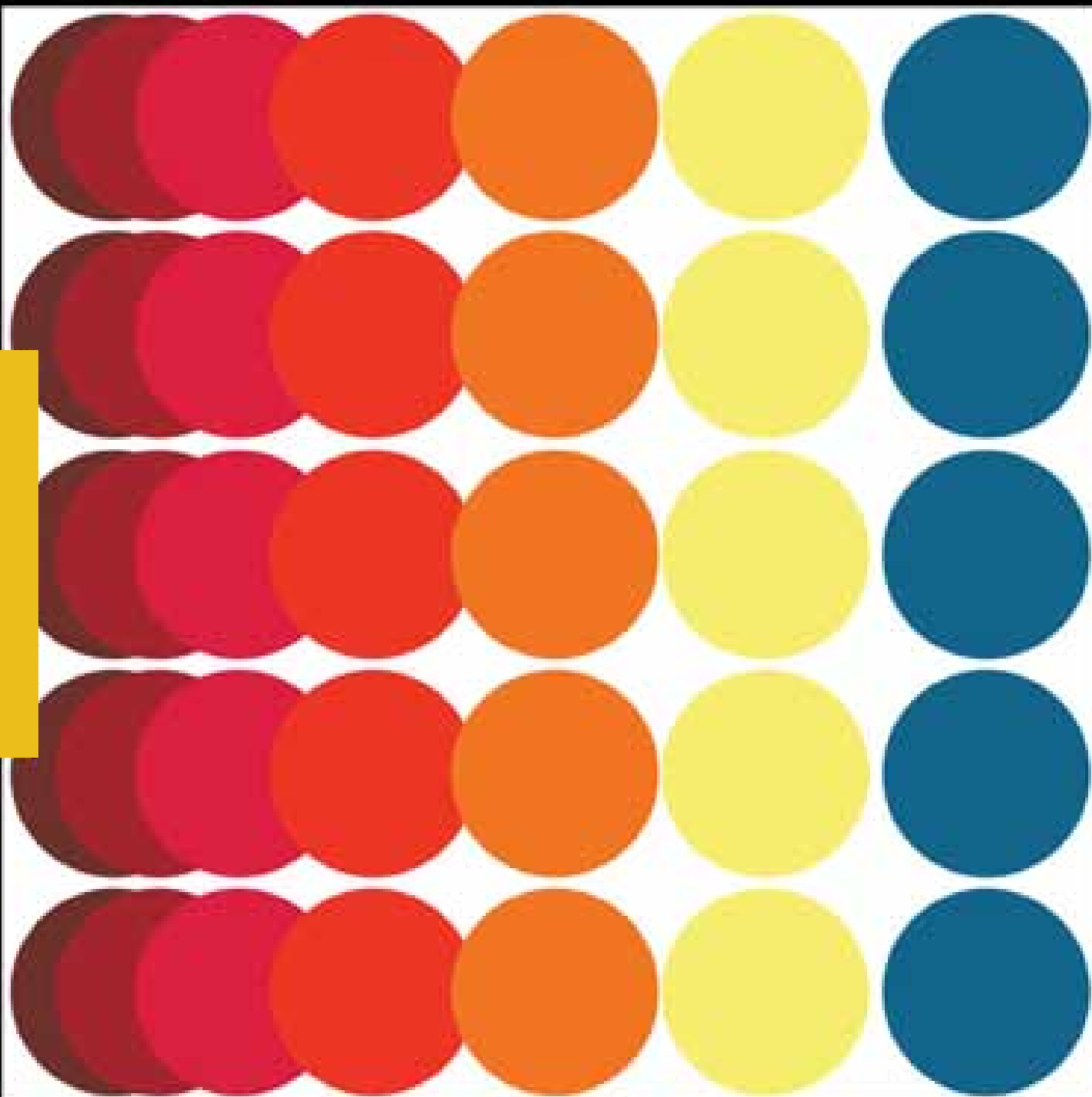


ماهنامه‌ای برای اهالی شنیدن

سال دوم • شماره‌ی یازدهم • دی ۱۳۹۰

# خط‌صلح

ماهنامه‌ی حقوقی اجتماعی





## ماه‌نامه‌ای برای اهالی شنیدن

### شیوه‌ی دریافت مجله و تماس با ما

برای دریافت ماهنامه در ایران، ارسال انتقادات و پیشنهادات،  
مطالب و همکاری لطفاً با آدرس‌های زیر تماس بگیرید.

peaceline.journal@hrai.info  
Skype: peaceline.journal  
Phone: 0012026210146

- ۳ پناهندگی؛ نیازها و حقوق
- ۴ حقوق بشر چیست
- ۵ فراموشی بزرگان
- ۶ کردها، بزرگترین قربانیان مین در جهان
- ۸ زنی با سرشت رهبری
- ۱۰ منطقه خاورمیانه: حال و آینده
- ۱۲ حقوق بشر و زندانیان غیرسیاسی
- ۱۴ گفت‌وگو با اکبر عطری درباره‌ی آموزش‌شده‌ی توانا
- ۱۶ ملت‌های تحت سلطه و اهمیت هویت‌سازی الکترونیک
- ۱۷ آخرین وضعیت دریاچه‌ی ارومیه
- ۱۸ سلطنت ابدالی، آغاز عصر تاریکی زنان افغان
- ۲۱ شبیه مرد افغانی شده دل
- ۲۳ نگاهی به وضعیت نشریات ترکی در ایران
- ۲۵ گفت‌وگو با کوروش لاهوتی، سخنگوی کلیسای ایرانیان
- ۲۷ گزارش آماری وضعیت حقوق بشر ایران

### ماهنامه حقوقی اجتماعی

صاحب امتیاز: مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران  
سردبیر: امین ریاحی

دبیران:

آرنوش ازرحیمی (اجرایی)  
علی مشرقی (جامعه)  
فاطمه پریشان (اندیشه)  
امیر مردانی (اقلیت‌ها)  
علی نیکویی (زنان)

همکاران:

علی فتوتی، ارژنگ علی‌پور، سحر قاسمی، فرشته ایرانی،  
مسعود فاتحی، محمد اسحاق فیاض، بهزاد خوشحالی،  
سهند قاسمی، مجید امیری، نیما آکبری

صفحه‌آرایی: علی نیکویی



«آبارتمانم آن قدر کم نور بود که مثل سایه ای از یک آبارتمان به نظر می رسید. نمی دانم همدی عمرم این طور زندگی کرده ام یا نه. منظورم این است که حتما مادری بالای سرم بوده، کسی که بگوید نظافت کنم، مواظب خودم باشم، جوراب هام را عوض کنم...» در رویای بابل - ریچارد براتینگ

این پاراگراف در ذهن میلیون ها نفر در سراسر جهان چیزی بیش از یک نوشته ادبی است؛ وصف روزهای تلخ و شیرین پناه جویی شان است. افرادی که با نگرش های متفاوت و دلایل متنوع جلائی وطن می کنند تا به آرامش و امنیتی که خود را فاقد آن می دانند دست یابند. حال از دو دیدگاه، این مهاجرت سخت را مورد بررسی قرار می دهیم:

## دیدگاه اول - جلائی وطن

۱. هر انسانی سزاوار و محق به داشتن آزادی جابه جایی و اقامت (در هر نقطه ای) درون مرزهای مملکت است.

۲. هر انسانی محق به ترک هر کشوری، از جمله کشور خود و بازگشت به کشور خویش است.»

اعلامیه ی جهانی حقوق بشر - ماده ۱۳

فرقی ندارد که در قبیله ای متولد شده ایم، در دهکده ای و یا در پایتخت کشوری؛ نکته ی مشترک در هر تولدی، انتخابی نبودن زمان و مکان آن است. زمان و مکانی که محمل سنت های بسیاری است؛ که دین و آیین و زبان خاص خود را بر ما تحمیل می کند. پس چه تفاوتی است میان ترک دهکده مان به منظور کسب علم و درآمد، با ترک کشورمان با هدف رسیدن به امنیت و آرامش؟!

انسانی که وطن خود را ترک می کند به بن بست هایی رسیده است که محصول کمبود یا نبود شرط یا شرایطی خاص برای زندگی بهتر است. در هر حال سنت های محل تولد ( نرم افزارها) را با خود حمل می کند، اما برای کسب امکانات بیش تر و مناسب تر (سخت افزارها) و به منظور رسیدن به آرامشی نسبی به مکانی جدید پناه می برد. اما امروز با توجه به التقاط فرهنگ ها- به خصوص درون مرزهای یک کشور- ، لغت پناهنده یادآور کسانی است که از بند ۲ ماده ی ۱۳ اعلامیه ی جهانی حقوق بشر به دلخواه برداشت کرده اند و با توسل به راه هایی قانونی یا غیرقانونی از کشور خود خارج می شوند. افغانی های پناه برده به ایران، ایرانیان پناهجو در ترکیه، ترک های پناه جو در آلمان و ... همه در جستجوی یافتن پناهگاهی، از چند ماه تا چندین سال آوارگی را به جان می خردند.

کسی که حاضر می شود تمامی دلبستگی های فرهنگی اش را به کناری نهد و در راه پیشرفت، شیرین ترین خاطرات دوران کودکی و جوانی را در خود دفن کند تا به هر کجا که رسید، تبدیل شود به مجموعه ای از گذشته ای شیرین، حالی دشوار و آینده ای نامطمئن؛ تنها به امید بهره مندی از حقوق مشترک همه ی انسان ها این راه را ادامه می دهد. حقوقی که امروزه در چارچوب اعلامیه ی جهانی حقوق بشر- به صورت حداقلی-

مطرح شده اند.

اما به راستی این اعلامیه به چه میزان اجرایی است؟ به عبارت دیگر اعلامیه ای که حدود یک چهارم کشورهای عضو ملل متحد به آن پایبند شده اند تا چه میزان دارای ضمانت اجرایی است- حتی در میان همان معدود کشورها؟ حتی می توان از دل همین اعلامیه تناقضاتی مفهومی را بیرون کشید که شاید خود عامل سوء استفاده ی دولت ها و یا آزردگی پناهجویان شوند. اما پیش از بررسی این موارد مناسب تر است که دیدگاه دوم هم مطرح شود و سپس در مقاله ای جداگانه تناقض ها را مورد تحلیل قرار دهیم.

## دیدگاه دوم - انتخاب موطن جدید

۱. هر انسانی سزاوار و محق به داشتن ملیتی است.

۲. هیچ احدی را نمی بایست خودسرانه از ملیت خویش محروم کرد و یا حق تغییر ملیت را از وی دریغ نمود.»

اعلامیه ی جهانی حقوق بشر - ماده ۱۵

یک پناهجو به معنای واقعی کلمه بی پناه و نامطمئن است؛ این که در روند اداری مورد پسند کارشناسان سازمان ملل قرار گیرد خود به تنهایی فشاری شدید بر وی آوار می کند. اما پس از قبولی دغدغه ای جدید رخ می نمایاند؛ انتخاب سرزمینی که وی، آن را وطن امن خویش بداند. محلی برای رهایی از فشارهای پیشین و محدودیت های سیاسی، اجتماعی، عقیدتی و ... هرچند این خود یک گام مهم به پیش است اما آیا همین اجبار در تعیین کشور جدید، خود به نوعی تولد اجباری دیگری نخواهد شد؟ اگرچه محدوده ی اختیارات افزایش چشم گیری داشته و فشارها به شدت کاهش یافته اند، آیا این که در محدوده ی کدام مرزها، از حقوق مندرج در بند اول ماده ی ۱۵ بهره مند شود، خود دوباره محدودیتی جدید نخواهد بود؟

وقتی کسی از افغانستان جنگ زده یا ایران استبدادزده می گریزد برایش ترکیه و قبرس هم کشورهایی مطلوب تر از مملکتش خواهند بود چه رسد به کشورهای امن تر و آزادتر اروپا و آمریکا و...؛ شاید هنوز حقوق بشر آن قدر یک دست همه گیر نشده اند که آن پناهجوی رنج دیده حقی برای استفاده از بند ۲ ماده ی ۱۵ برای خود قابل شود.

با نگاهی به روح سرمایه داری حاکم بر بیش تر حکومت های امروز می توان برخی بندهای اعلامیه ی جهانی حقوق بشر را که در حرف انسانی ترین معیارها هستند در عمل، غیر عملی ترین ها و فاقد هرگونه ضمانت اجرایی دانست. پس پناهجویان تا آینده ای نامعلوم صرفا قادر به ترک کشورشان خواهند بود و نه تغییر ملیت و تابعیت به صورتی آزادانه.

در قسمت دوم مقاله به بررسی دقیق تر تناقضات موجود در اعلامیه و راه کارهای احتمالی در جهت رفع آن ها خواهیم پرداخت.





حقوق بشر حقوقی بنیادین و انتقال ناپذیر است که برای حیات نوع بشر اساسی تلقی می‌شود. تعریف مذکور می‌تواند تصویری کلی و مبهم از ماهیت این حقوق به دست دهد. شاید بتوان در حالت دقیق تر حقوق بشر را اینگونه شرح داد: «مجموعه حقوقی که، بر اساس نظریه‌ی «حقوق طبیعی» به «موجب قانون طبیعی» یکسان به افراد بشر داده شده و جز ذاتی و جدایی ناپذیر موجودیت انسانی آن‌ها به شمار می‌آید و نهادهای حقوقی و قضایی (داخلی و بین المللی) می‌باید از آن دفاع کنند.»

شاید به جرات بتوان گفت اندیشه تکریم و حفظ حقوق بشر قدمتی به درازای تمدن انسانی دارد. ردپای این اهتمام را می‌توان در منشور حقوق بشر کوروش بزرگ پس از فتح بابل در سال ۵۳۸ ق.م که بر کتیبه‌ای گلی به زبان اکدی زبان مردم بابل و زبان بین‌المللی آن روزگار نوشته شده به روشنی مشاهده کرد. در زمان‌های نزدیک تر، در دوران معاصر اروپا و آمریکا نیز می‌توان به متون تاریخ سازی اشاره کرد که به نوعی خواستگاه حقوق بشر نوین می‌باشند. از آن جمله می‌توان به منشور کبیر (۱۲۱۵) و اعلامیه درخواست حقوق ۱۶۲۸ در انگلستان، از اعلامیه حقوق بشر و شهروند (۱۷۸۹) که پس از انقلاب فرانسه به تصویب رسید، اعلامیه حقوق دولت ویرجینیا (۱۷۶۶) و اعلامیه استقلال ایالات متحده آمریکا (۱۷۷۶) و همچنین اعلامیه حقوق مردم زحمت کش و استثمارزده (۱۹۱۸) اتحاد جماهیر شوروی اشاره کرد.

یکی از مقاصد اصلی هر نظام حقوقی، حمایت از افراد در برابر ستم است. معمولاً حقوق افراد را قانون محلی حمایت می‌کند و در فدراسیون‌ها، علاوه بر قانون محلی، دستگاه فدرال این وظیفه را بر عهده دارد. در برخی موارد، اگر در داخل چنین حمایتی وجود نداشته باشد، ستمدیدگان به نهادهای بین‌المللی مربوط پناه می‌برند.

نخستین مقررات و ضوابط بین‌المللی در دفاع از حقوق بشر، برای دفاع از خارجی‌ان در برابر آزار مقامات محلی پایه گذاری شد. بسیاری از دادگاه‌های ویژه بین‌المللی و کمیسیون‌های رسیدگی به دادخواست‌ها در طول قرن نوزدهم برای همه کشورها مقررات حداقلی برای رفتار با خارجی‌ان گذاشتند. اگر شهروند دولتی به سبب نقض یکی از این مقررات توسط دولت یا مأمور رسمی کشور پیگری، آسیب ببیند، کشور آسیب رسان می‌باید غرامت آن را به کشور دیگر بپردازد. پس از جنگ جهانی اول سلسله‌ای از پیمان‌ها میان دولت‌های اروپایی بسته شد که چندین کشور اروپایی را در مورد حمایت از اقلیت‌های نژادی، دینی و ملی پایبند می‌کرد و جامعه ملل بر اجرای این تعهدها نظارت داشت.

قانون بین‌المللی معمولاً با روابط میان یک دولت و شهروندانش کاری ندارد، اما اگر رفتار دولتی با مردمش اصول انسانیت یا عدالت را نقض کند و وجدان بشریت را تکان دهد، قاعده‌ی عدم دخالت از اعتبار می‌افتد. چنان که در طول قرن نوزدهم، تجارت برده‌های آفریقایی به طور کلی محکوم شد و در پی کشت و کشتار اقلیت‌ها در خاورمیانه، مانند کشتار ارمنیان در عثمانی، کشور‌های غربی دست به اقداماتی زدند. اما ستمگری بیرحمانه رژیم نازی و کشت و کشتار اقلیت‌ها و ساکنان سرزمین‌های اشغال شده به دست نازی‌ها لزوم حمایت بین‌المللی از حقوق بشر را همه گیر تر کرد.

اندیشه حمایت از حقوق بنیادین بشر پس از جنگ جهانی دوم به اوج خود رسید. در «کنفرانس سانفرانسیسکو»\* (۱۹۴۵) که برای تهیه‌ی منشور ملل متحد تشکیل شد، بسیاری از هیئت‌های نمایندگی پافشاری کردند که در مورد حقوق بشر در منشور ملل متحد پیش‌بینی‌هایی صورت بگیرد و برخی پیشنهاد کردند که یک اعلامیه‌ی تفصیلی در مورد حقوق بشر به منشور پیوسته شود. اما از آنجا که تهیه‌ی چنین اعلامیه‌ای می‌بایست به دقت انجام می‌شد و در آن کنفرانس وقتی برای آن نبود، در منشور چندین نوبت به حقوق بشر اشاره شد.

در آمد منشور بر ایمان به «حقوق اساسی بشر» تأکید می‌کند و ماده‌ی یکم آن این اصول را در میان مقاصد سازمان ملل می‌گنجاند: «دستیابی به همکاری بین‌المللی... برای پیشبرد و تشویق احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه صرف نظر از نژاد، جنس، زبان، یا دین». در ماده ۷۶ نیز، ضمن شرح دیگر مقاصد ملل متحد، چنین پیش‌بینی‌هایی از جهت اقتصادی و اجتماعی شده است. به «مجمع عمومی» اختیار داده شده که برای «یاری به تحقق» این حقوق و آزادی‌ها، مطالعات و توصیه‌هایی بکند و «شورای اقتصادی و اجتماعی» اختیار یافته است که برای «پیشبرد احترام» به این حقوق و آزادی‌ها و «مراعات» آن‌ها توصیه‌هایی بکند و کمیسیونی ویژه برای «پیشبرد حقوق بشر» بر پا کند. (ماده‌های ۱۳، ۶۳، ۶۸)

سرانجام، همه‌ی اعضا خود را متعهد کردند که «از راه اقدام‌های مشترک و جداگانه» برای «محترم داشتن و مراعات حقوق بشر و آزادی‌های اساسی برای همه صرف نظر از نژاد، جنس، زبان و دین با سازمان همکاری کنند». (ماده‌های ۵۵ و ۵۶)

اما هیچ یک از این پیش‌بینی‌ها تعریفی دقیق از معنای عبارت «حقوق بشر و آزادی‌های اساسی» به دست نمی‌داد و وظیفه سازمان ملل محدود به «پیشبرد» و «تشویق» احترام به

این حقوق و آزادی‌ها مراعات آن‌ها بود. در نتیجه استدلال شد که این پیش‌بینی‌ها هیچ تعهد معینی ایجاد نمی‌کند و سازمان ملل نمی‌تواند آن‌ها را به اجرا گذارد مگر آنکه در یک سند تکمیلی به درستی تعریف شوند. از این رو، ضروری دانستند که «کمیسیون حقوق بشر ملل متحد» دو وسیله‌ی جداگانه برای آن تهیه کند: اعلامیه‌ای حاوی اصول کلی و دیگر، پیمانی که حاوی تعهدات الزام آور باشد (یعنی میثاق حقوق بشر).

در حال حاضر حقوق بشر یکی از مهم‌ترین موضوعات در حقوق بین‌الملل معاصر است، حساسیت بسیاری نسبت به رعایت آن وجود دارد و اسناد جهان شمول متعددی بر مدون کردن این حقوق کوشیده‌اند، در بسیاری از کشورها نهادهای و کمیته‌هایی برای پیگیری این موضوع در نظر گرفته شده و یا حتی وزارتخانه‌ای با عنوان حقوق بشر تأسیس شده است. نهایتاً در سازمان ملل نیز تلاش‌های مستمر کوفی عنان دبیر کل سابق سازمان ملل متحد منجر به ایجاد شورای حقوق بشر به عنوان یکی از ارکان سازمان ملل متحد گردیده‌است، شورایی که با اختیارات اجرایی گسترده تری از سلف خود (کمیسیون حقوق بشر) از اهرم‌های اجرای تصمیمات ملل متحد می‌باشد. رعایت کامل حقوق بشر از نگرانی‌های همیشگی سازمان‌های جهانی است.

## پی‌نوشت:

\* کنفرانس سان فرانسسکو در آوریل ۱۹۴۵ در شهر سان فرانسسکو در ایالات متحده آمریکا برگزار شد. در این کنفرانس پنجاه کشور شرکت کننده طرح‌های تهیه شده در کنفرانس دامبارتن اوکس (یا گفتگوهای واشینگتن درباره سازمان صلح و امنیت بین‌المللی) که در اوت ۱۹۴۴ در شهر واشینگتن دی.سی. برگزار شده بود را به تصویب رساندند و سازمان ملل متحد را رسماً تشکیل دادند. دادن حق وتو به پنج عضو دائمی شورای امنیت نیز در این کنفرانس به تصویب رسید.

## منابع:

داریوش آشوری، دانشنامه‌ی سیاسی، ۱۳۸۰

ربکا والاس، حقوق بین‌الملل عمومی، ترجمه: قاسم زمانی و مهناز بهراملو، ۱۳۸۲

گلن جانسون، اعلامیه جهانی حقوق بشر و تاریخچه‌ی آن، ترجمه: محمدجعفر پوینده، نشرنی ۱۳۷۸

تارنمای دانشنامه ویکی پدیای فارسی



۲۵ آبان سالروز درگذشت مردی است که برای آزادی ملتی از جنگ استبداد قدم به میدان گذاشت و تا آخرین لحظه هم ایستاد و سرانجام زندگی خود را بر سر این کار از دست داد. ستارخان، بزرگ مردی که حتی به آخرین وصیت وی نیز عمل نشد.

## ستارخان در آرزوی دفن شدن در خاک آذربایجان به شهادت رسید

فرزانه ابراهیم زاده گزارشگر گروه فرهنگ میراث خبر به نقل از «بهر روز سردار» می نویسد: «پدرم تعریف می کرد پس از واقعه پارک اتابک، ستارخان را مجبور کردند در تهران بماند. پس از آن حادثه بود که پدر بزرگم چهار سال خانه نشین شد. زخمی که از آن سال در پایش بود، مهلک تر از دردی نبود که در وجودش داشت. بالاخره هم در یک روز سرد پاییزی ۲۵ آبان ماه دور از وطن و سرزمین، در آرزوی دفن شدن در خاک آذربایجان درگذشت» این حرف ها را نوه ی ستارخان از پدرش و سایر بزرگترهای فامیلشان شنیده بود و برایم نقل می کرد.

ستارخان پس از عزیمت به تهران و زخمی شدن در حادثه ی پارک اتابک مایل بود به تبریز بازگردد، ولی دولت صمصام السلطنه در تهران درخواست وی مخالفت نمود. بدین ترتیب سردار ملی علی رغم میل باطنی خود چهار سال عمر باقیمانده خود را در تهران گذرانید و دچار مرگ تدریجی شد. دولتی که به همت سردار ملی به روی کار آمده بود، اجازه انتقال جنازه ستارخان به تبریز را نداد و پس از چندین بار تلاش خانواده و همزمش باقرخان عاقبت او را در باغ طوطی شهر ری به خاک سپردند. آرامگاه ستارخان تا سال ۱۳۲۴ وضع نامطلوبی داشت تا اینکه در این سال به همت نیروهای مردمی برای او در باغ طوطی شهر ری و جوار بقعه حضرت عبدالعظیم حسنی آرامگاه موقتی ساخته شد. ولی پس از یکسال، عاملین رژیم وقت آن مزار را با خاک یکسان نمودند و سنگ قبر مزار ستارخان در گوشه ای از باغ رها گردید.

## انتقال مزار ستارخان به تبریز شدنی نیست

اینها را هادی ساعی، عضو شورای اسلامی شهر تهران در پاسخ به این سوال که آیا بحث انتقال مزار ستارخان از شهری به تبریز ازسوی برخی محافل قابل اجراست یا نه می گوید. او اظهار می کند: «این موضوع یک پیشنهاد اجرایی نیست لذا مورد بررسی اعضای شورای شهر تهران قرار نگرفته است.» وی با تاکید بر اینکه موضوع انتقال مزار ستارخان به تبریز جدی نیست، می افزاید: «به نظر نمی رسد با جابجایی مقبره، هویت و اصالت یک فرد تغییر یابد همچنان که مولانا با وجود اینکه مزارش در ترکیه است، هویتی ایرانی دارد و هر ایرانی به وجود او افتخار می کند.» این در حالی است که مزار ستارخان در شهر ری، به اذعان مراجعین و زیارت کنندگان به هیچ عنوان شایسته ی عنوان دار «سردار ملی» نیست. در مورد «سالار ملی» نیز ماجرا فرق چندانی نمی کند. باقرخان پس از قتل ستارخان در تهران منزوی می زیست تا این که قضیه ی مهاجرت پیش آمد. او دیگر در تهران درنگ نکرد و دنبال مهاجرین رفت تا اینکه در نهایت شبی در نزدیکی قصر شیرین عده ای از راهزنان بر سر او و رفقاییش ریختند و او را به قتل رساندند. از آن زمان تا مدت های طولانی محل یادبودی برای این مرد بزرگ تهیه نشد تا اینکه در زمان حکومت ملی آذربایجان به دستور پیشه وری مجسمه باقرخان در میدان ساعت تبریز نصب شد، اما پس از سقوط پیشه وری باز به دستور سیاستمداران وقت با بهانه قرار دادن نفرت ملت از حکومت ملی مجسمه وی بر زمین کشیده شد و به جای آن مجسمه شاه نصب گردید. اکنون مزار نمادین باقرخان در تبریز واقع در پارک مشاهیر آذربایجان (پارک طوبی-جنب مسجد طوبی) قرار دارد. اما آیا این بی توجهی به این دو بزرگمرد و دیگر بزرگان قیام مشروطه مربوط به جغرافیای خاصی است؟، آیا در سرزمین مادری سیاست دیگری جریان دارد؟

## خانه ی ستارخان در تبریز، ویران شد

خانه سردار ملی ایران به دنبال بی توجهی مسئولان امر که وظیفه حفاظت از میراث ملی و فرهنگی را دارند در خطر نابودی کامل قرار دارد. به گفته ی سامی، نتیجه ی ستارخان، خانه ی ستارخان به نصف قیمت فروخته شده و در این میان سازمان ها و مسئولان مربوطه هیچ واکنشی نشان نداده اند. خانه ستارخان در گذشته های دور محل ستاد فرماندهی مبارزات مشروطه خواهی و نیز جنگ های ضداستعماری ستارخان و نیروهای وی بوده است. پس از پیروزی انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ هـ ق و عزیمت ستارخان، باقرخان و نیروهای آنان به تهران، حوادثی در تبریز رخ داد که موجب شد این خانه رفته رفته از کانون توجه خارج شود. پس از کشته شدن ستارخان، اوضاع کشور آستان حوادثی شد که در نهایت نیروهای روسیه دوباره در کشور و به خصوص آذربایجان مجال خودنمایی یافته و در نهایت خانه سرداران مشروطه را در تبریز به توب بستند. صمد سرداری نیا، مورخ و پژوهشگر تاریخ معاصر آذربایجان در این باره می گوید، از آن جا که دولت استعماری روسیه از مبارزات ستارخان و باقرخان بر ضد نیروهای آنان خاطره خوبی نداشت، ۳ روز پس از عاشورای سال ۱۳۳۰ هـ ق با گلوله های توپ، خانه این دو سردار بزرگ مشروطه را با خاک یکسان کرد. این گفته شاید نشانگر آن باشد که هم اکنون دیگر اثری از خانه ستارخان نمانده است، اما «نگار عذاری» عروس ستارخان و همسر «یدالله خان» فرزند ارشد ستارخان در این باره نظر دیگری دارد. وی اعتقاد دارد، خانه ستارخان به دست روسها تخریب شد و از آن عمارت بزرگ، بیش تر بخشهای نظامی مانند مرکز ستاد فرماندهی، محل استقرار نیروها، اسلحه خانه و... مورد حمله قرار گرفت اما قسمت اندرونی عمارت از تخریب مصون ماند. این

بانوی کهنسال با تأیید این که خانه مورد بحث، بقایای همان عمارت ستارخان است، تأکید می کند این خانه در طول یکصد سال گذشته دچار تغییرات بسیاری شده است. انتشار این خبر کوتاه، به موجی از اعتراض و انزجار شهروندان آذربایجانی و تبریزی نسبت به متولیان آثار فرهنگی و تاریخی منجر شد. اهالی کوچه ستارخان در محله امیرخیزی با ارسال نامه ای به نشریات، برای جلوگیری از تخریب باقی مانده خانه سردار ملی از مردم و همشهریان خود یاری خواستند. در این نامه، نویسندگان آن «از ساخت و پاخت یک بساز بفروش سوداگر با سازمان میراث فرهنگی» خبر داده اند و به «بی توجهی شهرداری منطقه ۴ تبریز در نابودی نماد مشروطه خواهی و مبارزات ضداستبدادی تبریزیان» اعتراض کرده اند. در این نامه آمده است: «شهرداری منطقه ۴ و میراث فرهنگی در جریان امور هستند ولی اقدامی برای جلوگیری از آن انجام نمی دهند. تخریب خانه ستارخان در حالی صورت می گیرد که سازمان میراث فرهنگی، مسئولیت مستقیم و قانونی در قبال شناسایی آثار بجای مانده از چهره ها و شخصیت های تاریخی و فرهنگی دارد.» این در حالی است که تبریز در سال های گذشته، شاهد تخریب و ویرانی بسیاری از آثار تاریخی و فرهنگی شهر بوده است. زورخانه ی گبو، کاروانسرای درب باغمیشه و اماکنی بسیار تخریب شدند. در ماههای گذشته نیز، بازار قدیمی سماسوزان و درب باغمیشه در طرح تخریب سوداگران مقاطعه کار قرار گرفته است. سال های پیش، باغ ملی تبریز، تالار معظم تافتار ارک و قسمتی از «ارک بلند تبریز» ویران شد.

با این وجود این اعتراض های مردمی برای نجات اثری از دوران مشروطه به نظر می رسد با اعلام رئیس سازمان میراث فرهنگی آذربایجان شرقی به سرانجام رسیده است. «با صدور دستور توقف تخریب، خانه ستارخان بعد از خریداری و تأمین اعتبار بازسازی می شود.» این را خداوردی کریمی نژاد، رییس سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری استان آذربایجان شرقی می گوید. او معتقد است: اگر مشکل خاصی نباشد تا پنج، شش سال آینده این بنا بازسازی می شود.

## بازداشت شرکت کنندگان در مراسم یادبود ستارخان و باقرخان

این اتفاقی است که همه ساله رخ می دهد. هرچند در سالیان اخیر با توجه به شدت عمل نیروهای امنیتی حضور در مراسم به سختی صورت گرفته، با این وجود بازداشت حاضرین به امر متداول هرساله تبدیل شده است. کمیته ی گزارشگران حقوق بشر در نمونه ای از این سرکوبها از بازداشت شرکت کنندگان در مراسم یادبود ستارخان در سال ۸۷ خبر داده است. بنا به این گزارش «عصر بیست و سوم آبان ماه، تعدادی از شرکت کنندگان در مراسم بزرگداشت ستار خان دستگیر شدند. این مراسم که همه ساله بر سر مزار سردار مشروطیت و در بزرگداشت وی در شاه عبدالعظیم حسنی برگزار می شود امسال هم با برخورد مأموران امنیتی مواجه گردید.»

در موردی دیگر ادواریوز از درگیری در مراسم بزرگداشت ستارخان و بازداشت ۹ نفر در سال ۸۵ خبر می دهد. به نوشته ی این سایت «مراسم بزرگداشت ستارخان که در کنار مزار او برگزار شد به صحنه درگیری میان تجمع کنندگان و نیروهای امنیتی تبدیل گردید. پیش از برگزاری مراسم در شهری و در کنار مقبره حضرت عبدالعظیم نیروهای امنیتی با برپایی مراسم نوحه خوانی و پهن کردن فرش بر روی قبر ستارخان، مانع از برگزاری مراسم توسط فعالان قومی ترک زبان شدند که در نهایت به درگیری میان تجمع کنندگان و نیروهای لباس شخصی انجامید.» گفتنی است پس از ممانعت نیروهای امنیتی از برگزاری مراسم بر مزار ستارخان، فعالین سیاسی آذربایجان مراسم خود را در دو سال گذشته بر مزار باقرخان در تبریز برگزار کرده اند. در این مراسمها نیز نیروهای امنیتی با هجوم به حاضرین جمعی را بازداشت و برخی را نیز مورد ضرب و شتم قرار داده اند.

به دنبال این وقایع و حضور بر مزار سالار ملی، مقبره ی باقرخان که در محل پارک مفاخر آذربایجان (پارک طوبی) قرار دارد توسط اداره ی ارشاد شهرستان تبریز به بهانه بازسازی مجدد و نیز به کار گرفته شدن اشعار و نوشته های تورکی در سنگ قبر، به کلی نابود گردید.





# کردها، بزرگترین قربانیان مین در جهان

بر اساس آخرین آماری که توسط سازمان ملل اعلام شده حدود ۱۲۵ میلیون مین عمل نکرده در ۷۰ کشور جهان مدفون است که اغلب در مناطقی نامشخص وجود دارد و سالانه ۲۴ هزار غیرنظامی توسط مین‌های زمینی کشته یا مجروح می‌شوند. یعنی هر ۲۲ دقیقه یک نفر. (سلامت نیوز)

ایران با دارا بودن حدود ۱۶ میلیون مین خنثی نشده، پس از کشور مصر دومین کشور آلوده به مین در دنیا به شمار می‌آید. براساس آمارهای جمع‌آوری شده ۱۶ میلیون مین باقی‌مانده از زمان جنگ نزدیک به ۳ میلیون هکتار از اراضی ایران را آلوده کرده است. بسیاری از استان‌های ایرانی هم مرز با کشور عراق از آلوده‌ترین مناطق کشور در زمینه مین‌های خنثی نشده محسوب می‌شوند. (همان)

بر اساس یک تحقیق انجام شده در ایران به طور متوسط روزانه ۲/۲ نفر بر اثر انفجار مین در ایران دچار مصدومیت و مجروحیت‌های دائمی می‌شوند. (همان)

حدود ۳۰ درصد از این میزان در استان کرمانشاه اتفاق می‌افتد. چندی پیش استاندار وقت استان کرمانشاه در این باره گفت: «استان کرمانشاه در پایان جنگ دارای حدود ۷۰۰ هزار هکتار زمین آلوده به مین بود که در طی این سال‌ها تنها ۵۰ درصد آنها پاکسازی شده است.»

\*\*\*\*\*

استان‌های کردنشین ایران (کردستان، کرمانشاه، آذربایجان غربی و ایلام) به دلیل موقعیت ویژه‌ی ژئوپلیتیک، در طول تاریخ ایران، بیش از هر بخش دیگری از این کشور، قربانی جنگ حکومت‌های وقت ایران با طرفین منازعه در گستره‌ی منطقه‌ای و بین‌المللی بوده‌اند. با نگاهی کوتاه به تاریخ جنگ در منطقه، می‌توان درستی این ادعا را به‌نظر نهشت. مهمترین جنگهایی که از آغاز تاریخ تاکنون در کردستان روی داده‌اند، عبارتند از:

- ۱- سده هفتم پیش از میلاد: ماد و آشور.
- ۲- سده ششم پیش از میلاد: ماد و هخامنشی.
- ۳- سده پنجم و چهارم پیش از میلاد: هخامنشی و یونان.
- ۴- سده سوم پیش از میلاد تا قرن هفتم میلادی: ایران و روم.
- ۵- سال ۶۲۸ تا ۶۲۹ میلادی: هجوم «هراکلیس» امپراتور روم. به کردستان و ویرانی شهرها و روستاهای منطقه «شهر زور»، (منطقه شهر زور در تاریخ کهن، به بخش وسیعی از سرزمین کردستان - از اربیل تا همدان - اطلاق می‌گشت، اما امروزه تنها به اراضی محدود حد فاصل سلیمانیه و دربندخان اطلاق می‌شود).
- ۶- سالهای ۶۳۵ تا ۶۴۱ میلادی: یورش اعراب به سرزمینهای کردنشین.
- ۷- سالهای ۶۶۳ تا ۶۷۸ میلادی: هجوم امویان به کردستان.
- ۸- سرآغاز سده هشتم میلادی و یورش مجدد امویان.
- ۹- سال ۷۵۰ میلادی: نبرد خونین «زاب بزرگ» و درهم شکستن سپاه مروان.
- ۱۰- سالهای ۸۹۰ تا ۹۱۰ میلادی: یورش «حمدانیها» به جنوب کردستان.
- ۱۱- سده یازدهم میلادی: هجوم ترکان سلجوقی به کردستان.
- ۱۲- سده سیزدهم میلادی: حمله سپاهیان مغول به کردستان.
- ۱۳- سده پانزدهم میلادی: یورش مجدد مغول به کردستان.
- ۱۴- سده شانزدهم و هفدهم میلادی: جنگهای عثمانی و ایران در کردستان.
- ۱۵- سده هجدهم و نوزدهم میلادی: نبرد ایران، روسیه و عثمانی در کردستان.
- ۱۶- سده بیستم میلادی: جنگ اول جهانی، جنگ دوم جهانی و جنگ خونین ایران و عراق.

جنگ‌ها با اثرهای مستقیم خود، جز ویرانی، مرگ، کشتار، اجبار به مهاجرت، تن دادن به پیمان‌نامه‌های میان‌دول متخاصم علی‌رغم تمایل خود و در نهایت، توسعه نیافتگی، ارمان‌دگی برای ملت کرد به ارمان‌ناورده‌اند اما مساله‌ی بسیار مهم، تغییر سازوکارهای جنگ در دهه‌های اخیر بوده است که موجب شده است آثار جانبی (side Effects) با نیمه‌ی عمر بیشتری، هم‌چنان بتوانند چرخه‌ی توسعه را کندتر و کندتر و چرخه‌ی قربانیان جنگ را شتابان‌تر سازند.

مین‌ارمان شوم جنگ در دهه‌های اخیر است. در جهان سالانه ۲۵ هزار غیرنظامی توسط مین‌های زمینی کشته یا مجروح می‌شوند. یکی از مشکلاتی که پس از جنگ بر جای می‌ماند مین‌های زمینی است؛ قاتلانی آرمیده در خاک که منتظرند تا جان قربانیان خود را بگیرند. در کشور، هم‌پس از گذشت ۱۴ سال از پایان جنگ هنوز هم افرادی بیگناه بر اثر انفجار مین کشته می‌شوند. (سلامت نیوز)

اگر چه به صورت رسمی، وسعت مناطق آلوده و مناطق پاکسازی شده اعلام نشده اما طبق برخی اظهار نظر‌ها حدود یک میلیون و ۲۰۰ هزار هکتار از ۶ میلیون هکتار مناطق آلوده

اینبار گفته است: «استان کرمانشاه در پایان جنگ دارای حدود ۷۰۰ هزار هکتار زمین آلوده به مین بود که در طی این سال‌ها تنها ۵۰ درصد آن‌ها پاکسازی شده است.»

در پژوهش‌های غیررسمی که درمیانه‌های سال ۷۶ انتشار یافته گزارش شده است از زمان پذیرش قطعنامه‌ی ۵۹۸ تا آن زمان بیش از ۴۸۰ هزار مین ضد نفر، ۱۷۵ هزار مین ضد خودرو، ۲۹ هزار مین ضد تانکو ۳۷۷ هزار گلوله عمل‌نکرده کشف و خنثی شده‌اند. تا سال ۷۶ تنها حدود ۵۰ هزار هکتار از مناطق آلوده در منطقه عملیاتی جنوب مورد پاکسازی قرار گرفت و این در حالی بود که به گفته برخی مسئولان بیش از ۳ میلیون هکتار، وسعت مناطق آلوده است. (گزارش‌های مدیریت امنیتی و مرزداری وزارت کشور)

در حال حاضر، در استان‌های ایلام، کرمانشاه، خوزستان، آذربایجان غربی و



شده و یا جان خود را از دست می دهند. استان ایلام با مساحت یک میلیون و هفتصد هزار هکتار، خوزستان با مساحت یک میلیون و سیصد و هشتاد هزار هکتار، استان کرمانشاه با مساحت ۶۹۱ هزار هکتار، آذربایجان غربی با مساحت ۵۹ هزار هکتار و کردستان با مساحتی به وسعت یک هزار و چهار صد و هشتاد هکتار، بنا به تحقیق انجمن حمایت از مصدومین مین ایران به ترتیب آلوده ترین نقاط ایران از این منظر به حساب می آیند.

کردستان بسیاری از مناطق مورد پاکسازی قرار نگرفته اند. مرز ایلام و عراق از جمله آلوده ترین مناطق به مین است. استان ایلام ۴۳۰ کیلومتر مرز مشترک با کشور عراق دارد و به گفته مقامات محلی بیش از یک میلیون و هفتصد هزار هکتار، مناطق آلوده به مین دارد. در این استان، پس از جنگ بیش از ۸۰۰ نفر بر اثر برخورد با مین کشته و یک هزار و سیصد نفر مجروح شدند. (همان)



بر اساس آماری که اخیراً توسط سازمان بهزیستی کل کشور ارائه شده است در سال ۱۳۸۹، تنها در استان کردستان، ۱۰۴ نفر کشته ۹۰ نفر هم مجروح شده اند که درصد بالایی از افراد زخمی شده نیز با قطع یا فلج عضو دائمی مواجه شده اند. بیشترین قربانیان مین در کردستان، زنان و کودکان روستایی و کاسبکاران روستانشین مرزی هستند که به عنوان «کولبران»، معیشت روزانه ی خود را تامین می کنند

منبع:

۱. سلامت نیوز (وب سایت رسمی وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی)
۲. آمارنامه ی سازمان بهزیستی کل کشور، ۱۳۹۰
۳. گزارش مدیریت امنیت و مرزداري وزارت کشور (۱۳۸۴)
۴. خوشحالی، بهزاد، کولونیا لیس م فرهنگی ملت کرد، ۱۳۸۰



مناطق غیرنظامی و اکنون مسکونی مین گذاری شده (مناطق جنگی در دوران جنگ ۸ ساله) هر ساله، به دلیل برخورد اهالی به ویژه کودکان و نوجوانان، شاهد تلفات جانی است. در میان کشته شدگان، تعداد زیادی کودک و خانواده هایی هستند که حتی سه تن از فرزندان خود را به دلیل برخورد با مین از دست داده اند. (همان)

کردها در ایران، بزرگترین قربانیان مین در جهان زمانی که قطعنامه شماره ۵۹۸ در سال ۱۳۶۸ بین دو کشور ایران و عراق به امضا رسید، تمام مردم مرزنشین نواحی غرب و جنوب غربی کشور که هشت سال تمام زیر آتش توپ و هواپیما و موشک و بمب بودند و زمین و کاشانه و مال خود را از دست داده بودند، جشن گرفتند. همگان گمان می کردند که تاریخ آلام و دردهای شان به پایان رسیده است اما متأسفانه آنان متوجه نبودند که جنگ هنوز در این مناطق وجود دارد. گستردگی و استفاده و کاربرد وسیع از سلاحی آرام اما مخرب و مرگبار به نام «مین های زمینی» سبب شد مصیبت بارترین و فاجعه انگیزترین تراژدی در کشتار و نقص عضو انسان های بی گناه در این مناطق ایجاد شود.

آلودگی به مین و مواد منفجره در مرزهای غربی و جنوب غربی کشور ایران بر اثر جنگ در مقاطع زمانی ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ صورت گرفته و این امر سبب شده است مناطق کردنشین در ایران در طول ۸ سال جنگ، به بزرگترین قربانیان مین در جهان تبدیل شوند. با محاسبه ی زمین های آلوده به مین، گستره ی آلودگی در استان ها و نسبت جمعیت استان های کردنشین، می توان ادعا کرد در ایران، به ازای هر شهروند کرد، یک مین وجود دارد. به گفته «کنوآوستی» هماهنگ کننده مقیم سازمان ملل متحد در تهران، تقریباً روزی دو نفر و سالانه حدود ۸۰۰ نفر در مناطق آلوده به مین در پنج استان مرزی ایران زخمی

جوانان افغان شد تا مغزهایشان را با خرافات مذهبی در «مدرسه های اسلام وهابی» - که با سرمایه عربستان سعودی و پشتیبانی آمریکا و کارگزاری پاکستان همچون قارچ همه جا سر کشیده بودند - بیانبارند. از این جوانان در پی شستشوی مغزی «طالبان» پدید آمد، آفتی که جانشین نیروهای شوروی شد.

بی اندک گزافه ای، در تمامی این دوران، تنها مینا و هم اندیشان اندکش بودند که از این دام فریب برکنار ماندند و بر اندیشه روشن خویش پای فشردند. یکی از ارزشمندترین کوششهای مینا بنیادگذاری «پیام زن» بود. گمان نمیرود هیچ نشریه و رسانه دیگری در آن دوران با حضور دشمن، به اندازه «پیام زن» در بازتابانیدن موقعیت مردم افغانستان و به ویژه در راستای روشنگری زنان افغان تلاش تاثیرگذاری بر جای گذارده باشد. مینا در پی موضعگیری آشکار در برابر روسیان و نظام دست نشانده آنان، «پیام زن» را در ۱۹۸۰ به صورت نشریه‌ای دو زبانه منتشر ساخت. طبیعیت که نظام حاکم آن روز انتشار «پیام زن» را آسان بر نمی تافت. انتشار «پیام زن» در آن دوران به راستی کاری بود کارستان.

در کنار تلاشهای روشنگرانه‌اش، مینا با بنیادگذاری دبستانهای «وطن» در اردوگاههای پناهندگان میکوشید مغزهای جوان دختران و پسران خردسال را از تاثیر خرافه های مذهبی مصون بدارد. او همچنین طرح پدید آوردن درمانگاهها و آموزشگاه های کارهای دستی



شیعی بود، عرصه آماده ای یافته بود تا اسلام «وهابی» سعودی را گسترش دهد و پاکستان که از دیرباز افغانستان را ناتوان می خواست تا از زیر تهدات تاریخی خود در بازگرداندن سرزمینهای پشتون سر بیپد. ایران نیز که از گسترش قدرت خود در باختر با مقاومت شدید صدام حسین رو به رو شده بود، به گسترش قدرت خود در میان تبارهای هزاره و سرزمینهای پیرامون هرات می اندیشید. به قول فردوسی که «زبان کسان، از پی سود خویش/ بجویند و دین اندر آرند پیش».

در سالهای جنگ با نیروهای شوروی، بخش درخور توجهی از مردم افغانستان ناچار به گریختن و رها کردن سرزمینهای خود شدند. در این دوران اردوهای پناهندگی شکارگاه

به راستی جای شگفتی ست که چگونه یک زن نوجوان بیست ساله به این واقعیت دست یافته بود، که نباید «از بیم مور در دهان اژدها شد!» مینا دریافته بود که چنین کاری «دفع فاسد به افسد» ست. فرا خواندن «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» در سال ۱۹۷۷ نشان از بینش فراخ و فرداساز مینا بود. یادگاری که نام او را در تاریخ کشور افغانستان و جنبش زنان آسیا و جهان جاودانه ساخت.

در سال ۱۹۷۹، روسیه شوروی برای به قدرت رسانیدن «عروسک» تازه ای به جای «عروسک» از کار افتاده ناچار شد با نیروی نظامی افغانستان را اشغال کند. بدین ترتیب افغانستان مرحله تازه‌ای از اشغال نظامی نیروی بیگانه را می بایست می آزمود.

آنان که حضور نیروهای شوروی را بر نمی تافتند دست یاری به سوی دیگر کشورهای جهان دراز کردند. دریغ بزرگ این بود که چهار کشور آمریکا، عربستان، پاکستان و ایران که به یاری مبارزین شتافتند گرچه هدفهایی ناهمگون داشتند، بهره گیری از دین را به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به هدفهای خود برگزیدند. آمریکا در پی آن بود که ابرقدرت شوروی را از میدان به در کند و با صراحت برنامه‌اش این بود که شوروی را با «ویتنام» خودش درگیر کند. عربستان سعودی که از هنگام برآمدن خمینی در ایران نگران «صدور انقلاب»

مینا که در سال ۱۹۵۶ در کابل چشم به دنیا گشوده بود، از نوجوانی و دوران آموزشی خود، به مسائل و دشواری های اجتماعی جامعه افغانستان میانداشید و بیش از همه از سرنوشت تلخ و ناگوار زنان کشور خویش رنج میبرد. درگیری او با این گرفتاری های آزاردهنده، زمانی بود که کشورش هنوز از سوی بیگانگان اشغال نشده بود. اگرچه دولتمردان به ظاهر از مردم خود افغانستان بودند، در عمل جز کارگزاری فرمان های بیگانگان نمی کردند. در حالی که بسیاری می کوشیدند با پیوستن و یا تظاهر به نزدیکی با گروه های دوگانه «خلق» و «پرچم» «گلیم خویش به در برند از موج» مینای جوان «جهد میکند که بگیرد غریق را»

مینا تنها بیست سال داشت که «جمعیت انقلابی زنان افغانستان» را پی ریخت. این کار زمانی انجام شد، که دولتمردان افغانستان مدعی بودند که به سوی «سوسیالیسم» گام میزنند و در این راستا یک رشته «ظاهرسازی» در برنامه شان بود. در آن زمان بخش بزرگی از مردم افغانستان در دوری جستن از نظام حاکم به دامان مذهب پناه می بردند. بی گمان تبلیغات دامنه دار آمریکاییان - که برپایه پندارهای «برژینسکی» مسئول «شورای امنیت» دولت «جیمی کارتر» در پی آن بودند که با برپا داشتن «کمربند سبز اسلامی» از نفوذ کمونیسم به خاورمیانه و آسیا جلو گیرند - در گسترش این باور تاثیر جدی داشت.





برای زنان پناهنده را به انجام رسانید.

اما آنچه مایه افسوس است، بیاعتنایی رسانه های جهان و گزارشگران آنها به این کوششهای انسانی است. اگرچه مینا با سفر خود به چند کشور اروپایی در سال ۱۹۸۱ کوشید افکار عمومی جهانیان را با سرنوشت تلخ و ناروای مردم و بویژه زنان افغانستان آشنا سازد و در همین راستا در کنگره سالانه حزب سوسیالیست فرانسه نیز شرکت جست، اما اروپا واکنش درخور سزاواری نشان نداد. در این رهگذر بسیار دردناک است یادآور شوم که انفجار دو تندیس کهن بودایی که چندین سال سپس تر از سوی نظام تیره درون طالبان انجام شد، واکنشی بسیار گسترده تر در جهان برآورد، تا صدها هزار زن افغان که زندگی هاشان از هم پاشید، جانهای خود و فرزندانسان فدا شد و خانواده هایشان از هم گسیخت. به راستی این بی دردی جامعه جهانی را هیچ چیز نمیتواند توجیه کند. اما اینها همه از کوشش خستگی ناپذیر مینا این زن دلیر و پیکارجو نکاست. او همچنان تلاشهای انسانی و اجتماعی خود را پیگیرانه دنبال میکرد و از هیچ خطری نمی هراسید.

استقبال بینظیر از مینا در کنگره ولانس و تکان دادن دستش به علامت پیروزی، بوریس پوناماریوف سرکرده هیات روس را مجبور به ترک کنگره ساخت و این حادثه انعکاس وسیع جهانی یافت.

مینا با دکتر فیض احمد، رهبر سازمان رهایی افغانستان ازدواج کرد. آن پرودسکی، نویسنده پژوهشگر آمریکایی در کتابی که درباره تاریخچه این جنبش نوشته است میگوید «هردوی آنها به اهداف مجزای خود بسیار معتقد بودند. تا جایی که وقت کمی با هم صرف میکردند و حقیقتاً نسخه های بسیار متفاوتی از آینده جامعه افغانستان در سر داشتند».

کوششهای پیگیر مینا چون خاری در چشم روس ها و دولت دست نشانده شان میخلید. از این رو آنان چاره را تنها از میان برداشتن مینا دیدند. مینا در سالهای پایان زندگی پربرار خود چون شمشیر دو دمی بود که مبارزه با نیروهای اشغالی کشورش را با مبارزه روشنگرانه اش در برابر بنیادگرایان درآمیخته بود. چنین بود که برای از میان برداشتن او این دو نیروی پلید با هماهنگی به این جنایت دست زدند.

در چهارم فوریه ۱۹۸۷ تروریست ها با همراهی کارگزاران بنیادگرای پاکستان در کوئته پاکستان «مینا» را از پای درآوردند. آنان بر این پندار خام و نادرست بودند که با از میان برداشتن «مینا» کوششهای او پایان خواهد یافت. اما آنان غافل از این واقعیت بودند که «مینا» بذری افشاندن بود که با گذشت زمان بیشتر و گسترده تر به بار مینشیند و تلاش روشنگر او هزاران زن افغان را به میدان مبارزه فراخوانده تا راه او را دنبال کنند. یادش جاودان و راهش روشن و پرتوان باد.

«او!» دست حزب اسلامی گلبدین حکمتیار را در نیز در قتل مینا دخیل میدانند. دو تن از متهمان اصلی قتل مینا کشور کمال، احمد سلطان و محمد همایون خادی روز ۷ مه ۲۰۰۲ به حکم محکمه عالی پاکستان به دار آویخته شدند.

مجله «تایم» در شماره فوقالعاده ۱۳ نوامبر ۲۰۰۶ در میان «۶۰ قهرمان آسیایی» یکی نیز به معرفی مینا پرداخته مینویسد: «مینا هرچند فقط ۳۰ سال داشت که کشته شد، اما او قبلاً بذر جنبش آزادیخواهانه زنان افغان را کاشته بود که بنیادش را نیروی دانش تشکیل میداد.»

سرنوشتی حکومتی دیکتاتوری بن علی در تونس و مبارک در مصر و قذافی در لیبی باعث به لرزه افتادن پایه های حکومتیهای





مستبد در دیگر کشورهای خاورمیانه شده است. دوران حکومت‌های استبدادی در خاورمیانه به سر رسیده و مردم این سرزمین دوران نوینی را آغاز کرده اند که به نظر می رسد بازتابها و پیامدهای بسیار و گسترده ای در جهان خواهد داشت. رژیم اسلامی ایران نیز از این دگرگونی ها بی نصیب نخواهد بود. بادی ورزیدن گرفته و می رود به طوفان بزرگی برای حکومت‌های خودکامه خاورمیانه تبدیل شود. کابوس وحشتناکی برای دیکتاتورها به وجود آمده که به طومار عمر همگی آنان پایان خواهد داد. مردم این سرزمین ها باید به هوش باشند که بتوانند از این رخدادها به سود خود و در واقع به نفع آزادی و دموکراسی بهره برداری کنند. سرعت این رویدادها را باید در مرحله نخست در پیشرفت تکنولوژی نوین دانست که روز بروز سرعتش افزون تر می شود. این آغاز عصر جدیدی است ، که نشان می دهد همه انسان ها سرنوشت یکسانی در جهان آینده خواهند داشت .و ما مردم کشورهای جهان سوم هم باید کوشش کنیم که این سرنوشت نوین به خشونت آلوده نشود. این به سود آینده همه جهانیان خواهد بود.

در سالهای آغازین قرن بیست و یکم، دموکراسی با موفقیت‌های پی در پی به عنوان تنها شیوه موفق کشور داری در جهان مطرح شد.

موطن مردمسالاری و دموکراسی به شیوه جدید آن را باید اروپای غربی دانست، که از آنجا به آمریکا شمالی نیز سرایت نمود. قبل از آغاز جنگ دوم جهانی، تعداد کشورهایی که دموکراسی را به عنوان شیوه مملکت داری انتخاب کرده بودند به شمار انگلستان یک دست هم نمی رسید. در جنگ جهانی دوم همبستگی دموکراسی با سوسیالیسم، توانست فاشیسم را در هم شکسته و آنرا به حاشیه براند. ولی پس از پایان جنگ دموکراسی، گسترش زیادی پیدا نکرد و تنها هند از استعمار بریتانیا رها شده و کشورهای ژاپن و آلمان زیر اشغال آمریکا به گروه کشورهای مردمسالار جهان پیوستند.

پس از پایان جنگ دوم جهانی، جنگ سرد بر همه تحولات جهان سایه انداخت و کشورهای پر قدرت در مبارزه با رقیب خود، از حکومت‌های استبدادی در جهان سوم پشتیبانی کردند و حتی برخی مواقع حکومت‌هایی که تازه به سمت مردم سالاری قدم برداشته بودند را سرنگون و یک سیستم دیکتاتوری و استبدادی جایگزین آن کردند، نمونه بارز این عملکرد واژگونی مصدق در ایران بود که با یک کودتای انگلیسی - آمریکایی ، جای خود را به حکومت دیکتاتوری داد.

این یک حقیقتی غیر قابل انکار است که اکثر دیکتاتوری های آمریکای لاتین و خاورمیانه از پشتیبانی آمریکا و بلوک غرب برخوردار بودند. می دانیم که نخستین موج دموکراسی پس از جنگ دوم جهانی در دهه هفتاد روی داد که طی آن یونان، پرتغال و اسپانیا به کشورهای دموکرات جهان پیوستند. فروپاشی سیستم سوسیالیستی در شوروی و اروپای شرقی روند رشد دموکراسی را در جهان شتاب بخشید و عملاً پس از درهم شکسته شدن یوگسلاوی قاره اروپا بطور کامل دموکراسی را به عنوان تنها روش حکومت برگزید. همچنین، در آمریکای شمالی مرکزی و جنوبی، به جز کوبا، چنین نگرشی پذیرفته شد. در آسیای جنوب خاوری و خاور دور نیز بجز چین و کره شمالی، دموکراسی به عنوان تنها الگوی درست حکومتی مورد پذیرش آن جوامع قرار گرفت. البته چین هم اکنون در حال تجربه یک دموکراسی هدایت شده است. در قاره آفریقا هم بجز چند نمونه اندک همگی در این روند جهانی یعنی حرکت به سوی دموکراسی شریک می باشند.

اما تنها منطقه ای از جهان که در آن حکومت‌های دیکتاتوری نه تنها به زندگی خود ادامه می دهند بلکه در جهت تبدیل سیستم جمهوری به سیستم وراثتی عمل می کنند، خاورمیانه است که نمونه آن در سوریه قابل مشاهده است. خاورمیانه را باید در جهان امروز بهشت دیکتاتوری ها نامید که در آن اکثریت مردم در فقر مطلق و اقلیتی انگشت شمار در غنای کامل قرار دارند. در سال های ۲۰۰۲ و ۲۰۰۳ میلادی، گزارشی تکان دهنده توسط شماری از نویسندگان که به سفارش برنامه توسعه سازمان ملل متحد (UNDP) درباره کشورهای عربی (مجموعه ۲۲ کشور عضو اتحادیه عرب) تهیه کرده بودند منتشر شد. آمارهای منتشر شده در این گزارش نشان می داد که منطقه با بحران بزرگی روبرو است. جمع کل درآمد کشورهای عضو اتحادیه عرب کمتر از درآمد کشوری متوسط مانند اسپانیا می باشد. حدود ۲۰ درصد از جمعیت بالای ۱۸ سال کشورهای عضو اتحادیه عرب یعنی ۶۵ میلیون نفر بی سوادند. در سال ۲۰۱۰ بیش از ۵۰ میلیون جوان وارد بازار کار می شوند که ۲۵ میلیون نفرشان هیچگاه شغلی نخواهند یافت. در سال ۲۰۲۰ این شمار به ۱۰۰ میلیون نفر خواهد رسید. حدود ۵۱ درصد از جوانان عرب آرزو دارند به کشورهای اروپایی مهاجرت کنند. این آمار نشان دهنده خطری است که کشورهای اروپایی را تهدید می کند و اگر راه حلی در برابر این روند پیدا نکنند در دو دهه آینده، اروپا با دشواریهای بزرگی روبرو خواهد شد.

برای حل آن از دید کارشناسان یاری دادن به مردم این کشورها برای رسیدن به دموکراسی و قطع پشتیبانی از حکومت‌های دیکتاتوری بود که عملاً همه درآمدهای این کشورها را غارت می کردند و این تنها راه حلی بود که اروپا برای این دشواری پیدا کرد. پس از رویداد ۱۱ سپتامبر و ورود جدی آمریکا برای مبارزه با تروریسم این موضوع ابعاد گسترده ای پیدا نمود. به نظر می رسد در یک تحلیل کلی جهان غرب به این جمع بندی رسید که توسعه نیافتگی کشورهای عرب مهمترین زمینه ایجاد تروریسم و رویارویی با آن بدون توسعه این کشورها غیر ممکن است برای برون رفت از این وضعیت راهکارهای زیر ارائه شد:

- یکم- منطقه خاورمیانه بسوی حکومت‌های دموکراتیک هدایت شود.
- دوم- جامعه ای فرهیخته با گسترش طبقه متوسط در این کشورها بوجود آید.
- سوم- اقتدار سیاسی که باعث بوجود آمدن قدرتهای اقتصادی می شود از بین برود و بدینگونه فرصت های اقتصادی برابر میان مردم گسترش یابد.

پیشبرد سه راهکار بالا در منطقه ای که به دید غرب، بویژه آمریکا، منطقه تروریست پرور بشمار می آید و همانندی آن با نتیجه گیری برنامه توسعه انسانی سازمان ملل متحد، باعث پیدایش «طرح خاورمیانه بزرگ» گردید. مهمترین موضوع طرح این است که وضع موجود منطقه باید به شکل وضعیت نوینی متحول گردد و این تحول وضعیت تحول کیفی و بنیادی است که موجب تغییر ساختارها، بنیادها و روابط بین ساختارها می گردد. مهمترین تغییر ساختاری تغییر در ساختار قدرت است که باید به سمت مردمسالاری حرکت کند و سیستم‌های سیاسی جدیدی جایگزین رژیم های کهن شوند که شفاف باشند و عملکرد خود را در برابر تشکلهای مدنی و نخبگان قرار دهند تا نتوانند از قدرت سوءاستفاده نمایند. حتی در این مدت سعی شده الگوی حکومتی نیز برای جایگزینی آنها معرفی شود و کشور ترکیه میتوانست بهترین الگو و مدل کشورداری باشد که بدرستی نیز آنگونه شد. به آسانی میتوان



دید که در طی چند سال اخیر حضور و نقش ترکیه در خاورمیانه پررنگتر شده است. همان طور که دیدیم بعد از انقلاب در مصر و تونس، ترکیه اولین کشوری بود که نماینده اش را به این دو کشور فرستاد. حتی اخوان المسلمین که در انتخابات اخیر مصر به پیروزی رسید ارتباط خود با حزب عدالت و توسعه ترکیه را پنهان نمی کند. در اجلاس چند سال اخیر اتحادیه عرب نیز ترکیه به عنوان مهمان حضوری پر رنگ داشته است. همه شواهد نشان میدهد که مردم منطقه نیز ترکیه را بعنوان الگوی خود پذیرفته اند.

مردم خاورمیانه در دوره گذار از سنت به مدرنیته قرار دارند و در این بین با مشکلات عمده ای روبرو هستند. مردم خاورمیانه برای رسیدن به این هدف بزرگترین چالش را حکومت های خود می دانند که زمانی طولانی مورد پشتیبانی کشورهای غربی بودند. مردم منطقه آمادگی حکومت های دموکرات را دارند. عامل بازدارنده عمده در این راه حکومت هایی هستند که عموماً در دوران جنگ سرد به وسیله پشتیبانی های خود غربی ها بوجود آمده اند و امروزه فلسفه وجودی آنها از بین رفته و خود مانع بزرگی در جهت منافع غرب می باشند.

پس پایداری و دوام این حکومتها را باید در پشتیبانی خارجی از آنان دانست و برای فروپاشی آنان در مرحله اول به فشار از بیرون نیاز است. با توجه به وضعیت کنونی جهان به جز آمریکا هیچ کشور دیگری توان لازم برای ایجاد تغییرات مورد اشاره را ندارد. اکنون، پرسش این است که آیا آمریکا غیر از مبارزه با تروریسم و گسترش جنگ افزارهای کشتارگروهی که در این موارد از پشتیبانی اروپا، روسیه، چین و حتی هندوستان برخوردار است انگیزه لازم برای چنین کاری را دارد یا نه؟

۷۰۰ میلیارد بشکه از مجموع یک هزار میلیارد بشکه نفت قابل برداشت جهان در منطقه خلیج فارس قرار دارد. نفت دیگر یک کالای اقتصادی نیست و به صورت «ارزش استراتژیک» در آمده و در قرن حاضر، نقش برتر در جهان را کشوری بازی می کند که بر خلیج فارس چیره باشد.

«مایکل کلر» استاد دانشگاه و نویسنده کتاب «جنگ بر سر منابع» می گوید: «هدف آمریکا از حضور در منطقه خلیج فارس، غلبه بر منابع نفت به عنوان یک اهرم قدرت است و نه یک منبع سوخت. تسلط بر خلیج فارس به معنای کنترل کردن اروپا، ژاپن و چین است، و این کار به آمریکا قدرت باز و بسته کردن شیر نفت را خواهد داد.» پس آمریکا انگیزه لازم جهت فشار از بیرون به حکومت های منطقه را دارد و در افغانستان و عراق ما شاهد این مدعا بودیم. اما افغانستان و عراق جامعه هایی نیستند که در آنان بتوان الگویی مورد تقلید جهت خاورمیانه به وجود آورد. پس طرح خاورمیانه بزرگ باید از خلیج فارس آغاز شود و آمریکا بنا به دلایل زیر در صدد تغییر سیستم های حکومتی موجود در منطقه خاورمیانه است.

۱. آمریکا به سود امنیت ملی خود می داند که در منطقه خاورمیانه، مردم بر سرنوشت خود حاکم باشند و این خواست آنان در حکومت دموکراسی نهفته است. در این مورد، مردم منطقه و جامعه جهانی موافق هستند و این نشانه آن است که دوران زندگی دیکتاتوری های منطقه خاورمیانه به سر آمده است و جهان و مردم منطقه هم این را می خواهند.

۲. آمریکا به سود امنیت ملی خود می داند که ریشه تروریسم و جنگ افزارهای کشتار گروهی در منطقه را از میان ببرد. در این خواست آمریکا مردم منطقه و جامعه جهانی را با خود همراه دارد، و این هم بدون دموکراسی در منطقه امکان پذیر نیست. برای دستیابی به آن باید از پشتیبانی دوستان پیشین خود، یعنی شیخ ها و سلطانه های خاورمیانه دست بردارد. بدون این پشتیبانی آنان فلسفه وجودی خود را از دست می دهند.

۳. آمریکا به سود امنیت ملی خود می داند که از گسترش گروه های تندوری اسلامی جلوگیری کند و تلطیف اعمال این گروهها فقط در گرو گسترش آموزش و ظهور طبقه های متوسط اجتماعی در این کشورهاست.





استوار ابراهیم محمدیان، افسر نگهبان؛

یاد شده حسب محتویات پرونده، در مورخ ۱۹/۴/۱۳۸۸ بازداشت‌شدگان را در هنگام پذیرش عریان نموده و آنان را مورد ضرب و جرح قرار داده است. وی در تحقیقات به عمل آمده صراحتاً به ایراد ضرب و جرح اعتراف نموده و مدعی است این اقدامات را حسب روش جاری بازداشتگاه انجام داده است.

کیفرخواست دادستان نظامی تهران علیه متهمان کهریزک؛ صفحه ۱۷

پیدا است حقوق تک تک مصادیق نوع بشر است و هیچ اتهام یا جرمی نمی‌تواند این حقوق را از کسی سلب کند. سکوت گورستانی موجود درباره وضعیت این "دوزخیان زمین" از سوی ما اما چه توجیهی می‌تواند داشته باشد؟ آیا کسی می‌تواند مدعی بی‌خبری باشد؟ شواهد هولناک و متعدد موجود قابل نادیده گرفته شدن نیستند. به طور مثال در یکی از تاریخی‌ترین اسناد منتشر شده در تاریخ جمهوری اسلامی یعنی کیفرخواست متهمان بازداشتگاه کهریزک، در بخش "نتیجه تحقیق از متهمان" جایی که در فرآیند دادرسی از متهمان درباره شکنجه‌ها و رفتاری که منجر به فوت برخی بازداشت‌شدگان شده‌است پرسیده می‌شود، آن‌ها این رفتار را روش جاری بازداشتگاه می‌دانند. عجیب است که آنچه تنها مدتی بر سر عزیزان و همفکران ما آمد و منجر به شهادت ۴ تن و وارد آمدن آسیب‌های روحی و جسمی جبران‌ناپذیر به بسیاری دیگر از آنان شد و این چنین ما را به خشم آورد سال‌ها هر روز بر سر انسان‌ها می‌آمده و صدا از کمتر کسی برمی‌خواسته است. مهدی محمودیان در سال ۸۶ نامه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای می‌نویسد و در آن "از کشته شدن ده‌ها نفر در هنگام نگهداری در بازداشتگاه کهریزک و از مجبور کردن زندانیان به برهنه شدن و کابل زدن بر بدن یکدیگر، از جادادن بیش از ۴۰ نفر در یک کانتینر ۳۰ متر مربعی به مدت چندین هفته، از شکستن دست و پاهای زندانیان" و ... می‌گوید. اگر این نامه را هم کسی نخوانده باشد کمتر کسی است که در همان دوران عکس‌های شکنجه‌های و شلاق خوردن‌های افرادی را که تحت عنوان اراذل و اوپاش بازداشت شده بودند ندیده باشد. در واقع همه ما بخشی از این واقعیت هولناک را می‌دانستیم و سکوت کردیم تا روزی که این فجایع بر سر عزیزان خود ما آمد.

از دیگر متونی که در این رابطه انتشار یافت می‌توان به نامه ضیا نبوی از زندان کارون اهواز که در

درباره ضرورت پرداختن مداوم به وضعیت زندانیان سیاسی و ستمی نظام‌مندی که علیه آنان روا داشته می‌شود نباید تردید کرد. از آنجا که اکثر زندانیان سیاسی در نظام‌های غیر دموکراتیک و "دموکراسی‌های هدایت شده" مخالفان و منتقدان نظام هستند، سیستم آگاهانه از آن‌ها انتقام می‌گیرد و این امر آن‌ها را در معرض رنج‌های بی‌پایان قرار می‌دهد. این حقیقت اما نباید چشم ما را بر روی شرایط اسفبار خیل عظیمی از انسان‌هایی ببندد که رنج می‌کشند بی‌آنکه اندیشیدن به آرمانی درد آن‌ها را قدری التیام بخشد و یا فریادهای خاموششان شنیده شود. شوربختانه روزگار صدها هزار زندانی غیر سیاسی در ایران آزمونی است که بیشتر فعالان و دغدغه‌مندان حقوق بشر در آن مردود شده‌اند. حقوق بشر همانگونه که از نامش



آن زندگی در این زندان را مرز زندگی حیوانی و انسانی می‌داند و به دومین نامه مهدی محمودیان به آیت‌الله خامنه‌ای در سال ۱۳۸۹ که در آن صراحتاً از رواج برده‌داری جنسی در زندان‌های مختلف ایران پرده برداشته شده است، اشاره کرد. مهدی محمودیان در جایی از این نامه که به وضعیت زندان‌های کچوئی، رجائی شهر و اوین پرداخته می‌نویسد:

من از وضعیتی می‌گویم که در این زندان هر کسی که کمی زیبایی در چهره داشته باشد و احیاناً زوری در بازو نداشته باشد و یا پول خوبی در حسابش نداشته باشد که باج بدهد به دیگران، به زور در سالنهای مختلف و هر شب در یک اتاق گردانده می‌شود و هر مغفولی صاحبی دارد و از این بابت پولی بدست می‌آورد و بعد از چند وقت هم او را به دیگری می‌فروشد.

بر اساس گفته رئیس سازمان زندان‌ها چیزی حدود ۳۰۰.۰۰۰ زندانی در ایران وجود دارد و این بدین معنا است که چیزی حدود یک هزارم زندانیان ایرانی، زندانی سیاسی هستند در صورتی که اگر کسی تنها مبتنی بر محتوای سایت‌های حقوق بشری پر بازدید فارسی قضاوت کند تصور خواهد کرد که تنها زندانیان سیاسی و عقیدتی قربانیان جهنمی هستند که حکومت ایران برای زندانیان ساخته است. جهنمی که برای ارائه تصویری از آن حتی نیازی به استناد به مصاحبه‌ها و نامه‌های زندانیان نیز نیست. مسئولین حکومت نیز گاه از فرط شوری آتش مجبور شده‌اند به سخن بیایند. محمدباقر ذوالقدر، معاون اجتماعی و پیشگیری از وقوع جرم قوه قضاییه طی سخنانی در اولین نشست هماهنگی کارگروه‌های آموزش مدیریت پیشگیری از جرم شهرستان‌های استان خراسان رضوی اعتراف می‌کند تعداد زندانیان در ایران سه برابر ظرفیت زندان‌ها است و وضعیت نگهداری نامناسب است یا مثلاً یونس موسوی نماینده فیروزآباد می‌گوید آن قدر در زندان‌ها مشکل هست که به هر دو نفر یک پتو می‌رسد. دیگر اظهارنظرهای مسئولین حکومتی از نرخ اعتیاد هفتاد درصدی، شیوع بیماری‌های همچون ایدز و هیپاتیت و مشکلات شدید بهداشتی و تغذیه‌ای در زندان‌ها حکایت دارد.

علاوه بر نقض مداوم مفاد اعلامیه حقوق بشر در مورد زندانیان هم چون منع شکنجه و رفتار ظالمانه، حق شناخته شدن شخصیت حقوقی درباره قانون و بیگناه محسوب شدن متهمین تا زمان مجرم شناخته شدن در جریان یک دعوای عمومی که در آن کلیه تضمین‌های لازم برای دفاع او تأمین شده باشد و نقض مفاد قانون اساسی همچون منع شکنجه برای گرفتن اقرار یا کسب اطلاع، منع هتک حرمت و حیثیت و حق انتخاب وکیل و نقض بندهای متعدد قوانین موضوعه درباره زندانیان، حتی حقوق مصرح در آیین‌نامه زندان‌های ایران نیز به هیچ وجه رعایت نمی‌شود. مهرانگیز کار در مقاله‌ای تحت عنوان "حقوق زندانیان" به ده‌ها



ماده و تبصره از این آیین‌نامه که مکرراً نقض می‌شود می‌پردازد اما جالب است که حتی او نیز با اینکه مقاله را تحت عنوان "حقوق زندانیان" و نه مثلاً "حقوق زندانیان سیاسی و عقیدتی" تدوین کرده در جای جای متن تنها به وضعیت این زندانیان می‌پردازد. فعالان حقوق بشر با مسأله شکنجه برای گرفتن اقرار نیز به گونه‌ای برخورد کرده‌اند که گویی این سلاح غیرانسانی تنها علیه زندانیان سیاسی به کار گرفته می‌شود و انگار همه فراموش کرده‌اند که شکنجه و ضرب و جرح برای اخذ اقرار حتی تا حدی که گاهی منجر به فوت فرد بازداشتی می‌شود دهه‌هاست که در ایران رویه ثابت ضابطان و مأمورین قضایی است و مداوماً علیه متهمین به قتل و سرقت به کار می‌رود. با این تفاوت که این افراد هنگام ضرب و جرح این متهمین اطمینان دارند که صدای متهمین به هیچ جا نخواهد رسید و حتی برخلاف زندانیان سیاسی امکان ایجاد فضای خبری نیز در این باره وجود ندارد. این وقاحت در دستگاه قضایی و انتظامی ایران به حدی است که مسئولین میانی در مصاحبه با رسانه‌ها به تلویح و مثلاً با عنوان "شیوه‌های فنی-پلیسی" از شکنجه متهمین با افتخار یاد می‌کنند و ریشه این وضعیت تا حد زیادی سکوت رضایت‌آمیز ما است. البته در انتقاد از این سکوت باید معدود افرادی همچون عمادالدین باقی را مستثنا کرد. او در انجمن دفاع از حقوق زندانیان سال‌ها بدون کوچکترین تبعیضی حقوق از دست رفته زندانیان سیاسی و غیرسیاسی را پی گرفته است و هزینه‌های این پیگیری را با جان و تن خویش پرداخته است. قابل نیز با افشای اعدام‌های غیرقانونی و گروهی زندانیان مواد مخدر در زندان وکیل‌آباد مشهد دین خود را به انسانیت پرداخته است.

سکوت و عدم اعتراض به وضعیت عموم زندانیان غیرسیاسی و عقیدتی از دو منظر به طور جدی قابل نقد است نخست اینکه حتی بر فرض اگر کسی صرفاً دغدغه سیاسی داشته باشد و وضعیت زندانیان سیاسی برایش اولویت داشته باشد هم نباید اعتراض و فعالیت خود را صرفاً معطوف به این زندانیان کند زیرا بخش مهمی از آنچه بر سر زندانیان سیاسی می‌آید سرنوشت مشترک تمامی زندانیان است و تا زمان عدم بهبود شرایط عمومی زندگی در زندان و عدم وجود تضمین‌های لازم برای رعایت حقوق مصرح در اعلامیه جهانی حقوق بشر، قانون اساسی ایران و آیین‌نامه زندان‌ها، هیچ یک از زندانیان از آن بهره‌مند نخواهند شد. علاوه بر این پرداختن به حقوق عموم زندانیان بدون هیچ قیدی این مزیت را هم دارد که می‌توان در رسانه داخلی ایران که تحت حاکمیت جمهوری اسلامی نیز اداره می‌شوند صورت گیرد و امکان به وجود آوردن یک فضای رسانه‌ای اثرگذار بر سیاست‌های حکومت درباره زندان‌ها از جمله افزایش بودجه و امکان نظارت در مورد آن وجود دارد. امکانی که به خاطر سرکوب شدید با انحصار بحث به زندانیان سیاسی غیرممکن است. تغییر این سیاست‌های کلی مستقیماً باعث بهبود زندگی زندانیان سیاسی نیز می‌شود.

رویکرد دیگر نیز رویکرد حقوق بشری و اخلاقی به مسأله است. چگونه کسی می‌تواند مدعی باورمندی به حقوق بشر باشد اما این حقوق را صرفاً برای عده‌ای خاص با عقاید و جهت‌گیری





کشور خارج شده‌اند و مردم به خاطر تنگ‌نظری‌های حاکمیت از آن‌ها بی‌بهره شده‌اند. ما به این فکر افتادیم چگونه از این افراد کمک بگیریم که مردم داخل کشور از آنان بهره‌مند شوند.

من فارغ التحصیل علوم سیاسی از دانشگاه علامه هستم که در دانشگاه مفید فوق لیسانس گرفتم و در عین حال فعال سیاسی و دانشجویی بودم. برایم رابطه برقرار کردن بین تئوری و فعالیت خیلی مهم بود. در جامعه‌ی ما متأسفانه دانش هم به شکل مد درآمد. هنوز بدیهی‌ترین مفاهیم و نهادهای مدرنیته تأسیس نشده که میبینیم فضای دانشگاهی و عمومی به سمت پست مدرنیسم می‌رود. فعالیت‌های سیاسی و مدنی بدون برنامه‌ریزی صورت می‌گیرد. سعی کردیم با استفاده از امکانات موجود تجربه‌های جنبش‌هایی که شکل گرفته‌اند را به فارسی ترجمه کنیم. به همراه آن بخش مصاحبه داریم و از فعالین قدیم و جدید سیاسی ایرانی و غیر ایرانی درخواست کردیم در آن حضور پیدا کنند. در کنار این‌ها متون فارسی را به انگلیسی و بالعکس ترجمه کردیم و پلی شدیم بین فعالین حوزه مدنی ایران و سایر کشورها.

بخش دیگر هم مطالعه موردی جنبش‌ها اجتماعی بود. تجربه‌ی این یک سال و اندی نشان داده جا برای این کار بسیار است و علاقه‌مندان زیادی وجود دارد. حتی کسانی که نمی‌توانند در این کلاس‌ها شرکت کنند می‌توانند از محتوای آن‌ها بهره‌مند شوند.

**بر اساس این پیش‌زمینه‌ها که فرمودید فکر می‌کنید در راستای اهدافتان گام برداشته‌اید یا خیر؟**

تا جایی که من اطلاع دارم به شکل زنده و در فضای اینترنت با توجه به همه محدودیت‌هایی که وجود دارد موفقیت‌آمیز بوده است. مثلاً کلاس امنیت سایبری این نیست که افرادی حضور پیدا کنند و به اتمام برسند. در این پروسه محتوایی هم تولید می‌شود که بر اساس نیازمندی‌های موجود در فضای مجازی ایران است. ما در واقع سایت نیستیم، آموزشکده‌ایم و تا جایی که ممکن بوده تلاش کردیم مطالب تولید شده را به فرمت‌های مختلف دریاوریم تا همگان از آن استفاده کنند.

من هم در ایران و هم در آمریکا دانشگاه رفتم. واقعا سرویسی که در **توانا** ارائه می‌شود بالاتر از چیزی ست که در دانشگاه‌ها موجود است. به چند دلیل. اولاً تمام مطالبی که دانشجویان مورد نیازشان است قبل از هر جلسه برایشان ارسال می‌شود. چنین چیزی در دانشگاه‌ها موجود ندارد. به علاوه پاسخگویی و پیگیری مستمر **موسسه توانا** دلیل دیگری است بر این ادعا، چه در فروم و چه اساتیدی که با دانشجویان رابطه برقرار می‌کنند.

همه این‌ها نشان دهنده موفقیت ماست اگر چه تنها یک گام تلقی می‌شود و راه بسیار درازی وجود دارد که پایانی ندارد.

**اعضای هیئت موسس و هیئت مدیره توانا مشخص هستند؟**

در **موسسه توانا** دو بخش وجود دارد. یک برد مشاوران که اعضای آن بعضاً تغییر می‌کنند و معمولاً به آن اضافه می‌شوند و دیگری برد اصلی. برد اصلی شامل چند ایرانی هستند مثل من و همسر من و چند آمریکایی. برد مشاورین باز است و همه چیز با رای‌گیری انتخاب می‌شود به شکلی سوءاستفاده‌ای نتوان صورت بگیرد. شبهه‌هایی وجود داشت مبنی بر حضور هم‌زمان بنده و همسر من اما برد مشاورین با نظارت کامل همه چیز را زیر نظر دارد.

**خارج از موارد آموزشی و تئوریک برنامه دیگری هم مد نظر هست؟**

**آموزشکده توانا** به دنبال این نیست که گروهی بسازد بلکه فقط با هدف آموزش پدید آمده. هدف ما تقویت فکر دموکراسی و کمک به شکل دادن نهادهای دموکراتیک و مساله حقوق بشر یا حد اقل ایجاد این سوال و ارائه راهکار است. در عین حال از گرایش‌های مختلف مثل بسیجی‌ها هم در کلاس‌ها حضور دارند.

**چرا برای حضور در کلاس‌ها از**

**متقاضیان مصاحبه می‌گیرید؟**

فرم‌های مختلف وجود دارد برای گزینش افراد مختلف در موسسه زیرا فرض بفرمایید فردی در آمریکا زندگی می‌کند و به ایران کاری ندارد، وقتی مطلع می‌شود چنین کلاسی برگزار خواهد شد می‌خواهد در آن شرکت کند. اولویت ما این‌ها نیستند بلکه افرادی هستند که در داخل حضور

**با چه هدفی موسسه توانا را تأسیس کردید؟**

همانطور که میدانید من فعال سیاسی و دانشجویی بودم در ایران و پس از خروج بسیار برایم اهمیت داشت که بتوانم از ظرفیت‌های خارج کشور که با هدفم سنخست دارند استفاده کنم و به کسانی که در ایران هستند کمک کنم. البته مسائل پیشینی هم مثل بحث آموزش و پرورش در جامعه ما وجود دارد

**آقای عطری که در دفتر تحکیم بود با آقای عطری که تصمیم گرفت موسسه را راه اندازی کند - که جزو اولین موسساتی بود که در این زمینه کار می‌کرد - چه تفاوتی دارد؟**

هر دوره ای ضرورت‌های خودش را می‌طلبد. زمانی که دانشجوی هستیم الزاماتی دارد. وقتی از آن فضا دور می‌شویم ظرفیت‌های انسان‌ها هم فرق می‌کند. گذشته خود من در این تصمیم بسیار موثر بوده است. نقش آموزش در نگرش انسان‌ها، همه این‌ها باعث شد به این فکر بیافتم که این کار را شروع کنم که دیگران هم آن را انجام نداده‌اند. چند نکته مهم در رابطه با ایران وجود داشت. محدودیت‌های بسیاری درباره علوم انسانی و مخصوصاً مطالبی که مربوط به حق شهروندی و حقوق بشر و آموزش این‌هاست اعمال شده است. اساتید اخراج شده‌اند و محتوای درسی تغییر پیدا کرده است که بسیاری از مسائل آموزش داده می‌شود که برخلاف معیارهای ماست اما به آن‌ها آگاهی نداریم. نکته دیگری که است این‌که بسیاری از متخصصان از

موسسه‌ی توانا در سال ۲۰۱۰ تأسیس شد. از همان ابتدا با همکاری سازمان‌های بین‌المللی چون خانه‌ی آزادی، دانشگاه جرج واشنگتن، موسسه‌ی شیوه‌های نوین دوره‌های آموزشی آنلاین را برای فعالان جامعه‌ی مدنی برگزار کرد.

موسسه‌های درسنامه و پرتو پیش از آن فعالیت‌های خود را شروع کرده بودند اما شیوه‌ی برگزاری دوره‌های موسسه‌ی توانا و بهره‌گیری از اساتیدی چون دکتر نیکفر، مهرانگیز کار، مجیدی محمدی و ... موسسه‌ی توانا را به فضایی برای آموزش فعالان اجتماعی بدل کرده است.

در این گفت‌وگو که خلاصه‌ای از آن‌چه با آقای عطری به بحث نشستیم را می‌خوانید.







دارند و معدود ایرانیانی که در خارج هستند و فعالیت می‌کنند. برای همین این افراد باید شناخته شوند. در عین حال به این نکته توجه داشته باشید که این مصاحبه در رابطه با هویت حقیقی افراد نیست و صرفاً برای سنجش توانایی آن‌ها جهت حضور در کلاس‌هاست.

**هدف‌تان آموزش است و به گفته خودتان تا حدی هم موفق بوده‌اید، تا کجا می‌خواهید ادامه دهید؟**

در واقع در بحث آموزش هیچ گاه هدف نهایی وجود ندارد که بتوانیم به آن برسیم و فقط می‌توانیم افراد بیشتری را اضافه کنیم. در بحث کیفی هم می‌توانیم تولیدات بیشتری داشته باشیم با محتوای بهتر. این نیاز در جامعه احساس می‌شود که چگونه می‌توان نهادهای مدنی را شکل داد و حتی اگر در ایران تغییری صورت بگیرد تقاضا خیلی بیشتر خواهد شد برای آموزش و تعمیم و گسترش آن. همچنین جا دارد دروسی برای این کار تهیه شود و محتوا تولید شود.

همکارانه باشد به عنوان مثال دوره **دموکراسی وب** در جای دیگری نوشته شده بود ما آن را ترجمه کردیم. بهتر است در این موارد کارهای تکراری صورت نگیرد و هر جا لازم باشد ما از سایر گروه‌ها بهره‌مند می‌شویم.

**چند نفر در کلاس‌ها شرکت می‌کنند و آیا پس از اتمام کلاس‌ها به دانشجویان مشاوره داده می‌شود؟**

معمولاً سی نفر به دلیل اینکه امکان بیش از این وجود ندارد که اساتید بتوانند همه دانشجویان را پیگیری کنند و دانشجویان در مباحث شرکت داشته باشند. سوال دوم‌تان هم از جمله پیشنهاداتی است که همواره به **توانا** داده می‌شود اما مشکل اساسی این است که ما نمی‌خواهیم کاری غیر از آموزش انجام



دهیم.

**به عنوان آخرین سوال، شائبه‌ای درباره موسسه توانا وجود دارد مبنی بر این که شما به دنبال پدید آوردن جریانی براندازانه در ایران هستید. پاسخ شما چیست؟**

هدف ما تقویت دموکراسی، فکر دموکراتیک، حقوق بشر و حقوق زنان و اقلیت‌ها و به طور کلی جامعه انسانی است. اما به هیچ شکل تلاش ما این نیست که گروهی را که هدف براندازی داشته باشد پدید بیاوریم. اما طبیعتاً حکومتی که تقویت حقوق بشر را تهدیدی علیه خودش تلقی میکند با تمام وجود با افرادی که در این حوزه فعالیت می‌کنند مبارزه می‌کند.

البته در این تردید نیست که ما به دنبال حکومتی دموکراتیک هستیم اما به این شکل نیست که گروهی بسازیم و به آن‌ها بیاموزیم که چگونه مبارزه کنند. حتی ما به آن‌ها اجازه نمی‌دهیم با هم ارتباط برقرار کنند.

**کلاس‌های شما بر چه اساس انتخاب می‌شود؟ آیا نیازسنجی صورت می‌گیرد یا بر اساس منابع موجود است؟**

همه این مسائل دخیل است. مثلاً کلاس مقدمه‌ای بر جامعه مدنی در ایران به پیشنهاد آقای مجید محمدی صورت گرفت. در عین حال با توجه به شرایطی که در ایران برای خانم‌ها وجود دارد مثل بحث طلاق، حقوق زنان، تبعیض‌های اجتماعی و قانونی علیه آن‌ها باعث شد از خانم کار دعوت کنیم برای تشکیل کلاس.

به طور کلی سعی می‌شود همه کلاس‌ها عملگرایانه باشد. تئوری‌هایی که تدریس می‌شود برای عمل اجتماعی است.

**پس از موسسه درسنامه که متعلق به رادیو زمانه است اولین موسسه‌ای هستید که فعالیتتان را پس از انتخابات گذشته آغاز کردید. پس از شما موسسات دیگری هم به فعالیت پرداختند. نگاه شما به آن‌ها چگونه است و آیا همکاری‌ای وجود دارد؟**

تا جایی که من اطلاع دارم ما تنها موسسه‌ای هستیم که کلاس‌های آنلاین برگزار می‌کنیم. مطالبی که در توانا تولید می‌شود آزاد است و همه می‌توانند از بهره‌مند شوند. رابطه می‌تواند



یکی از بزرگان آی.تی می گوید: در دنیای امروز، یعنی "دوران پسا صنعتی" یا "عصر اطلاعات"، بزرگترین ها، آنهایی هستند که در جهان واقعی وجود ندارند اما حقیقت دارند. مثال روشن در این باره، گوگل و کتابفروشی آمازون هستند.

می توان ادعا کرد هویت سازی الکترونیک، بر شبکه ای از ارتباطات استوار است بدون آن که با مشارکت اعضا تحقق پیدا می کند. این مساله علاوه بر آنکه امری جمعی است و هدف آن جامعه با مشارکت همگان میسر است، می تواند در پروسه ی "هویت سازی"، به پروژه ی "مشروعیت آفرینی" بینجامد.

اکنون پرسش این است: آیا ملت های تحت سلطه نمی توانند با بهره جستن از "عصر دانایی" و استفاده از دو عنصر "سخت افزار" و "نرم افزار، سازمان افزار" "هویت" و "بودن" خود را در قالب "گلوبالیزاسیون" (Glocalization)- جهانی اندیشی و بومی عمل کردن- "مغز افزاری" کنند.

چرا اینترنت می تواند زمینه ساز "هویت سازی الکترونیک و در ادامه رشد هویت حقیقی شود؟

- افزودن بر آگاهی شهروندان ملت هدف
- پدیده ای برای تحقق دموکراسی الکترونیک
- خارج ساختن سیاست و قدرت از جایگاه انحصاری
- بالا بردن قدرت انتخاب ملت هدف
- بالا رفتن قدرت مقاومت فرهنگ ملت تحت سلطه
- بالا رفتن قدرت خلاقیت ملت تحت سلطه
- بالا رفتن تعامل اجتماعی ملت تحت سلطه
- انحصار زدایی از مطبوعات گروه سلطه و همه گیر کردن اطلاعات
- آسان سازی رای دهی و بردن نظرسنجی ها به اعماق جامعه ی ملت هدف
- افزایش انگیزه مشارکت سیاسی شهروندان ملت هدف
- افزایش آگاهی به عنوان پیش شرط لازم دموکراسی
- در تنگنا قرار دادن دولت های غیر دموکراتیک
- توزیع عادلانه ی اطلاعات
- شیشه ای سازی جهان (شفاف سازی اطلاعات)
- غلبه ی تدریجی بر آسیب آشفستگی ذهنی

نخستین گام به عنوان یک پیشنهاد، می تواند "گردآوری" و "تجمیع" هریک از ملت های تحت سلطه در یک شبکه ی اجتماعی - ملی به عنوان بخشی از شهروندان مجازی هر ملیت است.

هویت الکترونیک را می توان براساس قوانین انتزاعی تعریف و در ارتباط با زندگی ملی افراد قرار داد. آن، موکدا می تواند به عنوان محصول یک مشارکت ملی شناخته شود. تنها مردمانی که دارای قدرت و توانایی لازم برای بنیان نهادن مشارکت هویتی خود در یک ملیت انباشته (Accumulated nationality) هستند، ظرفیت ملت سازی را خواهند داشت.

از نگاه هویت- ملت باوری، اجتماع ملی، به وسیله ی اعتقادات و سپارش متقابل ساخته می شود، یک پدیده است که در آن، نسل ها به هم پیوند می خورند، ملزم به سازماندهی و سپارش اعضای خود در نهادهایشان هستند و به قلمروی خاص پیوند می یابند. در این تعریف، ملت به وسیله ی فرهنگ ملی متمایز از سایر ملت ها تعریف و براساس ویژه گی های منحصر به خود تعریف می شود. همچنین دولت در شرایط حکومت ملت بر خود در یک اجتماع ملی، لزوما باید مشخصه ی یک نظام دموکراتیک به خود گیرد. در هویت-ملت باوری، بنیان نهادن مشارکت سیاسی خود در یک انباشتگی ملی در قالب رضایت ملی همگانی می تواند مشروعیت یابد. اما آیا یک شبکه ی اجتماعی اینترنتی، می تواند این چنین اثر بخشی داشته باشد؟ و ضرورت آن چیست؟

چرا این شبکه ی اجتماعی به عنوان یک پیش زمینه برای "هویت سازی الکترونیک" ضرورت دارد؟

۱. عضویت هریک از شهروندان ملت تحت سلطه در یک شبکه ی اجتماعی، نخستین و مهم ترین گام برای دستیابی به یک وفاق جمعی (ملی) است که می تواند به یک عامل بسیار مهم در پروسه ی "هویت ساخت یافته- هویت انسجام یافته - هویت یکپارچه" تبدیل شود.

۲. ملیت هایی که هنوز پروسه ی گذار به دولت-ملت را به لحاظ حقوقی (یا سیاسی) پشت سر نگذاشته اند می توانند با تعریف سازوکارهای "دولت ملی"، "زبان مشترک"، "تاریخ مشترک"، "روانشناسی مشترک" و... را به سطح "زبان مفاهیم ی مشترک" میان خود ارتقا دهند.

۳. هویت سازی الکترونیک می تواند با نادیده گرفتن تمامی "مرزهای جغرافیایی"، تمامی

"شهروندان" هر ملیت را در سراسر جهان، در کنار یکدیگر گرد آورد و شبکه ی اجتماعی متبوع آنها را به صورت یک سرزمین مجازی تعریف سازد.

علاوه بر موارد فوق، می توان با بهره جستن از این سازوکار، زبان هویت خواهی ملت ها را در قالب زبان حقوق بین الملل، به مرحله ی گذار از "هویت یکپارچه به هویت ملی" ترجمه کرد.

۴. پس از قالب ریزی "هویت شهروندی- هویت ملی" در یک شبکه ی اجتماعی و ترجمه ی خواست های هر ملیت به "زبان حقوق بین الملل"، می توان، اقدام به "تعریف جغرافیای سیاسی اینترنتی" برای هر ملیت و "شبه سازی" آن نمود.

۵. به دلیل دسترسی آسان به دنیای مجازی

و شبکه های ارتباطی در مقایسه با سایر "اقتضائات امکانی"، می توان ادعا کرد استفاده از "مدل هویت سازی الکترونیک"، بهترین، دسترس ترین و در عین حال، کم هزینه ترین مدل دستیابی به "هویت یکپارچه ی ملی" برای ملیت های تحت سلطه است.

فراموش نباید کرد که در دنیای "پسا صنعتی" یا "عصر دانایی" و حتی "پسادانایی" نیز، بزرگترین ها، آنهایی هستند که در دنیای واقعی وجود ندارند اما "حقیقت" دارند، پس می توان با بهره گرفتن از جهان مجازی و شبکه های اجتماعی اینترنتی، واقعیت حقوق ملی ملت های تحت سلطه را به حقیقت پیوند داد.

علی رغم این که مدیر ملی طرح حفاظت از



علی رغم آزادی موقت برخی از دستگیرشدگان اعتراضات مربوط به دریاچه ی ارومیه در شهرهای مختلف آذربایجان، بسیاری از آنان هنوز در بازداشت به سر می برند.

از سوی دیگر تعدادی از این فعالین نیز با احکام دادگاههای انقلاب به تحمل حبس، پرداخت جزای نقدی و ضربات شلاق محکوم گردیده اند. در تبریز آقایان یوسف سلحشور، احمد علیزاده، یاسر سلمان رضایی، علی ایمانی قراملکی، قادر نوروزی، محمد امیری، جلیل علمدار میلانی، محمد علیمزادی، علی شیرناک، فرزاد مهدوی اسفنجانی، مهدی مهاجر، یعقوب رضایی، محمد محمودی، اکبر پورحسین و یعقوب کریمی از فعالین مدنی آذربایجانی که در جریان مراسم افطاری در محله قوم تپه تبریز بازداشت شده بودند. به حکم قاضی شعبه ی یک دادگاه انقلاب این شهر هرکدام به بیست ماه حبس تعلیقی و چهار ماه حبس تعزیری محکوم شدند. گفتنی است جمعی از این بازداشت شدگان پس از خروج از جلسه ی دادگاه توسط نیروهای امنیتی جلوی دیدگان خانواده هایشان مورد ضرب و شتم واقع قرار گرفتند. در پی این امر و علیرغم شکایت این فعالین آذربایجانی از مامورین، دادگاه انقلاب تبریز هر کدام از شکایت کنندگان را به دلیل «بر هم زدن نظم دادگاه و اتهام کذب» به پرداخت ۲ میلیون ریال جزای نقدی محکوم کرده است.

این در حالی است که فرمانده نیروی انتظامی آذربایجان شرقی در مصاحبه ای با اشاره به اعتراضات صورت گرفته گفت: اکثر دستگیر شدگان اغتشاشات مربوط به دریاچه ارومیه مجرمان سابقه دار هستند که اهدافی به غیر از دریاچه ارومیه داشته اند. وی اظهار داشت: تحرکاتی جزئی که صورت گرفت عمدتاً با اهدافی به غیر از نجات دریاچه ارومیه بوده و روش های نامعقول در این زمینه به کار گرفته شد. فرمانده نیروی انتظامی آذربایجان شرقی گفت: این دسته از افراد با توجه به اعمال مجرمانه و بر هم زدن امنیت عمومی دستگیر و پس از تشکیل پرونده تحویل مقامات قضایی شدند.

آب آن افزایش یابد. مشکل اصلی دریاچه ارومیه، بارندگی نیست بلکه تبخیر آب و نرسیدن آب از حوضه آبریز است بنابراین هشدارها برای خشک شدن این دریاچه، هنوز ادامه دارد. آب مورد نیاز برای نجات دریاچه ارومیه با بارش های فصلی تأمین نمی شود و تاکنون بر اثر بارش های اخیر تنها ۵ سانتی متر به ارتفاع آن اضافه شده است.

اما آیا عدم بارش مناسب، دلیل اصلی کاهش مداوم آب دریاچه ی ارومیه است؟  
نتایج یک پژوهش در دانشگاه تبریز نشان می دهد که تغییرات جوی و کاهش بارندگی تنها ۱۰ درصد در وضعیت دریاچه ارومیه نقش دارد. مجله بین المللی «مدیریت منابع آب - W ter Resources Management» اقدام به انتشار مقاله ای از نتایج یک پژوهش در دانشگاه تبریز کرده که طی آن مشخص شده که کاهش نزولات آسمانی تنها ۱۰ درصد در کاهش سطح آب دریاچه ارومیه نقش داشته است. در این مطالعه که توسط دو تن از پژوهشگران دانشگاه تبریز به نام های «حسن زاده» و «ضرغامی» به انجام رسیده با استفاده از مدل سازی سیستم های پویا نشان داده شده است که کاهش ورودی آب به دریاچه به دلیل استفاده بیش از حد از آب های جاری و همچنین تغییرات اقلیمی حدود ۶۵ درصد، ساخت سدها حدود ۲۵ درصد و بارندگی بر سطح دریاچه تنها ۱۰ درصد در کاهش ارتفاع سطح آب موثر بوده است. نکته قابل توجه دیگر در این پژوهش، سهم سد سازی است که ۲۵ درصد مشخص شده در حالی که مسئولان وزارت نیرو، این سهم را کمتر از ۱۰ درصد عنوان کرده اند. مدیرعامل اداره آب منطقه ای آذربایجان غربی پیشتر گفته بود که سدها تنها هفت درصد در وضعیت دریاچه ارومیه موثرند.

## وضعیت بازداشت شدگان دریاچه ی ارومیه

پس از شکل گیری اعتراضهای مردمی در منطقه آذربایجان در اعتراض به خشک شدن دریاچه ارومیه و ایجاد فضای امنیتی تعداد زیادی از فعالان این شهر بازداشت و هر چند بعد از مدتی برخی از آنان با قید وثیقه آزاد شده اند، با این حال هنوز ۱۵ نفر از بازداشت شدگان همچنان دوران محکومیت خود را در زندان تبریز طی می کنند.

اخیر بر میزان آب دریاچه ارومیه اظهار داشت: با وجود آنکه شاهد افزایش ۷ تا ۸ برابری بارش در حوزه دریاچه ارومیه نسبت به سال قبل بودیم بارندگی های اخیر تنها تا حدی روی آب دریاچه ارومیه تأثیر داشته و در حد چند سانتی متر موجب افزایش آب این دریاچه شده است. مدیر طرح ملی حفاظت از تالاب های سازمان حفاظت محیط زیست گفت: بالا آمدن آب دریاچه ارومیه ثابت نخواهد ماند و بستگی به این دارد که در ادامه سال آبی ۹۱ - ۹۰ وضعیت بارش ما چگونه خواهد بود؛ باید یادآور شویم که بارش ها تا حدی بر بالا آمدن آب دریاچه ارومیه تأثیر دارد ولی بهره برداری آب در حوزه دریاچه ارومیه به گونه ای است که بخشی از آب استفاده می شود بنابراین حتی اگر بارش بهتر شود، باید طرح های اجرایی که منجر به بهبود آبی دریاچه ارومیه می شود را اجرایی کنیم.

وی در خصوص پروژه هایی برای نجات دریاچه ارومیه در نظر گرفته شده است، گفت: عمده اقدامات انجام شده در بخش کشاورزی است که حدود ۱۶۰ میلیارد تومان بودجه برای استان های آذربایجان شرقی، غربی و کردستان مخصوص فعالیت های مربوط به کاهش مصرف آب اختصاص پیدا کرده است و بخشی نیز تأمین و ارسال شده است. نظری دوست اظهار داشت: دریاچه ارومیه حدود ۱۵ میلیارد متر مکعب آب، کم دارد در حالی که آب حوزه ۶۸ میلیارد متر مکعب است و بخشی از آن هم استفاده می شود بنابراین برای تأمین این آب به دوره ۵ ساله نیاز داریم تا طرح های اجرایی عملیاتی کنیم و اگر خشکسالی نباشد و بارش ها نرمال باشد، ظرف ۵ سال می توان به شرایط دریاچه ارومیه بهبود بخشید.

از سوی دیگر حسن عباس نژاد، مدیرکل محیط زیست آذربایجان غربی نیز در گفت و گو با ایسنا، اشاره داشته که در حال حاضر تراز این دریاچه نسبت به سال گذشته، ۴۰ سانتیمتر کاهش دارد و همچنان مشکلات گذشته پابرجاست. به اذعان و تاکید آقای عباس نژاد بارندگی ها مشکل دریاچه ارومیه را رفع نمی کند. وی در گفت و گو با شبکه ایران با اشاره به برخی مطالب در مورد رفع مشکلات دریاچه ارومیه گفت: "ارتفاع دریاچه ارومیه ۱۲۷۰ متر از سطح دریاهای آزاد است که برای رفع مشکل آبرسانی به این دریاچه باید ۵/۶ تا ۷ متر





## عصبیت ننگ ناموسی

مهمترین هنجار تحمیلی در جامعه افغانی که به صورت قانون از زمان احمد شاه ابدالی آغاز گردید، نوعی تعصب و حساسیت غیرمعتدل در جامعه افغانی نسبت به زنان بود، این هنجار را می توان به «ننگ ناموسی» تعبیر کرد، ننگ ناموسی توسط روحانیون سنتی که در دامن جامعه قبیله ای رشد یافته بود توجیه دینی نیز گردید. از آنجایی که سلطنت ابدالیان در قالب سدوزائیان و محمد زائیان طی تقریباً سه قرن ادامه یافت، در گذر زمان سنت ها و هنجارهای اجتماعی رشد یافته در شهرها به فراموشی سپرده شد و نوعی نگاه مرد سالاری در جامعه حاکم گردید که تمامی نقش های فرهنگی، دینی و سیاسی زنان را در جامعه نفی می کرد، یا به عبارت دیگر قوانین احمد شاه ابدالی و اسلاف او در ارتباط با زنان زمینه رشد و بالندگی را در جامعه از آنان گرفته بود. حضور زن در جامعه نوعی هتک حرمت به ننگ ناموس بود که به عنوان یک هنجار جدید اجتماعی در سراسر افغانستان گسترش یافت و از زن پدیده ای را ساخته بود که همیشه در بیرون از اجتماع یک مرد محرم باید در کنارش باشد و بدون مرد محرم نمی تواند به تنهایی در بیرون از منزل راه برود.

زنان افغان در این مدت طولانی در دایره سنت های قبیله ای زیر اسیر گردید.

## الف-انحصار زنان در خانه

در سنت های قبیله ای محصورنگه داشتن زنان در خانه نیکو ترین سنتی است برای حفظ «ننگ ناموسی». در این سنت محدودی آزادی زنان، فقط چهار دیواری خانه می باشد و حق بیرون رفتن از آن را ندارد، محصور ماندن زنان در خانه با حکم فقهی «عدم حق خروج زن بدون اجازه شوهر از خانه» توجیه دینی نیز گردید و برای همه زنان و دختران سرایت کرد، طوری که همه زنان باید در حرمسرا محصور می ماندند تا ننگ ناموسی در دایره تام و کمال سنت ها و عصبیت های قبیله ای در حرمسرا جلوه گر شود.

## ب- بد دادن

بد دادن به عنوان یک سنت پشتونوالی از زمان احمد شاه ابدالی تا کنون به عنوان یک قانون رایج اجتماعی در جامعه افغانی ادامه پیدا کرده و بدین معنا است که زنان و دختران به عنوان دیه و خون بها به اولیای دم داده می شوند. در این سنت زنان و دختران بدون این که هیچ گونه اراده و اختیاری از خود داشته باشند، بدون مشورت با او وجه المصالحه حوادث و نزاعهای بوجود آمده میان دو قبیله و یا دو خانواده می شوند، از آنجایی که در جوامع قبایلی نزاع ها و دعوای زیاد است و نوعا این گونه منازعات به قتل و کشتن یک طرف منجر می گردد، براساس سنت پشتونوالی بزرگان قبایل میان طرف های درگیر مصالحه می کنند. حکم مصالحه از قبل روشن است اولیای دم در ازای گرفتن دختری و یا زنی از خون مقتول می گذرد و با افتخار آن زن و دختر را بدون این که رضایتش مطرح باشد و شرط هم کفو بودن رعایت گردد، به خانه آورده به یکی از بستگانش عقد می کند.

خانواده مقتول با آوردن زنی از خانواده قاتل به عنوان «بد» به نوعی تشفی قلبی می رسند و خانواده قاتل با دادن زن این نوع سرافکندگی را می پذیرد. زن بد داده شده نوعا در خانه ی که به اجبار برده شده مورد اذیت و آزاد قرار می گیرد، زیرا از یک سو خانواده مقتول ناراحتی هایش را سر این زن خالی می کند و از سوی دیگر به زن بد داده شده نوعا گرفتار شوهری است که چند سال از او مسن تر است و از هیچ گونه اختیاری در دورن خانه برخوردار نیست. در گذشته و حال مصالحه های ذات البینی که به «بد» دادن ها منجر شده، توسط شورای قومی تصویب و اجرا گردیده است. بزرگان قبیله دور هم جمع شده و براساس سنت های رایج قبایل در سایه صلاح دید شان حکم صادر می کنند، رای پشتونوالی همانند حکم شرعی و یا دولتی لازم الاجراست و کسی از آن تخطی نمی تواند، وقتی بزرگان قبایل تصمیم گرفتند که زنی و دختری باید به اولیای دم به عنوان خون بها داده شود تخطی از آن خود پیامد های ناگواری دارد و بهای آن سنگین تر از دادن ناموس شان به عنوان «بد» است و تخطی از سنت و قانون «پشتونوالی» به شمار می رود.





#### ج: محرومیت از ارث

در شریعت اسلام دختر از اموال پدر و زن از اموال شوهر به صورت نسبی ارث می برند، اما این حق به صورت قانونی در سلطنت احمد شاه ابدالی از زنان سلب گردید و تا امروز در میان قبایل پشتون و برخی از روستاهایی مرکز و شمال افغانستان ادامه دارد. البته پایمال کردن حق ارث از زنان تنها در افغانستان محدود نمی شود، حتی امروز در برخی از کشورهای اسلامی که نگاه مردسالارانه حاکم است، این حق پایمال می گردد. در پاکستان و برخی از روستاهای ایران شاهد بودم که برادران سهمی از میراث پدر به خواهران و پسران سهمی به مادر یا نامادری نمی دادند، این گونه حق کشی در برخی از کشورهای مسلمان زیاد دیده شده است، اما فقط در افغانستان بود که در سلطنت احمدشاه ابدالی و اخلاف او به صورت قانون قابل اجرا درآمد. هرچند با آمدن مشروطیت در دوره امان الله خان در سال ۱۹۱۹ سلب حق الارث زنان از قانون حذف گردید، اما از آنجایی که سلب حق ارث زنان نهفته در فرهنگ قبایل پشتون بود و در بستر پشتونوالی رشد یافته بود، بعد از آن نیز تا امروز ادامه یافت.

#### د- تعدد زوجات

در جامعه قبيله ای و روستایی افغانستان تعدد زوجات نوعی فخر به شمار می رود، این سنت نه تنها در میان قبایل پشتون بلکه در درکنله های مختلف قومی افغانستان نیز رواج دارد، حتی این ضرب المثل درمیان هزاره ها رایج است که می گویند: «هزاره وقتی پولدار شد یا خانه می سازد یا زن می گیرد» تعدد زوجات هرچند

که در شریعت اسلام رواست، اما آنچه در تعدد زوجات نقش دارد، نوعی نگاه و برداشت قبيله ای از این اباحه شرعی است. معمولاً در گذشته تعدد زوجات مطابق سنت های قبيله ای بوده و افراد قبایل در مناطق مختلفی از جهان از آن استقبال کرده اند. به همین دلیل تعدد زوجات با تحکیم سلطنت ابدالیان در افغانستان رواج عام یافت. هرچند که دیگر اقوام افغانستان به دلیل فقر اقتصادی نتوانستند بهره بیشتری از این سنت ببرند، اما قبایل پشتون به دلیل حمایت سلسله های سلطنتی ابدالیان و داشتن زمین های کشاورزی و مراتع فراوان، بیشترین تعدد زوجات را داشته و دارند. هم اکنون نیز در مناطق جنوبی افغانستان مردان زیادی یافت می شوند که دو تا چهار زن دارند، این زنان همه در یک حیاط و زیر یک سقف زندگی می کنند و صاحب ده تا بیست فرزند هستند. کشت تریاک در جنوب ثروتهای زیادی را برای آنان به ارمغان آورده است و آنان را قادر ساخته که چند زن اختیار نمایند و فرزندان زیادی داشته باشند. تعدد زوجات در قوانین و سنت پشتونوالی نیکو و پسندیده است و نوعی افتخار برای مردان به شمار می رود. جالب است حتی نیروهای امریکایی در ولایت (استان) هلمند از این فرصت به نفع خود استفاده کرده اند، چندی پیش اداره اطلاعات مرکزی آمریکا (CIA) اعلام کرد، برای گرفتن اطلاعات از فرماندهان محلی طالبان راه منحصر به فرد یافته اند و آن دادن قرص محرک جنسی «ویاگرا» است! بر اساس این گزارش به مرد قبيله ای ۶۰ ساله ای که چهار همسر داشت، چهار قرص داده شد و او چهار روز بعد جزئیات

تحركات نیروهای طالبان در منطقه تحت نظارت خود را در قبال قرص های بیشتر در اختیار منابع اطلاعاتی آمریکا گذاشت. مامور امریکایی وقتی طرز مصرف قرصها را به مرد ۶۰ ساله ی چهار زنه آموزش داد و او وقتی به خانه اش رفت و بعد از چهار روز برگشت، به مامور سیا گفت: «شما مرد بزرگی هستید!». مامور سیا می گوید: «پس از آن ما هر کاری که می خواستیم می توانستیم در منطقه او انجام بدهیم». (۳) نگرش جنسی به زن در نظام قبيله ای، موجب افزایش حرمسراها و به کنیزی گرفتن زنان در سلطنت ابدالی گردید، هرچند که در گذشته سلاطین حرمسراهای زیادی داشتند، اما در دوره ی که ابدالیان سلطنت را در دست گرفتند، کنیزک کردن زنان رواج جهانی خود را از دست داده بود و در این عصر و زمانه زنان در اروپا برای آزادی و حقوق انسانی خود مبارزه می کردند، اما ابدالیان با تاسی از سلطنت های گذشته کنیزی و برده داری را ادامه دادند. کنیزی و برده داری از زمان احمد شاه تا زمان امان الله خان (۱۷۴۷-۱۹۱۹) رواج داشت، از آنجایی که او خود مردی سیاست مدار بود و کشور گشایی را دوست می داشت، خود به زنان علاقه چندانی نداشت، اما جانشینان او حرمسراهای زیادی تشکیل دادند. آقای فرهنگ از قول میر عبدالکریم بخارایی مورخ معاصر دوره تیمورشاه ابدالی جانشین احمدشاه، نقل می کند: « تیمورشاه (۱۷۷۳-۱۷۹۳) جانشین احمد شاه ابدالی ۳۳۰ کنیز داشت. از این کنیزان حرمسرایی تشکیل داده بود، از جمله آن کنیزکان مادر شهزادگان شاهپور و عباس بود، او دختر شربت علی خان چنداولی بود

که به زیبایی شهرت داشت و سرپرست این کنیزکان به شمار می رفت و شاه هرهفته دو بار به تماشای زنان حرم می آمد، کنیزکان به امر دختر شربت علی خان، به لباسهایی نو و زیب و آرایش های مختلف، آراسته می گردیدند، آنان در حیاط مخصوص که نزدیک تخت سلطنت واقع بود در دو قطار به صف می ایستادند، پادشاه با تشریفات خاص که دختر شربت علی خان را در کنار خود داشت، وارد حیات مخصوص می گردیدند و بر بالای تختی به نظاره زنان می نشست. سپس برمی خواست و به صفوف کنیزان اندر می شد و با کنیزکان چندی که وی را پسند می آمد، شوخی و مزاح می فرمود، خواجه گانی که از عقب او روان بودند، اسامی کنیزانی را که چنین مورد ملاحظت شاهانه قرار گرفته بودند، یاد داشت می کردند و شب هنگام به اتاق خواب شاه به قدر نیاز، یکی یکی اندرمی نمودند. بعضاً واقع می شد که شاه تا ده نفر را در عین شب می پذیرفت، این مراسم در تمام دوره سال به طور لاینقطع ادامه داشت و در ضمن آن هرهفته یک دختر باکره به حرم شاه افزوده می شد». (۴)

جانشینان تیمور سنت حرمسرا را ادامه دادند، در این میان تنها عبدالرحمان (۱۸۸۰-۱۹۰۱) بود که در استبداد و خودکامگی شهرت زیادی دارد، کمترین زن را داشت. اما در عین حال تعداد زنان او از حد مجاز شرعی تجاوز می کرد. او چهار زن نکاحی و هفت زن صورتی (۵) داشت که حاصل آن شش پسر و دو دختر بود. امیر در نوشته های خود طبق سنت مرد سالاری افغان، از نام گرفتن زنان خود طفره می رفت و آنها را به نام مادر یکی از پسران خود یاد می کرد. (۶)

عبد الرحمان در کتابش «تاج التواریخ» ادعا دارد که برده داری و کنیزی را برداشته است (ص ۳۶۲) اما او برای سرکوب و تحقیر مخالفان خود کنیزی گرفتن زنان آنان را به یک قانون تبدیل کرد، چنانچه او زنان زیادی را در شمال کشور از میان اقوام تاجیک و ازبک در مرحله اول سرکوب به کنیزی گرفت، در حمله به مناطق مرکزی بعد از سرکوب و قتل عام هزاره ها از خرید و فروش کنیزان و غلامان مالیات دریافت می کرد. فیض محمد کاتب مورخ دربار وقتی فرمان عبد الرحمان را ذکر می کند می نویسد: «چنین معلوم می شود که امیر از یک طرف از منع غلامی سخن می گوید و از طرف دیگر خرید و فروش آنها را رسماً مجاز می داند، چنانچه در فرمان آمده، اگر مردم هزاره بخواهد زن و دختر و پسر خود را بفروشند به سجل و مهر قاضی و حاکم هر قدر که می خواهند غلام و کنیز خریده ده یک آن را محصول به دولت بدهند... لذا هریک از سپاهیان که رخصت منزل از مقام خود حاصل می کردند، چند تن برده و کنیز

آورده می فروختند» (۷)

عبدالرحمان که خود داد از اسلام و شریعت می زد، در حکومت مطلق العنان خود مخوف ترین زندانهای مردان و زنان را داشت. نویسنده انگلیسی به نام J.L. Lee حدود شش سال را در دربار امیر اقامت داشت، او کتاب خاطراتی دارد که دو فصل کتاب خود را تحت عنوان «دوره دهشت و ترور» از وضعیت رقت بار زندانیان عبدالرحمان نوشته است. از جمله از زندان زنان یاد می کند: «امیر علاوه بر زندان های مردانه و سیاه چاه ها، زندان های مخوف زنانه نیز تاسیس کرده بود، یکی از این زندانها به نام «سرای ذکریا» در بازارمراد خانی بود که دختران باکره و زنان مقبول (خوشکل) توسط شخصی به نام پروانه خان کوتوال کابل از بین سایر زنان جدا می گردید و در بخش مسما به «پری خانه» برده می شد که آنجا در حقیقت محل عیاشی شخصیت های سرشناس حکومتی بود. او از قول کوتوال کابل می نویسد، در پریخانه چهار تا پنج زن در روز از طریق تجاوز طفل به دنیا می آوردند، برخی از آنها وادار به سقط می گردیدند، در حالی که عده ای دیگر از شرم اطفال نوزاد خود را زنده به گور می کردند» (۸)

یکی از کسانی که به زنجارگی شهرت داشت جانشین او حبیب الله خان (۱۹۰۱-۱۹۱۹) بود، او صدها زن داشت، از آنجاییکه در اسلام بیش از چهار زن حرام است، آنان را به عنوان کنیز با خود داشت، او زنان را به عنوان زنان دارالحرب از نورستان فعلی که در آن روز کافرستان می گفتند، تملک می کرد و با فتوای دینی عالمان سنتی دربار توجیه شرعی می شد. (۹) امیر حبیب الله که در قرن بیستم خود حرمسرا داشت، برآمده تفکرات قبیله ای و عصبیت های ننگ ناموسی تاکید کرد و دستور داد: «چون دولت اسلامی اعلی حضرت همایونی پایبند به شریعت اسلامی است، بعد از این نباید زنان در ایام عید به غرض میله {تفریح} در میدان های آزاد، برآیند، اگر زنی از خانه برآمد، مردش مجازات می شود». (۱۰). درست همین قانون را طالبان بعد از تسلط بر افغانستان در سال ۲۰۰۵ اجرا کرد.

#### ح- ازدواجهای اجباری

ازدواج اجباری همان سلب اختیار از دختر برای انتخاب همسر دلخواه می باشد. در جامعه ای که عصبیت های ننگ ناموسی زیاد است حتی مشورت کردن با دختر و یا عشق و علاقه دختر را به مردی که هم کفو اوست، کسر شان خانوادگی یا نوعی اهانت به عصبیت ننگ ناموسی خود می دانند.

این سنت از زمان آغاز سلطنت ابدالیان تا هنوز رواج دارد و به هنجار قبیله ای در جامعه بسته و سنتی افغانستان تبدیل گردید. سلب اختیار از دختر توسط والدین

و برادران، نوعی دفاع از حقوق دختر و سعادت اندیشی برای او تلقی گردید و مخالفت دختر در برابر اراده مردان خانواده، نشان از هتک حرمت خانواده، بی احترامی به والدین، بی چشم رویی دختر و مایه ننگ خانواده توسط دختر به شمار می رفت. آنان تداوم نظام سنتی را به نفع دختران خویش می پندارند و می خواهند در دایره ی همین مدارسنتی، دختران شان را به خانه بخت بفرستند، دخترانی که در چنین خانواده های سنتی بزرگ شده اند، از دنیا و تحولات جهانی و حقوق خود بی خبرند، آن را روال طبیعی زندگی خانوادگی می پندارند و خود نیز نظام سنتی خانواده را تداوم می بخشند و چنین است که این تسلسل ادامه یافته است، طبیعی است وقتی دختری با چنین ذهنیتی پا به خانه مردی می گذارد که او را با پول گزافی به چنگ آورده، هیچ اختیاری در خانه شوهر ندارد، هرگز غرور سنتی شوهر اجازه نمی دهد زنش به عنوان یک انسان دارای حق و حقوق انسانی و اجتماعی، در جامعه آزادانه زندگی کند.

شکل دیگر ازدواج اجباری معاوضه دختران یا سریدل است. در بدل شیربها یا ولوه، دو خانواده دختران همدیگر را مبادله می کنند و به عقد پسران خود در می آورند، دختران هر دو خانواده در عین حالیکه از اختیار و انتخاب برخوردار نیستند، سرنوشت هر یک از دختران به دختر دیگری نیز بستگی دارد، در این میان اگر اختلافاتی میان یکی از دو خانواده بوجود می آید، زن و شوهر دیگر نیز باید قربانی شوند و بسوزند. طبیعی است در چنین ساختاری چگونه می توان تصور کرد زن می تواند به حقوق انسانی خود برسد، تفسیر سنتی از دین و آداب و رسوم قبیله ای در افغانستان در یک دور باطل زن

افغان را طی چند قرن به اسارت گرفته است.

بدین ترتیب حدود سه قرن در افغانستان در سایه قانون پشتونوالی و نظام سلطنتی ابدالیان و محمد زائیان هیچ گونه روزنه ای برای بهبود وضعیت زندگی و حقوقی زنان در افغانستان، روشن نگردید. در این دوره طولانی هیچ زن نامداری از این جامعه قد راست نتوانست، درحالی که پیش از تشکیل سلطنت ابدالی، خراسان بزرگ شاهد قداست کردن دهها زن دانشمند، فقیه، سیاست مدار و شاعر بود. رشد تفکرات طالبانی در منطقه در دنیای پسا مدرن امروز، ریشه در چنین بستر اجتماعی دارد، سلفی گری قرنهای پیش در سوریه توسط ابن تیمیه زاده شده و با مرگ او پایان یافت، اما بعد از مدتی در بستر جامعه قبایلی عربستان توسط عبد الوهاب زنده شد و اکنون با توجه به زیرساخت جامعه قبایلی پشتون، تفکرات طالبان با تفسیر سلفی گری از اسلام آبشخور مناسب در این کشتزار قبیله ای پیدا کرده است، تا تاریک ترین و دهشتناک ترین چهره را از زن در جهان اسلام و آسیا و خاورمیانه به نمایش بگذارد. تصویری که طالبان از زنان دارد در مقاله های بعدی ارایه خواهد شد.

#### پاورقی:

۱. صدیق، دکترجلال الدین، چگونگی استیلای نظام قبیله سالاری ( قسمت چهارم) سایت سرنوشت ۲۰۰۸-۲۰۰۷ <http://www.sarnavesht.com/farsi/index.php?art=۳۵۰>
۲. فرهنگ، میر محمد صدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، دارالتفسیر، قم، ایران، ۱۳۸۰، ص ۴۴.
۳. سایت فارسی بی بی سی - شنبه ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸ - ۰۷ جدی ۱۳۸۷
۴. فرهنگ، محمد صدیق، پیشین، ص ۱۶۵.
۵. برای من روشن نشد که زن صورتی یا سیرتی را با کدام دلیل عقلی و یا شرعی می گرفتند. براساس کدام دلیل عقلی و شرعی زنی که صورت زیبا و یا سیرت زیبا داشت، باید مال شاه و دیگر عوامل قدرت حاکم می شد، مگر این که شاه خود را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط می دانست که متأسفانه در سلطنت های استبدادی گذشته افغانستان چنین بود.
۶. کاظم، دکترسیدعبدالله، زنان افغان زیر فشار عنعنه و تعدد، چ اول- نوامبر ۲۰۰۵ - کالیفورنیای- امریکا، ص ۹۰
۷. کاتب، فیض محمد، سراج التواریخ، ج ۳، صص ۸۳۸-۸۳۰.
۸. عبدالله کاظم، پیشین، ص ۱۰۴ به نقل از پوهاند سید سعد الدین هاشمی، جنبش مشروطه خواهی در افغانستان در ربع قرن بیستم، شورای فرهنگی افغانستان، ج اول، چ دوم، استکهلم سویدن.
۹. جاوید، دین محمد، زن در تاریخ افغانستان، کابل، ۱۳۸۱، ص ۷۳
۱۰. غبار، میرغلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، ج اول، نشر جمهوری، ۱۳۸۴، تهران، ص ۱۸۵.





# شبیه مرد افغانی شده دل: نگاهی کوتاه به جایگاه مهاجران افغانی در ایران



آن را در مورد مهاجران اعمال می کند. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، ایدئولوژی نقش اساسی را در تصمیم گیرهای سیاسی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران گرفت. اگر ایران در اوایل دهه شصت شمسی مرزهای خود را به روی مهاجران گشود، به دلیل نگاه ایدئولوژیکی بود که این دولت داشت.

این نگاه در ابتدا وجه مشترکی میان میزبان و مهمان ایجاد کرد، شروع جهاد در افغانستان و برانگیخته شدن احساسات مذهبی در کشور، ایران را به کعبه آمل مهاجران مسلمان افغان و بخصوص شیعیان کشورما مبدل کرد، طوری که مهاجران شیعه در دوران جهاد علیه اشغال شوروی در واقع دو هجرت را در پیش گرفتند، یکی مهاجرت در پاکستان و دیگری ایران بود. هزاره های شیعه مذهب و دیگر شیعیان وقتی با مشکلات زیادی به پاکستان می رسیدند، باورهای اعتقادی و زبان مشترک و تاریخ مشترک، انگیزه های بود که اردوگاههای مهاجرین را در پاکستان ترک کنند، در حالی که کشورهای غربی نیازمندی های این اردوگاهها را تامین می کردند و زمینه مهاجرت به اروپا و آمریکا و کانادا فراهم بود، اما با همه این امتیازات، ایدئولوژی و باورهای مشترک بی قرار شان ساخته بود و باید مهاجرت دیگری را نیز آغاز می کردند تا به ایران برسند. ایرانی که تازه انقلاب اسلامی شیعی در آن پیروز شده بود و برای هزاره ها و دیگر شیعیان به عنوان یک کعبه آمل و آرزوها مطرح بود.

از آنجایی که حکومت و مذهب با یک دیگر در ایران ترکیب شده بود، به زودی یکسری مصالح حکومتی جای ایدئولوژی خالص را گرفت و مهاجران افغانی در ایران قربانی مصالح سیاسی جمهوری اسلامی گردید، تحکیم روابط جمهوری اسلامی ایران با روسیه و سکوت رسانه ای در برابر پیوند های مشترک تاریخی، فرهنگی، زبانی و مذهبی و رسانه ای کردن و بزرگ جلوه دادن برخی از جرایمی که افغانها در آن متهم بودند و حتی تهمت هایی که بعدها افغانها از آن مبراشدند، نوعی نگرش بدبینانه را در ایران علیه افغانهای مهاجر شکل داد، این نوع نگرش از سوی دولتمردان به عمد سازماندهی گردید و به خورد توده های مردم داده شد. در نتیجه مهاجران افغان نه تنها انسانهایی از نوع دوم بودند، بلکه انسانهای از نوع دسته چندم به شمار می رفتند و در طبقه بندی میان مهاجران نوع دوم بودند.

در ایران در طول سه دهه از دو کشور مهاجران زیادی سرازیر گردیدند، یکی افغانستان و دیگری عراق بود. در حالی که ایران با عراق به مدت ۸ سال جنگ داشت و جوانان ایرانی زیادی در این نبرد خونین کشته شدند، اما مهاجران عراقی وقتی به ایران آمدند از امکانات و تسهیلات بیشتری نسبت به افغانها برخوردار گردیدند، اولین امتیازی که این مهاجران داشتند، مورد توهین و تحقیر قرار نمی گرفتند، انسانهایی از نوع دسته چندم در جامعه ایرانی نبودند، در حالی جوانان ایران در جهات علیه عراق کشته می شدند، مهاجران عراقی به آسانی با دختران ایرانی ازدواج می کردند و مشکلات آنچنانی فراروی آنان وجود نداشت، اما برای مهاجران افغانی ازدواج با دختر ایرانی یک جرم بود و بارها در رسانه های داخلی تبلیغ می گردید که ایرانیان دختران شان را به افغانها ندهند. عراقی ها آزادانه در شهرهای مختلف ایران مسافرت می کردند، اما مهاجران افغانی باید برگه تردد را از شورای افغانه می گرفتند. تا چند سال پیش حتی بخش اداری افغانها و عراقی ها جدا بود و بخش افغانها را "شورای افغانه" نامگذاری کرده بودند که مهاجران افغانی به شدت از این نام نفرت داشتند و از آن احساس حقارت می کردند، در حالی مسئولین جمهوری اسلامی از این موضوع آگاه بود، تعمداً این اسم را روی اداره مربوط به افغانها گذاشته بودند. این اداره هرچند اکنون نام خود را عوض کرده اما همچنان به مرکزی برای توهین و تحقیر افغانی های مهاجر تبدیل شده است. شورش اردوگاه سفید سنگ در دهه هفتاد به دلیل سخت گیریها و توهین ها و تحقیرهایی بود که سرانجام یکباره عقده ها ترکید و به شورش مبدل گردید و توسط نیروهای نظامی ایران قتل عام شدند.

حال با توجه به این نگرش که دولت ایران نسبت به مهاجران افغانی دارد و نوعی نگرش دسته چندمی که نسبت به مهاجران افغانی در رسانه ها به خورد توده های مردم می دهند و سکوت و انکار پیوندهای مشترک میان دولت، طبیعی است که مهاجران افغانی در چنین موقعیت اجتماعی وضعیت بهتر از شرایطی که الان مهاجران افغانی دارند، نداشت باشند. دوبیتی حمید مبشر شاعر مهاجرافغانی نیستخندی از جایگاه مهاجران افغانی در ایران دارد:

اسیرنابسامانی شده دل

پریشان چون پریشانی شده دل

میان این همه رنج و مصیبت

شبیه مرد افغانی شده دل (۲)

بررسی وضعیت مهاجران افغانی در ایران در سایت و نشریه ای که مخاطبان آن ایرانی هستند، آنها را از زبان و قلم یک افغانی کاری دشوار و سختی است، دشوار از آن جهت که یا باید حقایق را روایت کند که تلخ است و خشم میزبان را برمی انگیزد و یا به ادبیات خود شان صحبت کند که آن وقت با نویسندگان روزنامه های کیهان و اطلاعات چه فرقی می کند، تنها تفاوتش این است که آنان ایرانی هستند و این مهاجرافغانی. به همین دلیل بسیاری از نویسندگان افغان به اجبار مهر سکوت بر لب زده اند و صبر تلخ پیشه کرده اند، زیرا رسانه ای کردن داستان مهاجران افغانی در ایران از حساسیت خاصی برخوردار است که به راحتی دود آن چشم خود مهاجران را در ایران کور می کند، هر بررسی و تحقیق و روایتی از واقعیت های مهاجران افغانی در ایران وقتی رسانه ای می گردد با واکنش های تند مقامات و یا رسانه های دولتی در داخل ایران مواجه می شوند و این واکنش سبب اذیت و آزار مهاجران افغانی در ایران می شود. نشریک خبر و گزارش دروغ از تجاوز، دزدی و یا قتل توسط مهاجران افغانی در ایران سبب تجاوز و قتل تعداد زیادی از مهاجران گردید، در همین چند سال پیش نشر یک فیلم کوتاه از تجاوز مردی که احتمال می رفت افغانی باشد به یک دختر ایرانی چه غوغایی که ایجاد نکرد و چندین مهاجر کشته و مجروح گردید. شاید یکی از دلایلی که فیلم های کشتار "اردوگاه سفید سنگ" و "مدرسه"، پخش نگردید، ترس از عواقبی خطرناکی بود که برای مهاجران افغانی در ایران به وجود می آمد. مقامات جمهوری اسلامی و بخصوص اداره اتباع خارجی وزارت کشور، بارها در مورد رسانه ای شدن وضعیت مهاجران افغانی در ایران هشدار داده اند و بدین ترتیب نوعی خود سانسوری در این مورد وجود دارد، خود سانسوری نه از آن جهت که نویسندگان از آن هراس داشته باشند، خود سانسوری از آن جهت است که نوشتن داستان تلخ مهاجرت افغانی ها در ایران قبل از آن که سبب بیداری و آگاهی بخشی گردد و تغییر و تحول مثبت برای مهاجران افغان به وجود بیاید، دودش به چشم خود مهاجران می رود و تاوان آن را مهاجران پس می دهند. آقای مجید خدای دانشجوی ایرانی مقیم فرانسه در مقاله ای تحت عنوان "مهاجران افغانی در ایران، انسانهایی از نوع دوم" به همین حقیقت اشاره دارد و می نویسد یکی از عواملی که ذهنیت منفی از مهاجران افغان در جامعه ایرانی ایجاد کرده رسانه ای کردن جرایمی بوده که به آنان نسبت می دادند. (۱) اما اکنون روایت مشکلات و چالش های فراروی مهاجران در ایران، در رسانه ای که مخاطبان آن ایرانی هستند، حساسیت برانگیز شده و سبب خشم بیشتر میزبان می گردد.

به هر حال این قلم سعی می کند گوشه ای از چالش هایی فراروی زندگی مهاجران افغان را روایت کند، این روایت به معنی آن نیست که مهاجران افغان در ایران، از مهاجرت و همزیستی با ایرانیان بهره ای نبرده اند، مهاجرت سبب رشد و تغییرات زیادی در زندگی مهاجران شده است، همانطوری که هر مهاجرتی سبب رشد و تکامل انسانها در زندگی می شود، اما آنچه سبب نوعی دوری میان مهمان و میزبان در ایران شده، به قول آن دانشجوی ایرانی نوعی نگاه دسته دومی مردم ایران به مهاجران افغانی بوده است که او عامل این نگاه را به گردن رسانه هایی می اندازد که چنین تصویر بدی از افغانها در ایران خلق کرده اند.

## مهاجر افغانی، انسانی از نوع دسته چندم

جمهوری اسلامی ایران کنوانسیون بین المللی مهاجرت را امضا نکرده و خود را ملزم به اجرای مواد و قوانین آن نمی داند، به همین دلیل این کشور هر تصمیمی را که براساس مصالح سیاسی خود گرفت،

## مشکلات فراروی زندگی مهاجران افغان در ایران

هرچند تصویری که از جایگاه مهاجران افغان در ایران ارایه گردید، خود روشن می کند که آنان با چه مشکلاتی دست و پنجه نرم می کنند، اما برای روشنی بیشتر به فهرستی از مشکلات روز مره این مهاجران اشاره می شود:

### ۱. مدارک شناسایی:

از بدو ورود مهاجران افغانی در ایران، اخذ مدرک شناسایی یکی از مهم ترین آروزیهای مهاجران به شمار می رفته است، زیرا مهاجران افغانی سال ها در ایران بدون مدرک با ترس و هراس زیادی زندگی می کردند و فرزندان شان از رفتن به مدرسه محروم بودند و کابوس رد مرز شدن را همیشه این مهاجران فاقد مدرک با خود داشت. در ایران همیشه تعداد اندکی پس از سال ها انتظار صاحب کارت شده اند و بخش عمده مهاجران فاقد مدرک زندگی کرده اند، به همین دلیل هر روزه صدها و گاه هزاران مهاجر توسط نیروی انتظامی دستگیر و رد مرز می شده و می رشوند و خانواده و فرزندان آنان بدون سرپرست می مانند.

طی ده سال اخیر آن دسته از مهاجرانی که کارت اقامت داشتند، مجبور بودند که در ازای صدور کارت به وزارت کشور پول بدهند، هر کارت ۷۰ تا صد هزار تومان برای یک خانواده مهاجر پرداخت آن دشوار بود، اما چاره ای جز پرداخت نداشتند و در کنار آن باید پولی برای عوارض شهرداری و تحصیلی فرزندان شان را هم می پرداختند.

هم اکنون در ایران حدود ۹۰۰ هزار مهاجر افغانی صاحب کارت اقامت هستند و بیش از یک میلیون و سه صد هزار نفر دیگر فاقد مدرک اقامتی هستند و برای تعدادی از این مهاجران فاقد مدرک فقط یک شماره سریال داده شده است که از هیچ اعتباری برخوردار نیست.

### ۲. کار و اشتغال:

بیش از سی سال است که مهاجران افغانی در ایران زندگی می کنند، اما آنان هرگز از حق کار برخوردار نیستند و به صورت غیرقانونی به سخت ترین کارهای طاقت فرسا مشغولند واز هرگونه بیمه ای در قبال حوادث ناشی از کار محرومند.

بیش از یک دهه است که جمهوری اسلامی برای آن که از مهاجران پول بیشتری بگیرد، اداره کار ایران چند کار شاق طاقت فرسا را مانند گاوداری، مرغداری، چاه کنی، سنگبری و... برای افغانها مشخص کرده و برای مهاجران در ازای پول نوعی کارت کارگری از سوی وزارت کشور صادر می کنند و در واقع نوعی مجوز کار به شمار می رود اما از هیچ گونه امتیاز حقوقی و بیمه ای در قبال کار برخوردار نیست. در حالی اگر این کارت به معنی مجوز کار باشد، باید حداقل کارگران افغانی از بیمه ناشی از حوادث کار برخوردار باشند.

### ۳. مشکلات تحصیلی:

از مهاجران افغانی در ایران فقط کسانی مستحق تحصیل در مدارس این کشور شدند که کارت آبی داشتند و بخش عمده مهاجران چون فاقد این نوع کارت بودند، فرزندان شان از رفتن به مدرسه محروم ماندند، از آنجایی که صدها هزار کودک و نوجوان افغانی در ایران از مدرسه محروم شده بودند، مدارس خود گردان افغانی در شهرهای مختلفی که مهاجران در آن زندگی می کردند، به صورت غیرقانونی تأسیس گردید، چند سالی این مدارس فعال بود و بخشی از نیازمندی های تحصیلی فرزندان مهاجر را برطرف می کرد، اما در دهه گذشته دولت ایران این مدارس را نیز بست و صدها هزار فرزندان مهاجر از حق تحصیل محروم شدند.

در کنار این مشکل بیش از ده سال است که دولت ایران در ازای تحصیل فرزندان مهاجر افغانی در مدارس ایرانی پول دریافت می کنند، از آنجایی که اکثریت مطلق مهاجران در فقر به سر می برند و باید هزینه کارت اقامت و عوارض شهرداری را هم بپردازند، مجبور می

### ۴. مشکلات دانشجویان:

حدود بیست سال می شود که دانشجویان افغانی از طریق کنکور سراسری وارد دانشگاههای ایران می شوند. تعداد پذیرش آنان در هر سال در نوسان بوده است و در چند شهر معینی حق تحصیل دارند و باید از امتیاز آن شهرها در کنکور برخوردار شوند، اما آنچه در این سال ها برای دانشجویان به وجود آمده، پولی است که درازای تحصیل این دانشجویان دریافت می شود. در حالی که این دانشجویان از طریق کنکور وارد دانشگاه شده اند ولی باید حق بورسیه شان را بپردازند. این مشکل سبب شده است که دانشجویان افغانی به ناچار رشته های علوم انسانی را که از هزینه کمتری برخوردار است انتخاب نمایند.

در کنار این مشکل به محض این که دانشجو می شوند، کارت مهاجرت آنان باطل می شود و باید پاسپورت تهیه کرده و در ایران درخواست اقامت دانشجویی کنند، مسئله تمدید اقامت و اخذ ویزای تحصیلی از داخل افغانستان و دادن مدارک تحصیلی از مشکلات دیگری است که این دانشجویان با آن رو برو هستند.

### ۵. مشکلات قضایی:

اکثریت مهاجران افغانی در طول سی سال از برخورد قضایی جمهوری اسلامی در قبال آنان راضی نبوده اند و معتقدند که حق به حقدار نرسیده است. گفته می شود هم اکنون حدود ۵۶۰۰ نفر افغانی در ایران زندانی هستند که وضعیت بسیاری از آنان سال ها و ماهها است که مشخص نیست و تعدادی از آنان محکوم به اعدام هستند و دستگاه قضایی ایران هیچ گونه توضیحی در مورد پرونده های آنان به دولت افغانستان و یا دیگر دستگاههای حقوقی خارجی نمی دهند.

پی نوشت:

۱. مجید خدای، مهاجران افغانی در ایران، انسانهایی از نوع دوم

۲. حمید مبشر، مجموعه شعر، ناشرینستان چاپ اول ۱۳۸۰ص ۸۵



# نگاهی به وضعیت نشریات ترکی در ایران

نیما اکبری

آیا بهتر نیست از انتشار چنین نشریاتی چشم‌پوشیم؟ به نظر می‌رسد چنین ایده‌ای ناصواب است. با توجه به علوم شناختی و حقوق بشر، دریافت اخبار و تحلیل‌ها به زبان مادری از درست‌ترین و نخستین حقوق انسانی است. دکتر کاظم معتمدنژاد در این‌باره می‌گوید: انتشار نشریات به زبان‌های مختلف در یک کشور، یک حق شناخته‌شده در حقوق مطبوعات و اخلاق حرفه‌ای روزنامه‌نگاری است. در حوزه دریافت امکانات و تسهیلات و در تمام موارد، این مطبوعات با مطبوعات پایتخت که به زبان رسمی منتشر می‌شوند، برابر هستند و هیچ‌گونه تبعیضی بین آنها نباید باشد.

گویا برای بسیاری، ضرورت اخلاقی و جایگاه قانونی انتشار مطبوعات به زبان غیرفارسی، چندان اهمیتی ندارد و شاید برخی چنین ضرورتی را در سلیقه و بینش خود برنتابند. به همین دلیل، مساله زبان، نخستین مشکل نشریات محلی است. محمدحسن شریفی، سردبیر هفته‌نامه توقیف‌شده

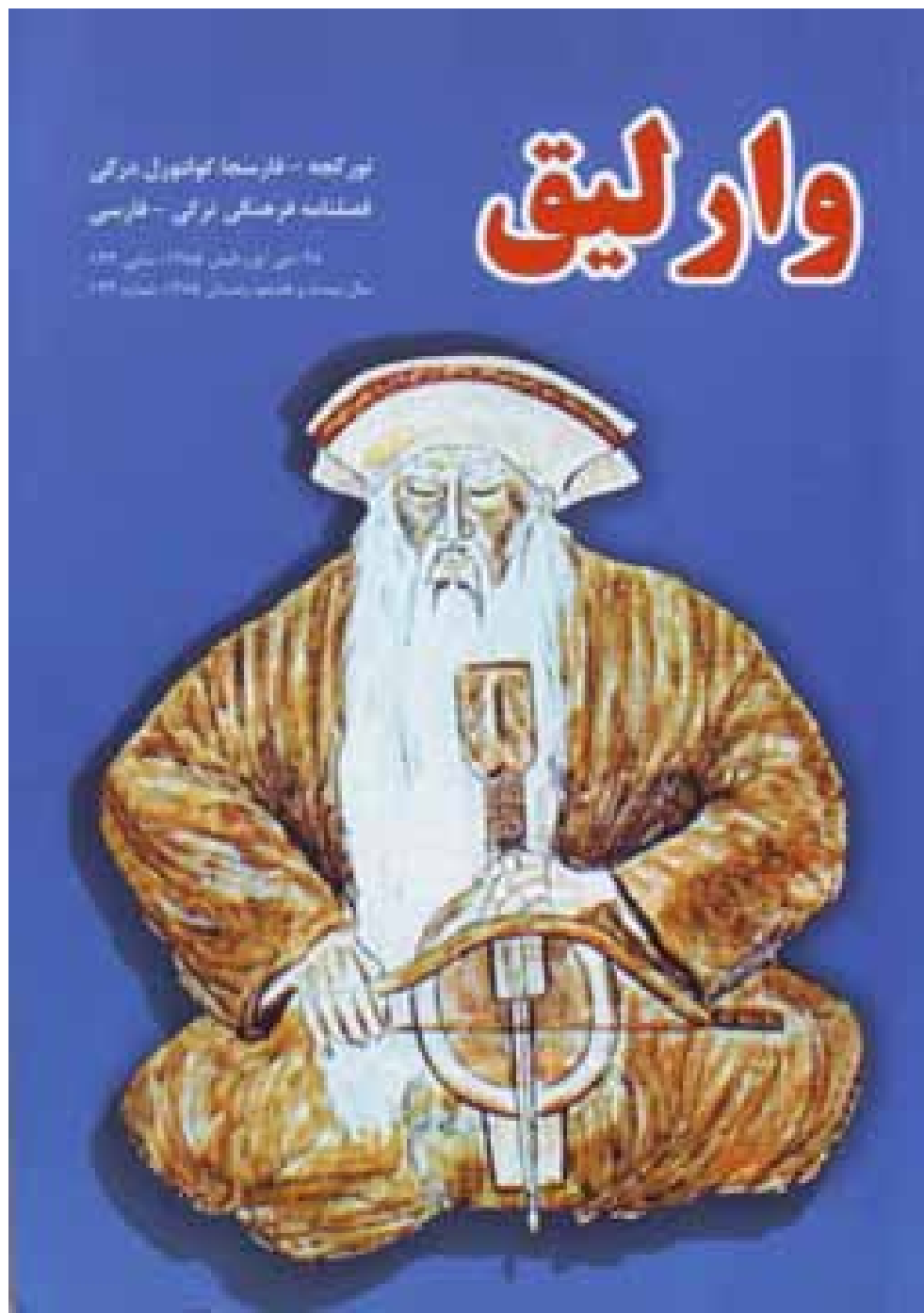
مصائب روزنامه‌نگاری در ایران، کم‌شمار و البته کم‌گفته نیستند. در یک کلام می‌توان گفت: روزنامه‌نگاری ایرانی بیش از هر شغل دیگری، همزاد رنج‌های بسیار است. در این میان مطبوعات محلی برخاسته از پیرامون مصایب مضاعفی دارند. این مصایب مضاعف در تمام مراحل از درخواست و دریافت مجوز تا تولید و توزیع و احیاناً توقیف همراه آنهاست. در بررسی گونه‌شناختی مطبوعات محلی، نشریات اندکی که همه یا بخشی از مطالب خود را به زبان‌های غیرفارسی از جمله ترکی می‌نویسند افزون بر مصایب آشنا، با مشکلات ویژه و کم‌شناخته دیگری نیز مواجه هستند.

آیا ضروری است که با وجود مشکلات متعدد، نشریاتی به زبان‌های غیرفارسی هم داشته باشیم؟ با وجود نشریات پرشمار فارسی‌زبان که اتفاقاً با مشکلات بسیاری مواجه هستند، چه نیازی به انتشار نشریاتی است که به دلیل برخورداری از زبان غیر، مصایب افزون‌تری نیز دارند؟

«سینا» در همدان در این‌باره می‌گوید: متأسفانه به دلیل فراهم نبودن زمینه آموزش کلاسیک اکثریت آنها در عین علاقه، ناتوان از خواندن مطالب به زبان مادری هستند. سعید محمدی (موغانلی)، روزنامه‌نگار اردبیلی درباره این مشکل نیز می‌گوید: متأسفانه زبان ترکی در ایران، سیاسی شده است. نشریه‌ای که به زبان‌های غیرفارسی به‌خصوص زبان ترکی منتشر می‌شود، اغلب با نگاه غیرفرهنگی مواجه است. وی می‌افزاید: نبود امکان تدریس زبان ترکی باعث شده نشریات ترک زبان در مخاطب‌یابی دچار مشکل شوند. بسیاری از مخاطبان این نشریات، به دلیل نیاموختن زبان مادری، با وجود محاوره روزمره نمی‌توانند متن ترکی بخوانند.

تقریباً تمام نشریات ایرانی با مشکل مالی دست و پنجه نرم می‌کنند اما مشکلات مالی نشریات غیرفارسی زبان، افزون بر اشتراک در مصایب نشریات پایتخت، دلیل دیگری نیز دارد. علی‌محمد بیانی، مدیر مسوول ماهنامه بایرام در زنجان در این‌باره می‌گوید: عمده مشکل ما، مشکل اقتصادی است؛ اما این مشکل برخلاف دیگر نشریات، تنها از مسایل غیراقتصادی نشأت نمی‌گیرد بلکه دلیل فرهنگی‌تاریخی نیز دارد. مخاطبان نشریات ترک‌زبان چون زبان خود را نیاموخته‌اند، نمی‌توانند به زبان محلی بنویسند و بخوانند؛ بنابراین نشریه را نمی‌خرند. این بحران مخاطب روی دریافت آگهی نیز تاثیر می‌گذارد. بسیاری از صاحبان کارخانه‌ها که به نشریات آگهی می‌دهند، علاقه‌مند نیستند آگهی خود را به نشریاتی بدهند که مخاطب کمتری دارد. محمدحسن شریفی در این‌باره اظهار می‌دارد: اگر در یک شرایط مساوی امکان رقابت این نشریات با نشریات دیگر فراهم شود، این نشریات می‌توانند بسیاری از نیازهای مالی خود را از طریق فروش و تبلیغات تامین کنند. علی مصطفی‌زاده، مدیر مسوول هفته‌نامه «آغری» در ارومیه نیز با بیان اینکه مشکل مالی بزرگ‌ترین و مهم‌ترین مشکل مطبوعات غیرفارسی‌زبان است، می‌گوید: این نشریات، مستقل به معنای واقعی هستند و صرفاً از طریق فروش یا کمک مردم منتشر می‌شوند. هیچ ارگان دولتی و بنگاه خصوصی از اینها حمایت نمی‌کند. مشکلات مالی اجازه نمی‌دهد این نشریات به جلو حرکت کنند. در بسیاری از موارد به دلایل مالی، ما نمی‌توانیم نشریه را منتشر کنیم. علی فرهاد، روزنامه‌نگار تبریزی و سردبیر ماهنامه «آفتاب آذربایجان» نیز، مسایل مالی را اصلی‌ترین مشکل می‌داند و می‌گوید: بسیاری از جاهایی که به نشریات آگهی می‌دهند از سفارش آگهی به این نشریات پرهیز دارند. این کار بر مشکلات مالی افزوده است. نوع رفتار مسوولان محلی نیز مشکل دیگر این نشریات است. مدیران این روزنامه‌ها از وجود نگاه و رفتار تبعیض‌آمیز در میان مسوولان گلایه می‌کنند. علی مصطفی‌زاده، مدیر مسوول هفته‌نامه «آغری» در این‌باره به «شرق» می‌گوید: باید بگویم در ارایه تسهیلات و امکانات، متأسفانه تبعیض روا داشته می‌شود. اگر حتی بخشی از امکانات نشریات منتقد فارسی‌زبان برای این نشریات اختصاص می‌یافت و اگر روزنامه‌نگاران محلی، تامین حداقلی می‌شدند، ما در کیفیت و کمیت از بسیاری از نشریات جلو می‌زدیم. وی می‌گوید: ما برای هفته‌نامه آغری در بازه زمانی شش‌ماهه تنها شش میلیون تسهیلات دریافت کرده‌ایم. این رقم در قیاس با نشریات دیگر بسیار ناچیز است.

علی فرهاد، روزنامه‌نگار تبریزی درباره آمار نشریات منتشرشده در استان آذربایجان شرقی می‌گوید: تبریز نسبت به استان‌های دیگر، بدون احتساب تهران در رتبه اول انتشار نشریه قرار دارد. در حال حاضر، بیش از ۱۵۰ نشریه در استان منتشر می‌شود که تعداد بسیار اندکی از آنها به زبان محلی هم مطلب منتشر می‌کنند. اما در حال حاضر، نشریه تمام‌ترکی در تبریز نداریم. علیرضا صراف، سابقه انتشار نشریات ترک‌زبان در ایران بعد از انقلاب را به همان سال‌های اول انقلاب می‌برد و می‌گوید: «وارلیق» از اردیبهشت ۵۸ منتشر شده است. از همان اوایل





انقلاب، صفحه ترکی روزنامه مهدآزادی نیز به همت مرحوم یحیی شیدا راه افتاد و تاکنون ادامه دارد. در ۳۰ سال اخیر، بیش از ۱۲۰ نشریه دانشجویی ترک‌زبان منتشر شده و بیش از ۵۰ نشریه ترک‌زبان هم با مجوز وزارت ارشاد در کل منطقه آذربایجان منتشر شده است. سعید موغانلی نشریات «نوید آذربایجان»، «آفتاب آذربایجان»، «شمس تبریز»، «وارلیق»، «دیلماج»، «بهار آزادی» و «امید زنجان» را از جمله نشریات معتبر آذربایجانی می‌داند و درباره محتوای این نشریات می‌گوید: محتوای این نشریات ترک‌زبان بیشتر معطوف به هویت، فولکلور، فرهنگ و ادب و موسیقی و زبان است. در میان این نشریات، سطح تأثیرگذاری بیشتر در حوزه فرهنگ و ادب است تا حوزه سیاست. «قدرت در ارتباط است» اگر این گفته میشل فوکو را در نظر بگیریم باید درباره مصایب نشریات به‌خصوص نشریات محلی اندیشه کنیم. با این تفصیل، امروزه جامعه ای توسعه یافته تلقی می‌شود که بتواند در کنار شاخص‌های اقتصادی مانند درآمد سرانه، توزیع ناخالص ملی و نرخ مرگ و میر بر معیار آموزش و اطلاعات و در حقیقت عنصر دانایی اجتماعی تأکید کند. در چنین جامعه ای مطبوعات با تولید و توزیع مطلوب اطلاعات نقش زیادی در بالا بردن آگاهی‌های گوناگون و ضروری به عهده می‌گیرند و جامعه را در نیل به تعالی و ترقی همه جانبه یاری می‌کنند. گوناگونی مطبوعات خصوصاً گسترش انتشار نشریات محلی بی‌گمان یکی از مهمترین عوامل توسعه فرهنگی و از نشانه‌های پویایی و تحرک هر جامعه است. به طور کلی جایگاه شایسته رسانه‌های محلی در تنویر افکار و ایجاد فضای مناسب برای گفت و گو و برخورد سالم و سازنده نظرات و همچنین اهمیتی که مطبوعات محلی در ارتقاء سطح آگاهی و تعالی فرهنگ و دانش عمومی دارند، باعث گسترش انتشار آنها در جوامع توسعه یافته گردیده است. آمار مطبوعات منتشره در ۴ استان ترک نشین آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل و زنجان در سال ۸۶، گویای بخشی از واقعیت است. گفتنی است در سالیان اخیر با شدت گرفتن کنترل وزارت اطلاعات ایران بر فضای مطبوعاتی، تهیه ی آمار کامل و بروز از وضعیت نشریات به سختی صورت می‌گیرد. از عمده ترین دلایل این بی‌آماري، قطع نشر بسیاری از نشریات تازه تأسیس پس از تنها یک یا دو شماره ی آغازین است. بسیاری از این نشریات با توقیف موقت جواز فعالیت خود عملاً در بلا تکلیفی طولانی مدتی به سر می‌برند.

استان آذربایجان شرقی: از مجموع ۷۰ نشریه (۸ روزنامه، ۳۹ هفته نامه، ۱۵ ماهنامه و ۸ مجله داخلی)؛ ۱۴/۴۷٪ موارد به زبان فارسی-ترکی، ۴۰٪ موارد به زبان فارسی، ۱۴/۱۷٪ موارد به صورت چند زبانه (فارسی-انگلیسی-عربی) و تنها ۴۲/۱٪ (۱ مورد) به زبان ترکی می‌باشد.

استان آذربایجان غربی: از مجموع ۲۶ نشریه (۱۴ هفته نامه، ۴ دو هفته نامه، ۴ ماهنامه و ۴ فصلنامه) ۱/۴۶٪ موارد به زبان فارسی، ۴/۳۸٪ به زبان فارسی-ترکی، ۵۳/۱۱٪ فارسی-کردی و ۸۴/۳٪ کردی می‌باشد. جالب آنکه این استان نشریه ای کاملاً ترک زبانه را به خود نمی‌بیند. استان اردبیل از مجموع ۲۵ نشریه ۵۲٪ به زبان فارسی، ۴۴٪ فارسی-ترکی و تنها ۴٪ (۱ مورد) به زبان ترکی می‌باشد. استان زنجان از مجموع ۱۵ نشریه (۱ روزنامه، ۹ هفته، ۴ دو هفته نامه و ۱ ماهنامه)، ۳۳/۵۳٪ به زبان فارسی و ۶۶/۴۶٪ فارسی-ترکی می‌باشد.

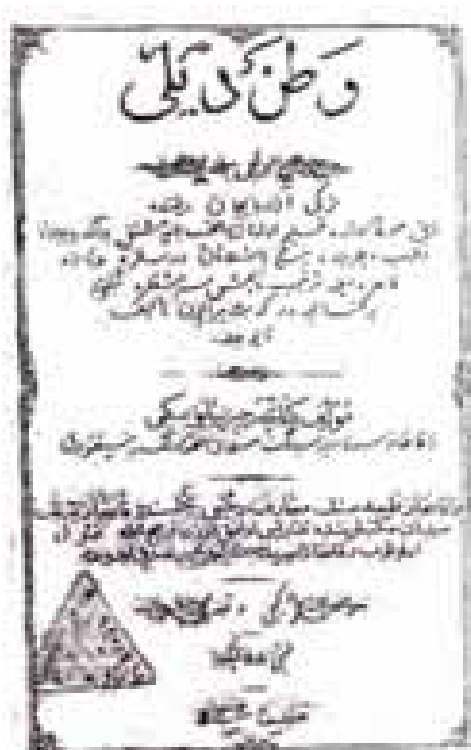
نگاهی بر آمار بالا نشان از عمق فاجعه دارد. اگر با دقت به نشریات محلی با آن صفحات اندک‌ش بنگریم، خواهیم دریافت که بیشتر نشریاتی هم که به صورت فارسی-ترکی انتشار می‌یابند، تنها چند ستونی را به مطالب، داستانها و... به زبان ترکی اختصاص می‌دهند. جالبتر اینکه در استانهای آذربایجان غربی و زنجان نشریه ای صرفاً به زبان ترکی انتشار نمی‌یابد. این را هم باید اضافه کرد که از مجموع ۱۲۶ نشریه منتشره تعداد روزنامه‌ها به زبان ترکی به تعداد انگشتان دست هم نمی‌رسد.

### تأسیس بخش زبان و ادبیات ترکی در دانشگاهها

چندی پیش رسانه‌ها به نقل از محمدرضا پورمحمدی رئیس دانشگاه تبریز از تأسیس رشته زبان و ادبیات ترکی آذربایجانی در این دانشگاه خبر داده و اعلام کردند که قرار است از سال تحصیلی ۹۱-۹۰ برای تحصیل در این رشته دانشجوی پذیرفته شود. این نخستین بار است که در ایران برای تدریس زبان و ادبیات ترکی آذربایجانی به شیوه ای آکادمیک تصمیم گرفته می‌شود. زبان ترکی آذربایجانی همچنین پس از زبان ارمنی، دومین زبان قومی در ایران است که در دانشگاه تدریس می‌شود. اما رشته زبان و ادبیات ترکی آذربایجانی در حالی در دانشگاه تبریز تأسیس می‌شود که در این دانشگاه تعداد کافی تحصیلکرده ادبیات ترکی که قادر به تدریس آن در سطح دانشگاه باشند وجود ندارد. به گفته مسئولان دانشگاه تبریز، هیأت علمی لازم برای تدریس زبان و ادبیات ترکی از میان آن دسته از استادان موجود ادبیات فارسی این دانشگاه انتخاب می‌شود که با ادبیات ترکی هم آشنایی دارند بدین ترتیب، استادان این رشته لزوماً متخصص ادبیات ترکی نخواهند بود. همچنین رئیس دانشگاه تبریز در گفت و گو با خبرگزاری دانشجویان ایران گفته است که کتب درسی تدوین شده ای برای این رشته در ایران وجود ندارد. رئیس دانشگاه تبریز در پاسخ به اینکه چرا با چنین زمینه و پیشینه ای تاکنون زبان و ادبیات ترکی در سطح دانشگاهی در ایران سابقه نداشته، عواملی همچون نبود سازوکار مناسب برای اشتغال فارغ التحصیلان رشته زبان ترکی را مطرح کرده است اما فعالین سیاسی آذربایجانی دلایل دیگری برای این موضوع مطرح می‌کنند.

این مشکلات در نهایت باعث گردید معاون آموزشی دانشگاه تبریز در آذرماه سال جاری اذعان بدارد: با وجوداین که گروه آموزشی زبان ترکی در دانشگاه تبریز فعال است، اما ظاهراً دانشجویی برای تحصیل در این زمینه مراجعه نکرده است. قاسم زاده با بیان اینکه موافقت با تدریس رشته ی زبان ترکی در دانشگاه تبریز در سال ۸۹، مصوب شده است گفت: اگر برای تحصیل در این رشته دانشجوی معرفی شود، حتماً نسبت به تشکیل کلاس های آن اقدام خواهد شد. قاسم زاده با بیان اینکه دانشگاه تبریز بعنوان دانشگاه مرجع تعیین صلاحیت برای فارغ التحصیلان زبان ترکی در کشور است گفت: فارغ التحصیلان رشته زبان ترکی در کشور آذربایجان، توسط گروه آموزشی این رشته در دانشگاه تبریز ارزیابی می‌شوند. معاون آموزشی دانشگاه تبریز با بیان اینکه کد رشته ی امتحانی این رشته، برای یک سال در دفترچه کنکور درج شده بود گفت: چون شرکت کننده و متقاضی برای این رشته وجود نداشت، پذیرش صورت نگرفت. وی با اشاره به فعال بودن گروه آموزشی زبان و ادبیات ترکی در دانشگاه تبریز گفت: متأسفانه اعضای هیأت علمی متخصص این رشته نیستند. قاسم زاده با بیان اینکه اکثر حاضرین در گروه آموزشی زبان و ادبیات ترکی دارای مدرک دکتری ادبیات فارسی هستند گفت: طبق آیین نامه ی جدیدی که مصوب شده است از خبرگان زبان ترکی، بدون توجه به داشتن تحصیلات دانشگاهی، در هیأت علمی این گروه آموزشی استفاده خواهد شد.

با این حال بسیاری از فعالین آذربایجانی و به خصوص دانشجویان نسبت به دلایل اصلی و عواقب برگزاری این کلاسها نگاهی تردیدآمیز دارند. به ادعای بسیاری از آنان حکومت ایران درصدد است با برگزاری نمادین این کلاسها، خود را از زیر فشار انتقادات نسبت به اعمال تبعیض به اقوام ساکن ایران رهایی دهد. این گروه دلیل عدم استقبال از واحدهای درسی آموزش زبان ترکی را نه به دلیل عدم اشتیاق دانشجویان، که به نشانه ی اعتراض به چگونگی گزینش دانشجویان، نحوه ی تدریس زبان ترکی و اهداف پشت پرده ی آن می‌دانند. جالب آنکه همزمان بسیاری از دانشجویان ترک زبان دانشگاههای آذربایجان و به خصوص تبریز، کلاسهای آموزش زبان ترکی را در کانونهای دانشگاهی به صورت مستمر برگزار می‌نمایند.



باشد. آقای مهدی (پطرس) فروتن که پس از ابلاغ حکم یک سال حبس از سوی دادگاه شیراز در زندان عادل آباد شیراز دوران محکومیت خود را طی میکند. از دیگر موارد می‌توان به آقای پرویز خلج از اعضای ارشد "کلیسای ایران" در رشت که محکوم به یک سال حبس می‌باشد و در انتظار اجرای حکم بسر می‌برد نیز اشاره کرد. ضمناً نامبرده از زمان دستگیری در سال ۸۵ هم یک پرونده در جریان دارد که هنوز منجر به صدور حکم برای ایشان نشده است و با توجه به رویه‌ای که دستگاه قضایی ایران در پیش گرفته است، احتمال دارد که در صورت اجرای حکم زندان نامبرده برای این پرونده هم حکم سنگینی صادر شود. آقای محمد رضا (شاهین) تقی زاده نیز از اعضای ارشد "کلیسای ایران" در رشت هستند که محکوم به ۵ سال حبس تعلیقی شده‌اند. آقای محمد (ویلیام) بلیاد از اعضای قدیمی کلیسای تهران که محکوم به یکسال زندان و ۵ سال حبس تعلیقی گردیده‌اند، که در صورت مراجعه به زندان حکم دوم نیز در مورد ایشان اجرا خواهد شد. خانم نازلی مکاریان از اعضای کلیسای تهران که به یک سال حبس محکوم شده‌اند. مورد دیگر آقای داود نجات ثابت از اعضای کلیسای رشت که محکوم به ۵ سال حبس تعلیقی شده‌اند. آقای امین پیشکار از اعضای کلیسای رشت که محکوم به دو سال حبس گردیده‌اند و همچنین آقای حامد پیشکار از اعضای کلیسای رشت نیز که محکوم به یکسال حبس گردیده‌اند. همچنین آقای علیرضا سیدیان، از دیگر اعضای "کلیسای ایران"، که به ۶ سال حبس محکوم شده‌اند و در انتظار اجرای حکم می‌باشد. باید یادآور شوم اعضای دیگری از "کلیسای ایران" هم هستند که پرونده‌های در جریان دارند که بزودی احکام آنها صادر خواهد شد. از جمله آنها می‌توان از آقای امید کلیبر نژاد از تهران و خانم مریم ترک کجوری (همسر کشیش بهروز صادق خانبانی) و همچنین آقای افشین وفاداران و آقای مصطفی زنگویی بوشهری از یزد که ایشان در حال حاضر از تحصیل در دانشگاه نیز محروم شده‌اند، نام برد.

**از آخرین وضعیت کشیش ندرخانی چه اطلاعی در دست است؟ پیش بینی شما از سرانجام این پرونده چیست؟**

طبق اخبار غیر رسمی که در مورد ایشان وجود دارد پرونده کشیش یوسف ندرخانی را در حال حاضر مسکوت قرار داده‌اند. ولی آنچه که مسلم است ایشان هنوز محکوم به اعدام

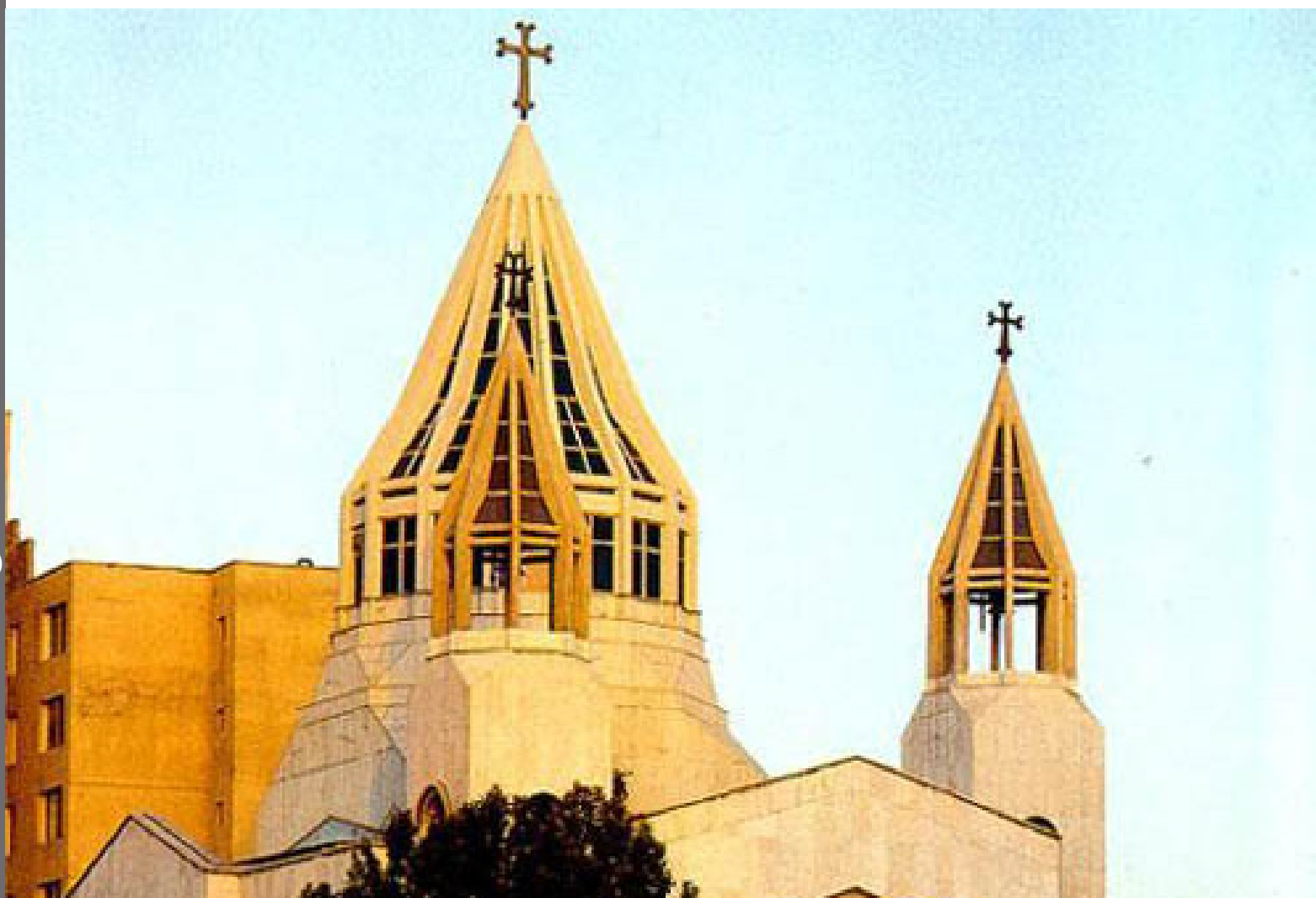
همان طور که در خبرها به صورت گسترده‌ای شاهد بودیم، سال ۲۰۱۱ میلادی سال افزایش فشارها بر اقلیت مسیحیان در ایران بود. به طوری که حتی مرتضی تمدن، استاندار تهران در آغاز سال ۲۰۱۱ از برخورد شدید با پیروان مذاهب و اقلیت‌های دینی در ایران خبر داد و پس از آن، شاهد دستگیری تعداد زیادی از مسیحیان در داخل ایران به اتهام‌هایی واهی مانند اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ دین مسیحیت بودیم. اکنون، در آغاز سال ۲۰۱۲ میلادی گفتگویی انجام داده‌ایم با آقای کوروش لاهوتی، بعنوان سخت‌گوی رسمی "کلیسای ایران" تا با آخرین وضعیت پیروان این کلیسا در ایران بیشتر آشنا شویم. شایان ذکر است "کلیسای ایران" یکی از گروه‌های کنونی فعال مسیحیت در داخل کشور می‌باشند.

**در ابتدا مختصری از آخرین وضعیت نوکیشان مسیحی در ایران را بیان فرمایید.**

همان گونه که مطلع هستید نوکیشان مسیحی از ابتدای شکل‌گیری جمهوری اسلامی در ایران به عناوین مختلف تحت آزار و اذیت و فشار قرار داشته‌اند. در این مدت اعضای "کلیسای ایران" به علت فشاری خود در فعالیت‌های کلیسایی و تشکیل جلسات منظم، خصوصاً پس از سال ۸۵ که اولین موج دستگیری‌های اعضای این کلیسا از سوی مقامات امنیتی و قضایی نظام آغاز گردید، به صورت متناوب با انواع تهدید و فشار از سوی حکومت روبرو گردیدند. از آنجا که این کلیسا در مورد فعالیتهای خود هیچگونه سازشی بامسولان نظام نکرده، این امر باعث آن شد که فشار مضاعفی بر روی اعضای این کلیسا قرارگیرد. این آزارها و فشارها طی دو سال اخیر طیف بسیار گسترده‌تری داشته که حتی منجر به یورش ماموران امنیتی حکومت به جلسات پرستشی کلیسا و بازداشت تعدادی از اعضا آن گردید. این فشارها همچنان با شدت ادامه دارد.

**آیا آماری از تعداد زندانیان و حکم‌های صادر شده علیه پیروان "کلیسای ایران" در دست دارید؟**

باید خاطر نشان کنم احکام گوناگون و متفاوتی وجود دارد که در اینجا تنها به تعدادی از آنها به عنوان نمونه اشاره میکنم. از اعضای "کلیسای ایران" در حال حاضر کشیش یوسف ندرخانی، کشیش کلیسای رشت، به جرم ارتداد به اعدام محکوم شده‌اند. ایشان بیش از دو سال است که در زندان لاکان رشت بسر می‌برد و وضعیت نامعلومی دارد. کشیش بهنام ایرانی از اعضای ارشد "کلیسای ایران" و کشیش کلیسای کرج که هم‌اکنون در زندان قزل حصار کرج زندانی می‌



به اتهام ارتداد هستند و با وجود تمام تبلیغاتی که رژیم ایران در مورد این پرونده انجام داده، هیچ گونه تغییری در حکم صادر شده ایجاد نگردیده است و خطر اجرای حکم اعدام در مورد ایشان همچنان وجود دارد. وکلای ایشان همچنان در حال پیگیری پرونده می باشند. آن گونه که عملکرد مسولان نظام در موارد مشابه دیده شده است، سعی بر این است که با مسکوت گذاشتن این پرونده از حربه گذشت زمان برای کم رنگ شدن حساسیت موضوع از دید جامعه جهانی استفاده کنند. به نظر می آید قصد دارند از فشارهای بین المللی موجود خلاصی یابند و در زمانی مناسب نسبت به اجرای حکم اقدام نمایند. تا این لحظه هیچ کاری که نشان دهنده تغییر حکم باشد انجام نشده است. اگر این خبر که فرصت داده شده تا به هر طریق کیش یوسف ندرخانی را وادار به توبه و بازگشت به اسلام نمایند صحت داشته باشد به نظر من شرایط برای آقای ندرخانی در زندان سخت تر و خطرناک تر خواهد شد. چون با این دستور العمل دست مسولان زندان رشت برای انتخاب روش توبه دادن باز گذاشته شده است و در نتیجه خطر شکنجه و آزار جسمی و روحی شدید کیش یوسف ندرخانی نیز افزایش خواهد یافت و چه بسا اجرای حکم از طریق شکنجه میسر شود. بهر حال جوامع بین المللی باید آگاهانه و با هشیاری نسبت به این بازی جمهوری اسلامی واکنش نشان دهند و هرگز نباید این فرصت به حکومت ایران داده شود که به نقض آشکار حقوق بشر در کشور ادامه دهد.

#### اخیرا حکم جدیدی در مورد کیش بهنام ایرانی توسط جمهوری اسلامی صادر شده است. در مورد پرونده و احکام ایشان چه اطلاعاتی وجود دارد؟

در مورد کیش بهنام ایرانی لازم می بینم توضیحات بیشتری بدهم. کیش بهنام ایرانی از اعضای ارشد "کلیسای ایران" و کیش ناظر "کلیسای ایران" در کرج هستند. ایشان در سال ۸۵ در اولین مرحله از دستگیری های گسترده اعضای "کلیسای ایران" توسط ماموران امنیتی چندین روز در بازداشت بسربرده است. پرونده ایشان منجر به صدور حکم ۵ سال حبس تعلیقی به جرم اقدام علیه امنیت ملی گردید. وی پس از آن همچنان به فعالیت های خود ادامه داد تا اینکه مجددا در سال ۸۸ در یورش ماموران امنیتی به منزل یکی از اعضای کلیسای کرج دستگیر گردید که این دستگیری با توهین و ضرب و شتم همراه بود. پس از آن نامبرده چند ماه بدون هیچگونه مجوز قانونی در بازداشت بسر برد و سپس با قرار وثیقه آزاد گردید. وی مجددا در پرونده جدیدی که برای ایشان مطرح شد، محکوم به یک سال حبس به جرم تبلیغ علیه نظام گردید و مجددا جهت اجرای حکم دستگیر و به زندان قزل حصار کرج منتقل شد. در حال حاضر ایشان همچنان در این زندان در بند مخصوص اشرار و در شرایط بسیار نامناسب نگهداری میشود و تا آنجا که حتی در این بند افرادی مامور ضرب و شتم و آزار و اذیت وی شده اند. لازم به ذکر است که مقامات قضایی حکم ۵ سال حبس نامبرده که مربوط به یک پرونده دیگر بوده و بصورت تعلیقی صادر شده بود را هم در مورد ایشان به اجرا در آورده اند. ایشان باید همچنان تا ۵ سال آینده در زندان بسر ببرند. لازم به ذکر است که در مورد کیش بهنام ایرانی و سایر افرادی که احکام آنها صادر شده و از آنها یاد شد مسدله ارتداد در احکام آنها از سوی مقامات قضایی مورد بررسی قرار نگرفته و بیم آن می رود که از این مورد سواستفاده شده و احکام مشابه حکم کیش یوسف ندرخانی صادر شود.

#### در پایان اگر مواردی وجود دارد که لازم میدانید به نمایندگی "کلیسای ایران" به آن اشاره شود، لطفا آنها را ذکر فرمایید.

لازم است اعلام کنم آنچه که مسلم است جمهوری اسلامی ایران تا به امروز به هیچ یک از قوانین و قواعد انسانی و بشری که از سوی سازمان های بین المللی تحت عنوان حقوق بشر تنظیم و تدوین شده حضور نداشته و هیچ نرمشی نیز در این مورد از خود نشان نداده است. "کلیسای ایران" این امر را حق خود می داند که در صورت لزوم و ادامه فشارها از سوی حکومت ایران برای احقاق حق اعضای خود از مقامات جمهوری اسلامی با ذکر نام در تمامی مجامع حقوقی بین المللی و حقوق بشری اعلام شکایت و طرح دعوی نماید و در این راه از کلیه مجامع بین المللی و دولت های آزاد اندیش در خواست همکاری می نماید.

در انتها قصد دارم توجه مسولان نظام جمهوری اسلامی را به گفتاری از امام شیعه حسین بن علی جلب نمایم. این امام شیعه که جمهوری اسلامی خود را پیرو مکتب و جنبش عاشورایی وی و بقای نظام را در زنده نگه داشتن یاد او میدانند در یکی از سخنان خود گفته است "اگر دین ندارید لاقول آزاده باشید" اگر خط مشی حکومت ایران بر اساس تفکر امامان خود است باید برای افراد آزاده و آزاد اندیش که در جامعه ایرانی وجود دارند جایگاهی قابل باشد. حتی اگر این افراد به زعم ایشان بی دین و مرتد باشند، چه رسد به افرادی که دارای تفکر الهی ولی غیراسلامی باشند. باز هم یاد آور می شوم که حکومت جمهوری اسلامی عملا به هیچ یک از قوانین و مناسبات حقوق بشری پایبند نبوده و این از عملکرد این نظام در مورد افرادی مانند کیش یوسف ندرخانی و سایر افراد مشابه کاملا مشخص است و جوامع بین المللی نباید فریب اعمال ربا کارانه جمهوری اسلامی را بخورند. از وقتی که در اختیار من گذاشتید بسیار سپاسگزارم. برکت خداوند با شما باشد.





# گزارش آماری وضعیت حقوق بشر ایران - دی ۹۰

اختصاص داده باشند.

در این خصوص و همزمان با اختلالات مکرر اینترنت در کشور و قطعی وی‌پی‌ان‌ها، سخنگوی انجمن نظام صنفی رایانه‌ای اعلام کرد که به‌زودی شبکه‌ی اینترنت ملی (اینترنت) در ایران راه‌اندازی می‌شود و با افتتاح اینترنت ملی، ارتباطات اینترنتی ایران با اینترنت جهانی قطع خواهد شد که این موضوع به نگرانی کاربران اینترنت از قطعی ارتباطشان با اقصی نقاط جهان، با حساسیت ویژه‌ای دنبال شد.

هم‌چنین جمعی از هنر دوستان که به مناسبت ۸ دی ماه زادروز فروغ فرخ‌زاد جهت گرمی داشت این شاعر شهیر به گورستان ظهیرالدوله مراجعه نمودند، با در بسته و ممانعت نیروهای نظامی مواجه شدند. نیروهای امنیتی خطاب به خیل دوستداران فروغ فرخ‌زاد تاکید کردند که قبرستان ظهیرالدوله تا اطلاع ثانوی تعطیل می‌باشد.

از سوی دیگر آزادی بهروز جاوید تهرانی زندانی سیاسی محبوس در زندان رجایی شهر که سرانجام پس از هفت سال حبس عصر روز ششم دی ماه مصادف با سالروز تولد خود از زندان رجایی شهر کرج آزاد شد نیز، مورد توجه افکار عمومی واقع شد. وی از سن ۱۹ سالگی همواره در بازداشتگاه‌های مختلف کشور حضور داشته است در مجموع ۱۱ سال از عمر خود را در زندان‌های جمهوری اسلامی بدون مرخصی سپری کرده است.

## عدم پرداختن رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی به برخی گزارش‌های حقوق بشری

در بسیاری از مواقع سیاست گذاری نابرابر رسانه‌ای و هم‌چنین ذائقه‌ی عمومی موجب می‌شود که برخی از اخبار مورد کم توجهی و حتی بی توجهی واقع شوند؛ این بخش که به نوعی در تقابل با بخش قبل قرار می‌گیرد، به این دسته از گزارشات حقوق بشر اختصاص دارد. واضح است که این نوع رفتار گزینشی اهالی رسانه و فعالین شبکه‌های اجتماعی همسویی خواسته یا ناخواسته‌ای با رفتار طبقه‌ی حاکم و رسانه‌های حامی دولت نیز برقرار کرده است.

در این خصوص پیش از هر چیز بایستی به آتش سوزی در مرکز نگهداری کودکان معلول بوشهر که ۳ کشته و ۱۸ مجروح برجای گذاشته است، اشاره داشت. در این مرکز چهل کودک نگهداری می‌شوند. این چندمین حادثه‌ی آتش سوزی در کشور، طی سال‌های اخیر است که کودکان را قربانی می‌کند. پیش‌تر و در پی آتش سوزی در مدرسه‌ی رحیمی روستای "دروذن" مرودشت از توابع شیراز، تمامی کودکان حاضر در یک کلاس درس آسیب جدی دیده بودند.

هم‌چنین نیروهای امنیتی و انتظامی ایران بیش از ۶۰ تن از شهروندان کُرد را که در اعتراض به کشته شدن غیرنظامیان کُرد در ترکیه به موجب حمله‌ی هوایی ارتش این کشور، در مقابل کنسولگری ترکیه در شهر ارومیه دست به تجمع زده بودند؛ بازداشت کرده است؛ در پی حمله هوایی ارتش ترکیه به کاروان غیرنظامیان در روستای کردنشین اولودره در استان شیرناک ۲۵ تن کشته شده بودند.

خانواده رضا شهابی، فعال کارگری زندانی نیز، می‌گویند که مقام‌های قضایی با وجود پایان اعتصاب غذای او به وعده هایشان برای رسیدگی به پرونده عمل نکرده اند. آقای شهابی که از خردادماه سال ۱۳۸۹ به صورت بلاتکلیف در زندان اوین به سر می‌برد، در اعتراض به شرایط خود دست به اعتصاب غذا زده بود و پس از چند روز و به علت وخامت حالش به بیمارستان منتقل شد.

در ماه گذشته همینطور شاهد اعتصابات و تجمعات کارگری پرشماری بودیم. این اعتراضات در حالی صورت می‌گیرد که کارشناسان ضمن اشاره به افزایش بی‌رویه‌ی نرخ خط فقر اعلام کرده اند که بیش از ۸۰ درصد از کارگران سراسر کشور زیر خط فقر گذران زندگی می‌کنند.

از سوی دیگر و در شرایطی که برخی مسئولان از بالا رفتن سن ازدواج در کشور گله‌مند هستند، آمارها حاکی از این است که ۸۰۰ هزار نفر در سن کمتر از ۱۸ سال در ایران متاهل شدند. هم‌چنین در ماه گذشته مدیر کل ثبت احوال هرمزگان از ازدواج پنج دختر زیر ۱۰ سال در استان هرمزگان خبر داد. این رقم مربوط به سه واقعه در شهرستان میناب، یک واقعه در شهرستان بندرلنگه و یک مورد در شهرستان بندرعباس است.

## یک رویداد مثبت

در میان اخبار پرشمار نقض حقوق بشر ندرتاً اتفاقات مثبتی نیز در این حوزه به وقوع می‌پیوندد. در این خصوص و در ماه گذشته با بخشش اولیای دم، یک نوجوان بزهکار به نام فرشید (در کرمان) که ۱۸ ماه پیش هنگام بازی، دوست خود را به قتل رسانده بود، از اعدام

در این نوشتار ۲۴۱ گزارش حقوق بشری منتشره دیماه در ۱۱ رسته حقوقی مورد بررسی قرار گرفته است. و علاوه بر تلاش برای ارتقای دقت گزارشات تلاش شده است جنبه‌های آموزشی نیز در گزارش تقویت شود. بررسی حقوقی اخبار و گزارشات مهم و پرداختن به گزارشاتی که بیشترین و کمترین توجه را به خود را اختصاص داده است در کنار استفاده از محاسبات آماری و نموداری را باید از دیگر نکات برجسته این گزارش دانست.

## ارزیابی عمومی اخبار نقض حقوق بشر آذرماه

در دی ماه ۱۳۹۰ نیز نقض سیستماتیک حقوق بشر در ایران تداوم یافت. این روند که هم‌چون گذشته مربوط به حوزه‌ها و بخش‌های مختلف بود، علاوه بر اینکه ریشه در رفتار طبقه‌ی حاکم دارد، بی‌تردید بخش نه چندان کوچکی از آن نیز با معضلات فرهنگی جامعه‌ی ایرانی رابطه‌ی مستقیم دارد.

در طول ماه گذشته و علاوه بر اینکه دستکم ۵۶ تن از آغاز سال جدید میلادی (کمتر از بیست روز) توسط دستگاه قضایی-امنیتی در نقاط مختلف کشور از راه حلق آویز اعدام شدند، قاضی صلواتی، رئیس شعبه‌ی ۱۵ دادگاه انقلاب تهران، خود به تنهایی سه حکم مرگ صادر کرده است. بر همین اساس جواد لاری، زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین که دیوان عالی پرونده‌ی ایشان را به علت نقص به این شعبه بازگردانده بود، مجدداً از سوی وی محارب شناخته شده و به اعدام محکوم شد. هم‌چنین امیر میرزایی حکمتی، شهروند آمریکایی ایرانی تبار نیز به اتهام جاسوسی به اعدام محکوم شد. از سوی دیگر نیز حکم اعدام وحید اصغری، فعال سایبری با گذشت یک ماه از برگزاری دادگاه به وی ابلاغ گردید.

مضاف بر این علی و حبیب افشاری، دو شهروند اهل مهاباد به اتهام محاربه از طریق فعالیت تبلیغی و عضویت در یک حزب مخالف نظام، از سوی دادگاه انقلاب این شهر به اعدام محکوم شدند.

در رابطه با صدور احکام اعدام برای فعالین سایبری (معروف به پرونده‌ی مضلین)، خانواده‌ی سعید ملک‌پور هم، از تایید حکم اعدام او در شعبه‌ی ۳۲ دیوان عالی کشور خبر داده و اعلام کردند جان این زندانی در خطر است.

از سوی دیگر شورای فرهنگ عمومی کشور، بنا به گزارش‌های مسئولان ارشاد در مورد وضعیت "خانه سینما" داوری کرد و در نهایت این نهاد صنفی را غیر قانونی دانست پس از آن نیز شورای عالی سینما با رأی حداکثری تصمیم به انحلال خانه سینما گرفت.

این اقدام واکنش‌های متعددی را در پی داشت. منجمله اینکه اعضای هیئت مدیره‌ی این نهاد صنفی شکایتی را در دیوان عدالت اداری کشور مطرح کردند که برای رسیدگی به یکی از شعب ارجاع شد. خواسته‌ی شاکی در پرونده، صدور دستور موقت عدم اجرای این تصمیم وزارت ارشاد و سپس ابطال آن بود که دیوان عدالت اداری این خواسته را موجه ندانسته و آن را رد کرد و در ادامه نیز بحث رسیدگی به ماهیت امر که همان ابطال تصمیم وزارت ارشاد است در دستور کار قرار گرفت. بسیاری از اهالی این حوزه نیز به‌طریق گوناگون به این اقدام اعتراض کرده که تنها برای نمونه می‌توان به اقدام اعتراضی بهمن فرمان‌آرا، کارگران نامی، با پس فرستادن سه سیمرغ بلورینی که از جشنواره فیلم فجر دریافت کرده بود به دفتر این جشنواره، اشاره داشت. خانه سینما از سال ۱۳۷۲، با عضویت تعدادی از خود هنرمندان در هیأت مدیره‌ی آن و با در اختیار گرفتن مکانی در محدوده‌ی خیابان "بهار" در تهران؛ فعالیت رسمی خود را آغاز کرد.

در آستانه‌ی برگزاری انتخابات مجلس شورای اسلامی هم، بازداشت روزنامه نگاران و فعالان سیاسی-مدنی شدت گرفته است و در این خصوص بایستی به بازداشت سهام‌الدین بورقانی، مرضیه رسولی، پرستو دوکوهی، آرش صادقی، محمد سلیمانی‌نیا، پیمان پاکمهر، مهدی خزعلی، سعید مدنی، فاطمه خردمند، محمود دردکشان، احسان هوشمند و بازداشت و احضار بسیاری دیگر اشاره کرد.

## بازتاب ویژه‌ی برخی اخبار در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی

قسمت پیش رو، به گزارش‌های حقوق بشری‌ای می‌پردازد که در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی بازتاب ویژه‌ای یافته‌اند. این توجه ویژه در حالیکه این گزارش‌ها بعضاً ممکن است حجم کمتری از نقض حقوق بشر نسبت به سایر اخبار منتشر شده در ماه را به خود

نجات یافت.

جا دارد که از این تصمیم بشر دوستانه‌ی اولیای دم که اقدامی موثر در جهت منسوخ شدن مجازات مرگ، خصوصاً برای افراد زیر ۱۸ سال، است؛ تجلیل نمود.

## برخی مستندات حقوقی و قانونی پیرامون موارد گزارش آذرمه

امروزه خلاء "آموزش" در حوزه‌ی حقوق بشر در کشور به شدت احساس می‌شود و این در حالیست که بحث "اطلاع رسانی" در این حوزه روندی روبه جلو و نسبتاً قابل دفاع دارد. در این بخش و با هدف شناساندن این خلاء، برخی از گزارش‌های نقض حقوق بشر ماه گذشته، از لحاظ حقوقی مختصراً بررسی می‌شوند.

طبق ماده‌ی ۳ اعلامیه جهانی حقوق بشر و بند ۱ ماده‌ی ۶ اعلامیه حقوق مدنی-سیاسی، حق زندگی، از حقوق ذاتی هر انسان به حساب می‌آید و این حق بایستی به موجب قانون نیز حمایت شود. بند ۲ ماده‌ی ۱ دومین پروتکل اختیاری میثاق بین المللی حقوق سیاسی و مدنی به منظور الغای مجازات مرگ هم اقدامات لازم را در جهت منسوخ کردن مجازات مرگ در قلمرو قضائی را، به کشورها گوشزد می‌کند. حال آنکه طی کمتر از بیست روز بیش از ۵۳ تن در ایران اعدام شده، و دستکم ۶ نفر به اتهامات سیاسی-امنیتی با حکم مرگ مواجه شده‌اند. علاوه بر این بایستی اجرای احکام در ملاءعام را که موجب هتک حرمت و حیثیت اعدامیان و بازتولید خشونت در جامعه می‌شود؛ به طور خاص مدنظر قرار داد.

از سوی دیگر ثبت قانونی ازدواج کودکان، در نظر نگرفتن حق رضایت آزاد و کامل در ازدواج محسوب می‌شود که در بند ۲ ماده‌ی ۱۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر به عنوان حق مسلم به رسمیت شناخته شده است. البته ازدواج در سنین پایین آسیب‌های جدی اجتناب ناپذیر دیگری نیز منجمله اینکه کودکان را از تحصیل محروم می‌کند، به بار می‌آورد.

جلوگیری از گردش آزاد اطلاعات و نقض حق آزادی بیان که دولت ایران از طرق مختلف و با جدیت تمام آن را دنبال می‌کند، نقض ماده‌ی ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی است. همچنین بخشی از بند ۲۵ اعلامیه هزاره نیز به تضمین آزادی رسانه‌ها برای اجرای نقش اساسی آن‌ها و نیز حق مردم برای دسترسی به اطلاعات، تاکید دارد.

ممانعت از فعالیت "خانه سینما" و تصمیم بر انحلال این شکل صنفی هم نقض بند ۱ ماده‌ی ۲۰ اعلامیه جهانی حقوق بشر که بر آزادی مجامع و انجمن‌های مسالمت آمیز تاکید می‌ورزد، است. در این خصوص بخش الف ماده‌ی ۱۵ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز شرکت در زندگی فرهنگی را برای عموم، به رسمیت شناخته است و بند ۱ ماده‌ی ۲۷ اعلامیه جهانی حقوق بشر به حق فعالیت آزادانه‌ی اشخاص در زندگی فرهنگی اجتماع تاکید می‌نماید.

علاوه بر این با بالارفتن خط فقر که بیش از هر چیز دامان طبقه‌ی کارگری در هر کشور را می‌گیرد، مواجه هستیم. عدم تامین نیازی‌های حداقلی کارگران نقض صریح بند ۱ ماده‌ی ۱۱ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و بخش الف ماده‌ی ۷ میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی که بر تامین یک زندگی حداقلی برای این طبقه تاکید می‌ورزد، است.

همچنین نیروهای امنیتی-اطلاعاتی در شرایطی برخی زندانیان را برای مدتی طولانی و نامحدود در بلاتکلیفی قرار می‌دهند(برای نمونه همان طور که پیش‌تر هم گفته شده بود، بایستی به آقای رضا شهبازی، فعال کارگری اشاره داشت که قریب به ۲ سال است در شرایط بلاتکلیف در بند ۲۰۹ زندان اوین به سر می‌برد) که طبق اصل ۳۲ قانون اساسی جمهوری اسلامی و بند ۲ و ۳ ماده ۹ میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، دستگیرشدگان بایستی حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی‌شان تشکیل و در اسرع وقت به محضر دادرسی یا هر مقام دیگری که به موجب قانون مجاز به اعمال اختیارات قضائی باشد حاضر شوند.

## مقدمه آمار

بر اساس گزارش‌های گردآوری شده از سوی نهاد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران، در محدوده زمانی دیمه سال ۱۳۹۰ تعداد ۲۴۱ گزارش از سوی حداقل ۵۳ منبع خبری یا حقوقی انتشار یافته است.

در بررسی موردی ۲۴۱ گزارش دیمه، تعداد ۴۴۰۳ مورد نقض حقوق که ۱۴۳۹ مورد آن

نقض مستقیم حقوق بنیادین بشر با حضور آمر در تطبیق با اعلامیه جهانی حقوق بشر و تعداد ۲۹۶۴ مورد آن نقض حقوقی است که در عین وجود معاهدات بین المللی، نقض بنیادین حقوق بشر محسوب نمی‌شود؛ ارزیابی شده است،

عمده موارد نقض حقوقی که علیرغم تاثیر مستقیم از سیاستگذاری‌های حکومت، اقدام مستقیم و منظم نقض حقوق بشر را در بر نمی‌گیرد، در حوزه کارگری بوده است و حقوقی از قبیل اخراج، تعلیق و یا بیکاری کارگران پس از تعطیلی کارخانه رخ داده است.

بدیهی است گزارش‌هایی که در پی می‌آید با توجه به عدم اجازه دولت ایران به فعالیت مدافعان حقوق بشر تنها بخش کوچکی از نقض سیستماتیک حقوق بشر در ایران است. در موضوع میزان خطای گزارش که حداکثر ۳ درصد در بحث منابع برآورد می‌شود باید اشاره کرد که ارگانهای خبری مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران میزان ۳۱ درصد گزارش‌های این ماه را ارائه و مستند کرده‌اند، رسانه‌های حکومتی یا نزدیک به دولت میزان ۲۶ درصد و سایر منابع خبری-حقوقی غیر دولتی ۴۳ درصد گزارش‌ها را منتشر کرده‌اند که بدیهی است بخش آمار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران امکان زیادی برای مستند کردن گزارش‌های سایر گروه‌های خبری یا حقوقی را ندارد و در این حوزه حسب تجربه و شناخت خود عمل می‌کند.

"در حال حاضر در گزارشی که پیش رو است، میزان موارد نقض حقوق نسبت به ماه مشابه سال قبل ۱۳ درصد افزایش و نسبت به ماه قبل نیز ۲۳ درصد افزایش داشته است."

## مشروح آمار

### کارگری:

در آبان ماه سال جاری ۴۶ گزارش در مورد نقض حقوق کارگران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران به ثبت رسید که تعداد ۳۶ گزارش از آن گزارش‌هایی را در بر می‌گرفت که مستقیماً نقض حقوق بشر نبوده ولی مرتبط به سیاستگذاری‌های حکومت و همینطور حقوق مدنی است. مجموع موردی این نقض حقوق بالغ بر ۲۹۸۶ مورد است. بر اساس این گزارش‌ها ۳۲۰ کارگر به دلیل تعطیلی کارخانه و یا تعدیل نیرو از کار اخراج شدند، در مجموع ۴۸ ماه از حقوق کارگران در شرکت‌ها و کارخانجات مختلف با تعویق همراه بوده است که بر اساس آمار موجود بیشترین آن تعویق ۱۶ ماهه پرداخت حقوق کارگران نساجی مازندران بوده است.

بر اثر سوانح در محل کار به دلیل فقدان ایمنی شغلی ۱۱ کارگر جان خود را از دست دادن و ۸ تن نیز زخمی شدند و از سوی دیگر دستگاه امنیتی کشور ۸ تن از فعالان کارگری را بازداشت و ۱۳ تن از فعالین کارگری نیز از سوی دستگاه قضایی به ۵۸۳ ماه حبس و ۶۳ میلیون ریال جریمه نقدی محکوم شدند.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق کارگران ۴۲ درصد نسبت به سال گذشته افزایش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز شاهد افزایش ۵۲ درصد بوده ایم."

### اقلیت‌های مذهبی:

در ماه گذشته از مجموع ۱۴ گزارش ثبت شده، تعداد ۷۲ مورد نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

بخشی از این آمار مربوط به بازداشت ۲۳ تن از شهروندان بهایی، اهل سنت، اهل حق و مسیحی بوده است هم چنین ۷ تن از اقلیت‌های مذهبی به ۳۰۰ ماه حبس تعزیری، ۶۰ ماه حبس تعلیقی محکوم شدند.

احضار ۳۵ شهروند به دادگاه انقلاب و تخریب و یا پلمپ اماکن بهائیان از جمله موارد نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی در طی ماه جاری بوده است.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اقلیت‌های مذهبی ۴۶ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز تغییری حاصل نشده است."

### اقلیت‌های قومی-ملی:

در ماه گذشته از مجموع ۸ گزارش ثبت شده، تعداد ۱۵۳ مورد نقض حقوق اقلیت‌های قومی در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

از این تعداد می‌توان به بازداشت ۷۹ شهروند و محکومیت ۷۴ از سوی دستگاه قضایی یک

تن از اقلیت های قومی را به ۶۳۹ ماه حبس تعزیری، ۶ ماه حبس تعلیقی و ۱۰۷۰ ضربه شلاق محکوم کرد.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اقلیت های قومی ۵۰ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز افزایش ۱۲ درصد را شاهد بوده ایم."

#### اصناف:

در ماه گذشته از مجموع ۵ گزارش ثبت شده، تعداد ۱۰۱ مورد نقض حقوق اصناف در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

پلیس اماکن ۸۹ لباس فروشی را پلمپ و دادگاه انقلاب یک معلم را احضار و ۹ تن دیگر را به ۴۲ ماه حبس تعلیقی محکوم کرد.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اصناف ۴۴ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز افزایش ۸۰ درصد را شاهد بوده ایم."

#### فرهنگی:

در ماه گذشته از مجموع ۶ گزارش ثبت شده، تعداد ۷ مورد نقض حقوق فرهنگی در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

در این حوزه بایستی به بازداشت دو فعال فرهنگی، ممانعت از نشر دو اثر فرهنگی هنری و ممانعت از اجرای ۲ برنامه فرهنگی اشاره داشت.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق فرهنگی ۳۰ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز افزایش ۲۸ درصد را شاهد بوده ایم."

#### زنان:

در ماه گذشته از مجموع ۴ گزارش ثبت شده، تعداد ۵ مورد نقض حقوق زنان در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

در این رسته حقوقی می بایست به بازداشت یک فعال حقوق زنان و محکومیت یک تن دیگر به ۳۶ ماه حبس تعزیری اشاره کرد.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق زنان ۳۳ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز تغییری حاصل نشده است."

#### کودکان:

در ماه گذشته از مجموع ۴ گزارش ثبت شده، تعداد ۸ مورد نقض حقوق کودکان در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.



محکومیت یک نوجوان بزهکار به اعدام در شیراز و ازدواج پنج کودک زیر ۱۰ سال و قتل دو کودک توسط والدینشان از جمله موارد نقض حقوق کودکان در ماه گذشته بوده است.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق کودکان ۵۰ درصد نسبت به سال گذشته افزایش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز افزایش ۷۵ درصد را شاهد بوده ایم."

#### اعدام:

در ماه گذشته از مجموع ۳۰ گزارش ثبت شده، تعداد ۱۱۵ مورد صدور و اجرای حکم اعدام در زندان ها و یا در ملاء عام توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

در دی ماه سال جاری، حسب گزارشات به ثبت رسیده، ۳۰ شهروند به اتهام های مواد مخدر، قتل، محاربه و تجاوز به اعدام محکوم شدند و ۷۵ زندانی نیز بر اساس اتهام قتل، جرایم مواد مخدر، تجاوز و سرقت اعدام شدند.

۱۲ تن از محکومین نیز به اتهام های چون قتل، تجاوز، سرقت مسلحانه و ... در ملاء عام اعدام شدند.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل صدور و اجرای حکم اعدام ۲۷ درصد نسبت به سال گذشته افزایش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز افزایش ۴۰ درصد را شاهد بوده ایم."

#### دانشجویان:

در ماه گذشته از مجموع ۱۵ گزارش ثبت شده، تعداد ۲۱ مورد نقض حقوق دانشجویان در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

این گزارش ها بازداشت ۷ دانشجو و محکومیت ۲ دانشجو به ۶ ماه حبس تعزیری و ۳۶ ماه حبس تعلیقی محکوم شدند و از سوی دیگر نیز ۴ تن از دانشجویان نیز از حق تحصیل در دانشگاه محروم شدند.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق آکادمیک ۳۵ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز افزایش ۱۱ درصد را شاهد بوده ایم."

#### زندانیان:

در ماه گذشته از مجموع ۴۳ گزارش ثبت شده، تعداد ۱۳۸ مورد نقض حقوق زندانیان در ایران توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

این تعداد گزارش مربوط به ۱۶ مورد شکنجه و یا ضرب و شتم زندانیان، ۱۷ مورد عدم رسیدگی پزشکی، ۲۱ مورد اعمال محدودیت مضاعف، ۳۶ مورد نقل و انتقال اجباری و ۱ مورد اعمال فشار و تهدید زندانیان بود.

هم چنین ۱۱ مورد بلاتکلیفی و ۴ مورد اعتصاب غذا نیز از دیگر موارد نقض حقوق زندانیان لحاظ شده است.

"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق زندانیان ۲۹ درصد نسبت به سال گذشته افزایش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۹ درصد را شاهد بوده ایم."

#### اندیشه و بیان:

در ماه گذشته از مجموع ۶۶ گزارش ثبت شده، تعداد ۹۹ مورد نقض حقوق در حوزه اندیشه و بیان توسط واحد آمار، نشر و آثار مجموعه فعالان حقوق بشر در ایران استخراج شد.

بر اساس این آمار ۲۳ تن از فعالین در این حوزه بازداشت، ۹ تن احضار به اطلاعات و دادگاه انقلاب و ۱۰ نفر دیگر نیز در دادگاه مورد محاکمه قرار گرفتند. همینطور ۲۵ تن از فعالین نیز جمعا به ۱۰۵۱ ماه حبس تعزیری، ۱۰۴ ماه حبس تعلیقی و ۱۴۴ ماه محرومیت از حقوق اجتماعی محکوم شدند.

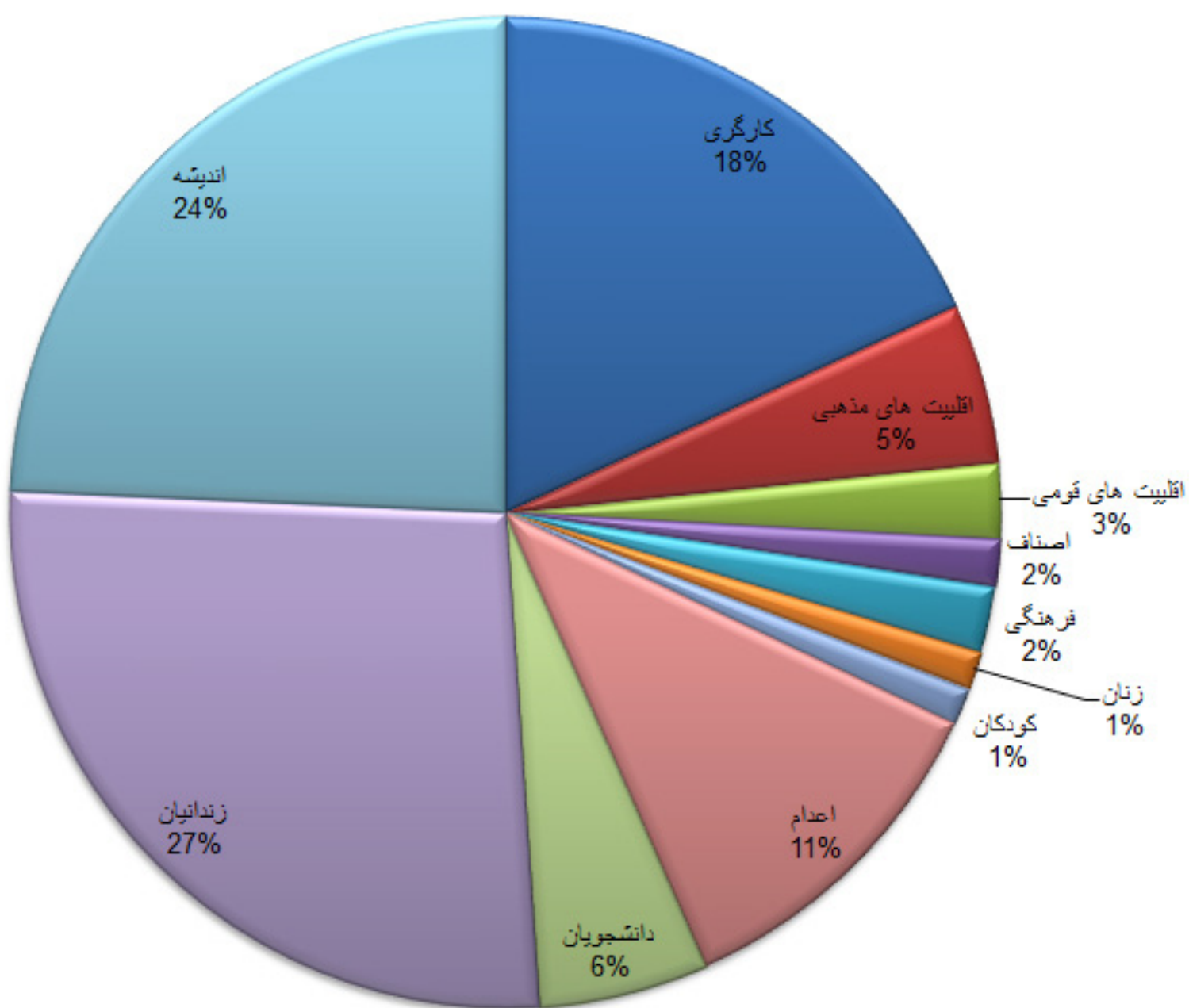
"طبق آمار فوق و با مقایسه آن در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اندیشه و بیان ۲۵ درصد نسبت به سال گذشته افزایش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز افزایش ۳۲ درصد را شاهد بوده ایم."

در ماه مشابه سال قبل نقض حقوق اندیشه و بیان ۳۲ درصد نسبت به سال گذشته کاهش داشته است، هم چنین نسبت به ماه پیش نیز کاهش ۷ درصد را شاهد بوده ایم.

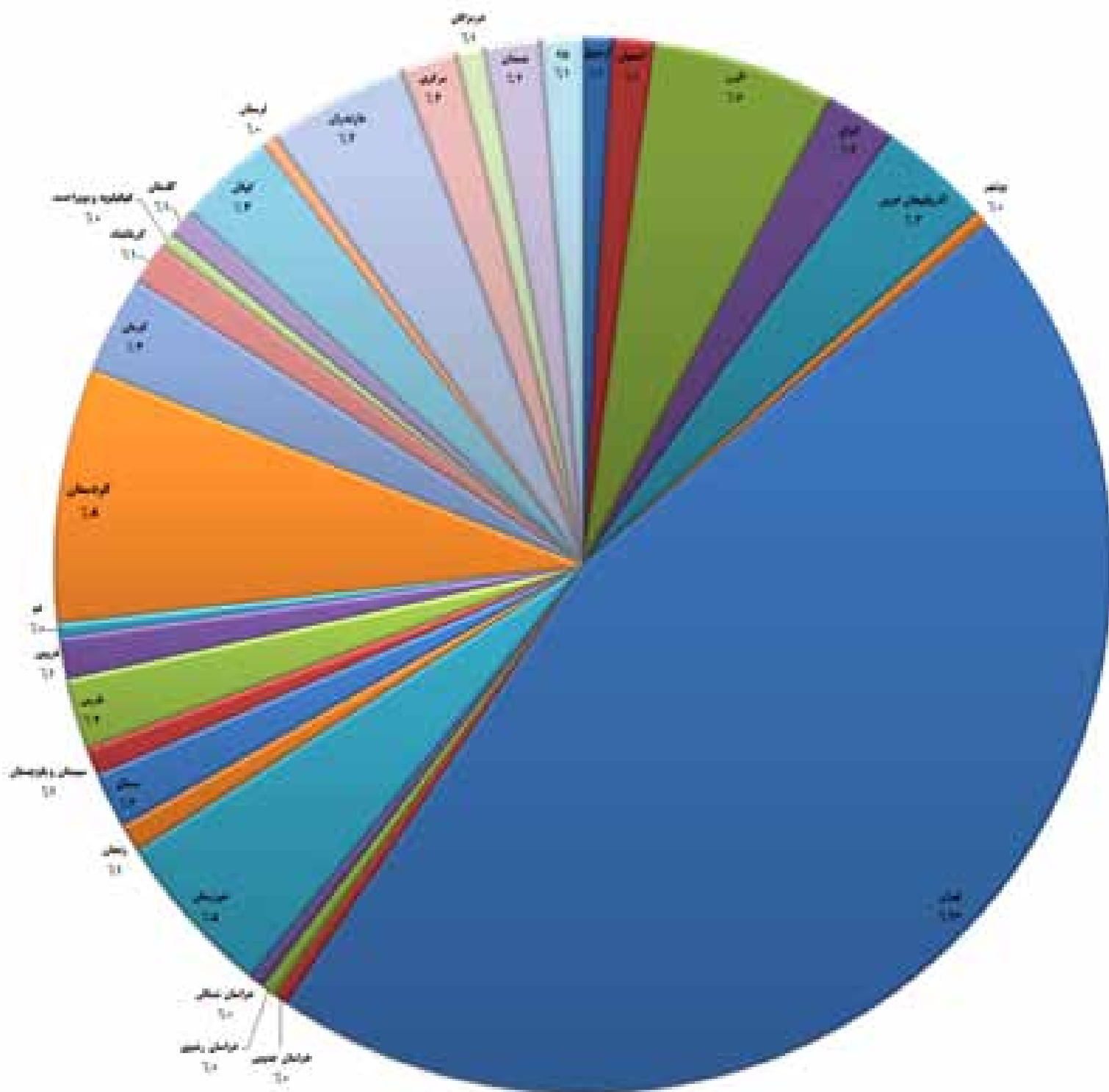


نمودار زیر مقایسه گزارش ماهانه بر اساس گستره رسته‌ها در دی ماه ۱۳۹۰ است، همانطور که در ذیل مشاهده می‌کنید، زندانیان با ۲۷ درصد و حوزه اندیشه و بیان با ۲۴ درصد به ترتیب در رتبه اول و دوم تعداد موارد گزارش شده از سوی گزارشگران حقوق بشر قرار دارند.

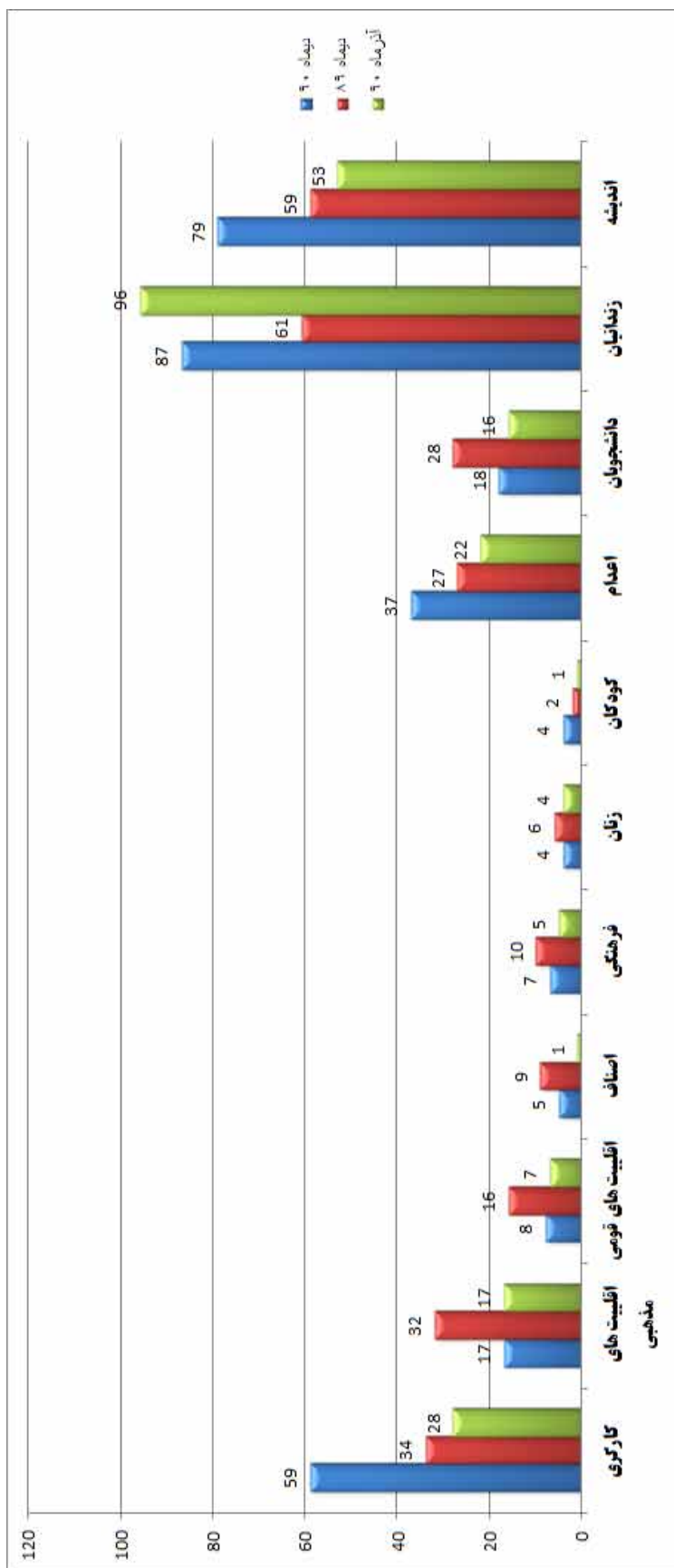
## مقایسه نموداری گزارش ماهانه بر اساس رسته‌ها در دیماه ۹۰



۱۳۹۰ - دی - صلح - خف

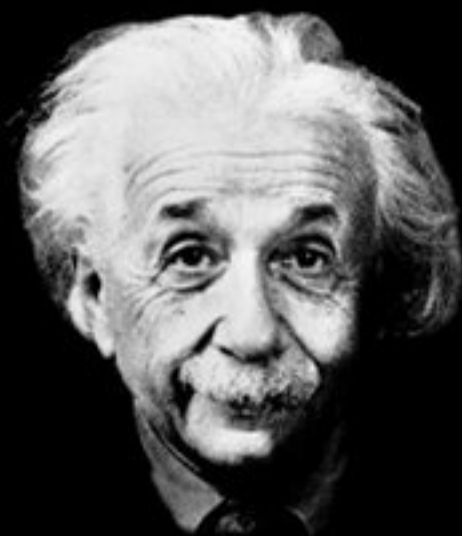


در پایان برای مقایسه آماری دی ماه ۹۰ با ماه مشابه سال قبل و آبان ماه سالجاری، به نمودار ذیل توجه کنید.





**A bundle of belongings  
isn't the only thing a refugee  
brings to his new country.**



© Thomas M. Kelley at iStockphoto

**Einstein was a refugee.**



UNHCR is the Office of the United Nations High Commissioner for Refugees.

Our job is to co-ordinate the world-wide efforts to solve refugee problems.

To protect the basic human rights of refugees.

The right to work, to education.

Freedom of religion. Travel documents. Legal protection.

We do not ask your help to support refugees for ever and ever.

We need your help to make refugees self-supporting.

Living a useful, peaceful and happy life somewhere in the world.

Just as you do.

United Nations High Commissioner for Refugees